



اسناد و مدارک

درباره:

سید جمال الدین
ادآبادی

تالیف: صفا - الله جمالی

با اهتمام: سیدهادی خسروشاهی



نبرد اسلام در آفریقا

* تألیف : سیدهادی خسروشاهی

آنچه که در این کتاب میخوانید کوششی است در راه شناخت و شناسایی قاره آفریقا . . . و نشان دهنده تلاشی صمیمانه که در راه طرح مسئله برادران مسلمان آفریقائی در اذهان عمومی مردم ایران بعمل آمده است . . .

آشنایی با چگونگی مبارزات رهاییبخش گروههای ملی اسلامی در سراسر قاره سیاه يك ضرورت تاریخی است . . . در این کتاب شما بانیبرد آزادیبخش مسلمانان کنگو، موزامبیک، رودزها، چاد، نیجریه، الجزائر، سودان آفریقای جنوبی، کینه ییسائو، سوازیلند، مالاگاسی، موریس، برونیدی، سنگال، ارتیره، حبشه و . . . آشنا می شوید .

جلد اول و دوم آن منتشر گردید . خواندن کتاب رابه عموم جوانان توصیه میکنیم .

● جلد اول و دوم	● چاپ دوم
● قطع : رقعی	● ۴۰۰ صفحه

شماره ثبت اداره آموزش و پرورش قم ۲۳۸ بتاريخ ۴۹/۱۲/۲۶

مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ اسلامی

قم خیابان ارم ، تلفن ۳۴۲۶

تهران - ناصر خسرو، کوچه حاج نایب: پاساژ خاتمی تلفن ۵۳۹۱۷۵

بهاء ۸۰ ریال

تألیف : صفات الله جمالی اسدآبادی

اسناد و مدارك
درباره:
سید جمال الدین اسدآبادی

با اهتمام و یادداشتی از:
سیدهادی خسروشاهی

چاپ سوم
باجديد نظر و اضافات



شماره ثبت: $\frac{۲۳۸}{۲۹/۱۲/۲۶}$ ق.م

در چاپخانه علميه قم ، بچاپ رسيد .

بنام خدا یادداشت

کتابی که هم اکنون در اختیار شما است، توسط دوست ارجمندم جناب آقای صفات الله جمالی، مقیم همدان تالیف شده و برای بار اول بتاریخ ذیحجه سال ۱۳۷۵ هجری در تهران چاپ شده است. مؤلف محترم فرزند مرحوم میرزا لطف الله خواهرزاده سید جمال الدین بوده و کتابش بخاطر نسبت نزدیکی که با مرحوم سید دارد و بعلت تتبع و تحقیق مداومی که در باره تاریخ زندگی سید داشته، اهمیت خاصی را دارا می باشد.

من با آقای صفات الله جمالی - نوۀ خواهری سید - از ۱۲ سال پیش آشنائی دارم و در طول این مدت، درباره مسائل مربوط به زندگی سید و درباره اسناد و مدارکی که در این زمینه موجود است، بطور مداوم بایشان مکاتبه داشته‌ام و هم اکنون، اسنادی که توسط آقای صفات الله در باره سید جمع آوری شده بود، در اختیار من قرار دارد...

اخیراً - و پس از چاپ و نشر کتاب: «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی» تالیف مرحوم میرزا لطف الله - والد مؤلف، گروهی از دوستان خواستار شدند که به نشر کتاب آقای صفات الله جمالی هم اقدام شود و من نیز پس از کسب اجازه مؤلف، از ناشر محترمی خواستم که به چاپ این کتاب اقدام کند و خوشبختانه توفیق چاپ مجدد آن نصیب ناشر محترم - آقای طباطبائی - گردید و کتاب در اختیار علاقمندان گرفت...



این کتاب چنانکه ملاحظه خواهید فرمود، دارای اسناد و مدارک

جالبی درباره سید جمال الدین بوده و حاوی چندین نامه مهم بقلم خود آن مرحوم و شامل نوشته‌هایی از دانشمندان معاصر سید و آثاری از محققین معاصر مامی باشد ... مطالعه این کتاب بشما امکان خواهد داد که علاوه بر اطلاع از شرح حال و مبارزات بی‌امان سید جمال الدین، از اسناد و مدارکی در باره سید آگاه شوید و به باره‌ای از حقایق تاریخ یک قرن اخیر، دست یابید.

عکسها و دستخط‌های سید نشان دهنده اصالت مطالبی است که در متن کتاب آمده و شما با ملاحظه آنها، از شک و تردیدهای ناشی از نوشته‌های مورخین قلابی و پژوهشگران مغرض معاصر! بیرون خواهید آمد و البته تحقیق همین موضوع، هدف اساسی ما از نشر کتابهای مربوط به مرحوم سید است ...



در پایان، اشاره یک نکته ضروری است: در چند مورد از این کتاب، و از جمله در نامه علامه فقید مرحوم واعظ چرندابی - صفحه ۱۴۳ همین کتاب - اشاره به پاسخ سید جمال الدین به ارنست رنان، فیلسوف فرانسوی شده است که در تاریخ طبع اول کتاب این پاسخ بدست نیامده بود. ولی خوشبختانه سرانجام مرحوم چرندابی این پاسخ را توسط دوست بزرگوار ما پرفسور حمید الله حیدر آبادی بدست آورد و سال پیش ترجمه فارسی آن توسط اینجانب زیر عنوان: «اسلام و علم» در تبریز، بوسیله «کتاب فروشی سعدی» انتشار یافت که مطالعه آن برای علاقمندان آثار سید مفید خواهد بود ... مزید توفیق مؤلف معظم و ناشر محترم را از خدای بزرگ خواستارم.

فروردین ماه ۱۳۵۰ - محرم الحرام ۱۳۹۱

قم: سیدشادی خسرو شاهی

بنام خداوند بخشنده مهربان

ای نام تو بهترین سر آغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

هر قدر در باره بزرگان کشور سخن پردازی و قلمفرسایی شود
و نامشان بحرمت و تعظیم ذکر گردد بهمان اندازه حس غرور ملی و وطن
پرستی و نیروی اراده و نیکوکاری در افراد حاضر و نسل آینده پرورش و تقویت
یافته مایه تشویق و سرافرازی نونهالان بالاستعداد میگردد، صفت پسندیده
و خصلت ستوده حق شناسی و قدردانی در هر ملت و قومی رسوخ کند و با
بعرصه ظهور گذارد آن قوم را از حضيض ذلت بعرش عزت کشانیده در جهان
متمدن بلند آوازه و از نظر تاریخ بزرگ و سرافراز مینماید.

نسبت بشخصیت و عظمت مقام نابغه شهیر و علامه کبیر سید جمال الدین
اسد آبادی مورخین و مؤلفین زبردست شرق و غرب بالسنة مختلفه کتابها
نوشته و صفحات بسیاری از مجلات و روزنامه های داخلی و خارجی را پر
کرده انتشار داده اند، از این جهت زائد میدانند در این مقوله سخن بمیان
آورد و از فضائل اخلاقی و فعالیت های سیاسی و مذهبی و رنج و مسافرت های
طولانی و طاقت فرسای آن نابغه نامی و موجود آزادی شرق بحث نماید،
بلکه مقصود نگارنده از نگارش این وجیزه آن است که اشتباه بعضی
نویسندگان را رفع و با توضیح بیشتر و ذکر و ارائه مدارك و دلائل

و براهین معتبر و قوی یکبار دیگر مدلل و ثابت نمائیم «سید جمال الدین ایرانی است نه افغانی، از اسد آباد همدان است که آنرا سید آباد نیز گویند. نه اسد آباد هیچول کثر»

بعضی از نویسندگان بجای تحقیق و تتبع پایه شک و تردید را بقدری بالا برده اند که حقیقت امر بر آنان مشتبّه گشته اگر اینان اهل تحقیق اند چه بهتر از اینکه با وسائل سریع السیر امروزه مسافرت کوتاهی تا مسقط الرأس او (اسد آباد) نموده خانه پدری او را که فعلاً محل سکونت یکی از بستگان اوست ملاحظه کنند، قبور آباء و اجدادش را که از ششصد سال قبل تا کنون نسلاً بعد نسل و خلفاً بعد سلف مشهود خاص و عام اهل محل است مشاهده نمایند، و با عمرین و منسوبین سید که جماعت بسیاری را تشکیل میدهند از نزدیک تماس گیرند، و علائم و آثار زیادی را که حکم مدارك زنده را دارد به چشم سر دیده از مطلعین آنچه را میخواهند بشنوند تا از شبهه بیرون آمده و یتیم حاصل نمایند که سید جمال الدین ایرانی است و بعداً این اشتباه تاریخی را در نوشته های خود اصلاح فرمایند، سید جمال الدین که محققاً شیعه اثناعشری و مروج حقیقی دین مبین جد بزرگوارش بوده برای نیل بمقاصد عالیّه خود و رفع ظلم و جور استبداد و بسط عدل و داد و اتفاق و اتحاد جامعه اسلامی بنا بمقتضیات زمان چنان مصلحت دید که چندی خود را افغانی بخواند و با تأسیس کنکرة اتحاد اسلامی دست تجاوز و تسلط خارجی ها را از ممالک اسلامی کوتاه و با اجرای این نقشه عالی سد سدید و بنیان استواری در مقابل نفوذ متجاوزین ایجاد و بار دیگر مسلمانان را در عالم نیرومند و سر بلند نماید، سبب دیگر این شهرت در دسر و مزاحمت و سخت گیری های بیمورد و قو نسولگری های وقت راجع بصورت مذکوره عبور مسافرت های بی دربی و طولانی آن عالی قدر بود که عین گفتار مرحوم ناظم

الاسلام کرمانی مؤلف کتاب معتبر تاریخ بیداری ایرانیان را برای شاهد کلام و تأیید مطلب عیناً در این صفحه نقل مینمائیم :

اقتباس از مقدمه کتاب تاریخ بیداری ایران

تألیف ناظم الاسلام کرمانی چاپ ۱۳۳۲ هـ: صفحه ۶۰ و ۶۱

جناب آقامیرزا علی مجاهد^۱ همدانی که از موثقین است گوید من خواهر سید جمال^۲ را در چند سال قبل در اسدآباد ملاقات نمودم، جناب علیخان امیر تومان^۳ پسر مرحوم صاحب اختیار بنگارنده گفت دو خواهرزاده

۱ - اظهار آقامیرزا علیخان مجاهد همدانی کاملاً درست و صحیح بنظر میرسد بدلیل اینکه اسدآباد در ۵۲ کیلومتری سمت غربی شهرستان همدان واقع است با این قرب جوار ممکن است آقامیرزا علیخان هنگام عبور از آنجا برای کسب اطلاع بیشتری بهمشره سید (مریم بیگم که تا آخر سال ۱۳۳۰ حیات داشته مراجعه و نسبت بخانواده وفامیل سید پرشها نموده و اطلاعاتی بدست آورده است ، مریم بیگم بانوی بلند بالا و بسیار فحجله و موقره بود و غالب اوقات رادر منزل همشره زادهای خود (میرزا شریف و میرزا الطاف الله) بسر میبرد و نگارنده از زبان او سخنانی شنیده ام که فعلاً جای بحث در آن نیست .

۲ - خواهر سید جمال الدین همان مریم بیگم فوق الذکر بوده است .

۳ - علیخان امیر تومان فرزند مرحوم سلیمانخان افشار اسدآبادی است که از اعیان و خانواده های محترم و سالهای متمادی در بخش اسدآباد در قلعه خاکریز که آبادی معتبری است واقع در دو کیلومتری اسدآباد سکونت داشته و اکنون نیز عده زیادی از اعقاب و نواده های آنان در همان محل اقامت و سکنا دارند، مرحوم سلیمانخان صاحب اختیار و فرزند ارشدش خانباخان صاحب اختیار مدتهای مدیدی در صفحه اسدآباد ریاست داشته اند بنا بر این علیخان امیر تومان فرزند دومی سلیمانخان با اطلاعات محلی و آشنائی کاملی که از اوضاع و احوال اهالی ولایت خود داشته اطلاعات صحیح و درستی را در دسترس مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان گذارده اند

دارد سید جمال الدین میرزا شریف (۱) و میرزا لطف الله که در اسد آباد موجود و مباشر آنجا میباشند جناب آقای طباطبائی (۲) فرمود که پسر عمه سید جمال الدین آقا سید هادی در مدرسه چاله حصار طهران تحصیل مینمود و سید از اهل اسد آباد است، طایفه صاحب اختیار (۳) میگویند سید کمال برادر زاده سید جمال الدین الیوم در اسد آباد است. باری بودن سید جمال الدین از اهل اسد آباد بتواتر ثابت و مسموع گردیده، لیکن سبب اینکه سید خود را بافغان نسبت داد معلوم نبود تا اینکه یکی از موثقین گفت از خود سید جمال الدین پرسیدم جناب آخوند ملا آقای طالقانی معروف بشیخ الرئیس نقل کرد از جناب آقا سید اسد الله خرقانی که الیوم در نجف در اداره آقای خراسانی و از بزرگان است شنیدم که گفت از سید جمال الدین سبب را پرسیدم جواب داد چون افغان در جانی کونسل ندارد من خود را بافغان نسبت دادم که از دست کونسلهای ایرانی آسوده باشم و در هر شهری که میروم گرفتار کونسل نباشم.

۱ - میرزا شریف، مستوفی و میرزا لطف الله هر دو همشیره زادگان سید میباشند.

۲ - بیان مرحوم مغفور آقای سید محمد طباطبائی رحمه الله علیه که از پیشوایان عالمرتبه صدر مشروطیت بشمارند در باره آقا سید هادی که بعدا به بیت الله الحرام مشرف شده اند کمال صحت را دارد، حاجی سید هادی روح القدس عمه زاده سید و از اجله علماء و فضلاء اسد آباد و محل احترام و اعتماد اهالی محل بوده اند مدتی در مدرسه مروی و چاله حصار طهران مشغول بته تحصیل علوم دینی بوده اند.

۳ - آنچه مرحوم ناظم الاسلام کرمانی از زبان طایفه صاحب اختیار شنیده کاملاً درست است سید کمال الدین فرزند سید مسیح الله که تا سال ۱۳۵۵ هجری در قید حیات بوده برادر زاده سید جمال الدین است فرزندش آقای سید محمود جمالی که از جوانان فاضل و ستوده است اکنون در فرهنگ ممدان در تربیت و تعلیم نونهالان این شهر قدیمی اوقات صرف مینمایند.

جناب حاج سیاح محلاتی که از دوستان سید میباشند مذکور داشت که چون سید مقصد بزرگی درباره ایران داشت لذا خود را بافغان نسبت داد، چنانچه سابقاً ذکر شد خانه مسکونی، سید امروز در اسدآباد معلوم است. طایفه وفامیلش را همه کس می شناسد، اما آنچه بنده نگارنده از جناب آقای طباطبائی و حاج سیاح محلاتی و غیره درباره سید استعلام واستفسار نموده از این قرار است سید جمال الدین ایرانی و از قریه اسدآباد همدان است، قصبه اسدآباد افشار در هفت فرسخی همدان و پنج فرسخی کنگاور است و اسدآباد از املاک مرحوم سلیمانخان صاحب اختیار است جمعیت اسدآباد تقریباً هشتصد خانوار و عده نفوس آن تقریباً چهار هزار نفر می باشد پدر سید جمال الدین سید صفدر و از سادات عالی درجات حسینی و اتصال این سلسله نجیبه به خامس آل عبا امام حسین ع ثابت و معلوم است. (تالیف نجف از صفحه ۶۰ و ۶۱ کتاب بیداری ایران نقل شده است.) (۱)

در سال ۱۳۰۷ شمسی که امیر عنایت الله خان افغانی بقصد رفتن رم برای ملاقات امیر امان الله خان پادشاه مغلوع افغانستان از خط همدان و اسدآباد عبور مینمودند بمنظور تحقیق از مولد و خاندان سید باتفاق خانم خود و فرزندش خلیل خان بکلبه اخوان نگارنده وارد شدند پس از یک سلسله مذاکرات و تحقیقات در اطراف موضوع و مشاهده بسی آثار و علائم و اسناد و مدارک آخر الامر در برابر آن همه دلایل و براهین موجوده و زنده که محل انکار نبود تسلیم و قانع گردیده که سید جمال الدین ایرانی و از اهل اسد

۱ - اینکه در کتاب مورد بحث سید صفدر را بیسواد دانسته اند اشتباه است زیرا مطابق نوشته های شرعی و نکاح نامه های که اکنون در دست اهالی محل است مشارالیه از علماء متدین و زاهد و متبحر اسدآباد بوده است.

آباد همدان ودعوی آنان بیمورد است ، درموقع تودیع و برداشتن چند
شیشه عکس ازمنسویین حاضرچنین اظهار داشت موقعیکه بنزدیک اسد
آباد رسیدیم به پیرمردی برخوردیم ماشین را نگه داشته از او پرسیدیم سید
جمال الدین کجائی است بلهجه محلی گفت جمال الدین خودمان را میگوئی
مطلب دیگری که سبب اشتباه برادران افغانی ما شده کلمه سعد
آباد است که بعضی از مورخین اسلام مانند صاحب معجم التواریخ و غیره
وسلسله جلیله علماء معاصر مانند مرحوم آیت الله آقاسید ابوالحسن اصفهانی
و همپنین خود سیدبزرگوار و مرحوم آقاسید حسن فقیه و ملای معروف
اسد آباد و مرحوم حاج سید هادی روح القدس و جناب زبدة الفقها آقای
حاج میرمعین فقیهی که اکنون در قید حیات و قریب صدسال از عمر شریف
او میگذرد همه آنان اسد آباد را سعد آباد ضبط کرده اند چنانکه فعلا هم
عوام اسد آباد آنرا بلهجه محلی (سعدوا) تلفظ مینمایند که مخفف سعد
آباد است .

آثار و مدارك موجوده

۱- سلسله انساب سید

۲- خانه پدری سید واقع در کوی سیدان اسد آباد جنب امام زاده
احمد که هنوز آثارش باقی و محل سکونت یکی از بستگان اوست.



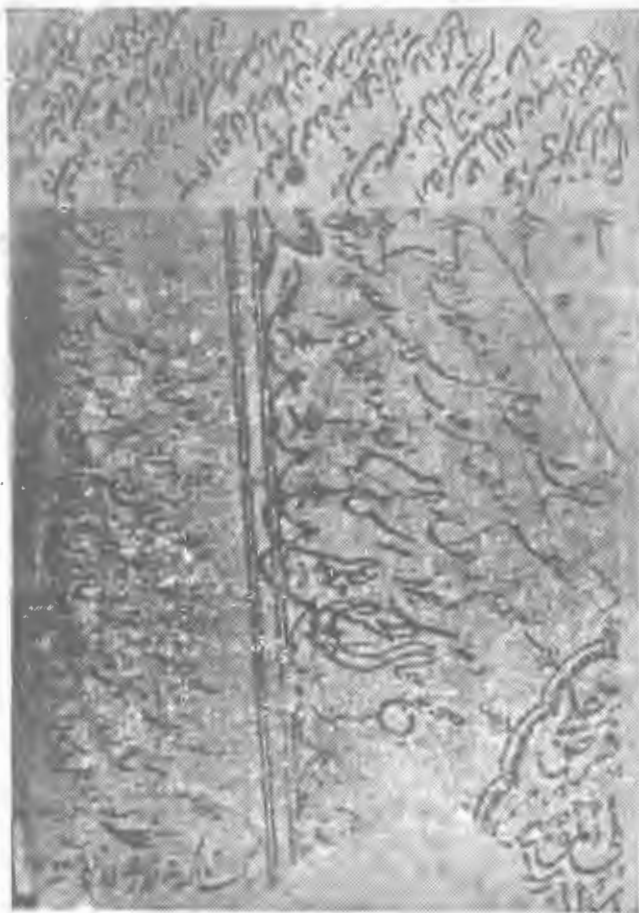
۳- قبور نیاکان سید جمال الدین واقع در حوالی شرقی امام زاده احمد
سیدان اسد آباد که از ششصد سال قبل تا کنون متعلق به نسل و خلفا بعد
سلف مشهور خاص و عام اهل ولایت است.

۴- موجودیت جماعت بسیاری از منسوبین سید در مسقط الرأس او



عکس دسته جمعی سید جمال الدین اسد آبادی (در طهران) جوانی "آیه پشتیمر" و پدای اینستاده
و دست ادب بسینه گذارده است هر دو مبرور و مجتهد و از ادیبان و مجتهدان

- وعدۀ قلیلی از معاصرین سید که اکنون در قید حیات میباشند
- ۵- عکس سید باجمعی از محترمین و فضلاء طهران که میرزا لطف الله همشیره زاده اش با احترام سید در قفای او ایستاده و دست ادب بسینه گذارده
- ۶- خط دستی سید در پشت صفحه اول کتاب تفسیر صافی در ۱۳۰۴ هـ.
- سید این کتاب را بوسیله حاج سیدهای بجهت پدرش سید صفدر فرستاده
- ۷- عکس خط حاج سیدهای در ذیل نوشته سید مبنی بر اینکه



حامل این کتاب از طهران من بودم بعد از فوت سید صفدر سید کمال
نواده اش آن را بمافروخت .

۸- عکس خط مرحوم حاج سید هادی مذکور در کنار یکی از شماره‌های روزنامه العروة الوثقی سید که فرزند خود سید رکن‌الدین را مخاطب قرار داده و دستور داده است مندرجات آنرا برای استفاده عمومی بزبان فارسی ترجمه نماید.

۱- سید سه شماره از روزنامه عربی العروة الوثقی را از باریس بجهة
سه نفر از منسوبین خود مستقیماً باسد آباد ارسال میداشته ۱- پدرش
مرحوم سید صفدر ۲- عمه زاده اش مرحوم حاج سید هادی
۳- همشیره زادگانش میرزا شریف خان و میرزا لطف الله خان.

این خاک خیزقارین گرام سید خط مرحوم حاجی سید یاری است که بنفشه خوش
 لاسید کرالدین خطا بنده و در مشرب شمارا الهی روزانه العزله الوافی که سید
 جمال الدین از پاریس بکته او میفرستاده اند که سطر زیم از علی رشت
 روزنامه نموده در این عمارت میگذرد - حاجی سید یاری عهده دار
 سید و از علما مشهور است و میرالدین
 ۱۲۱۲ از سال ۱۴۲۹ صفات الدین الاری

جلبي عند كل انكليزي * ان التفافل والوهن ربحوا سباع
مجال الطبع فتفتح باب المسئلة الشرقية او يكون لها استعداد
قريب وليس للبرسين في طورهم هذا ان يكونوا الى من

(پنج شماره از عین همان روزنامه منطبعه پاریس اکنون در نزد نگارنده موجود است - شماره اولی مورخه ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۰۱ هجری و شماره آخری (۱۸) در تاریخ ۲۶ ذی الحجه همان سال بود که با وسائل عجیب و مجازات شدیدی از ورود آن بممالک اسلامی جدا جلوی گیری کردند و از مطالبی که بر شهرت سید در پاریس افزود موضوع مقاله بسیار عالمانه اوست که در رد خطابه ار نست رنان عالم مشهور فرانسوی در خصوص اینکه (اسلام با علم و تمدن منافات دارد) منتشر نمود .

۱۰ - حاج سید هادی برای نگارنده گفت و قتی که شماره اول روزنامه مورد بحث بمن رسید و عنوان مؤسس و مدیر او را خواندم نامه ای بسید نوشتم که خلاصه اش این بود (تو سید جمال خودمائی)

بعد از چندی جوابی بدین مضمون بمن نوشت :

(سید هادی جان من باین کلاه افغانی و جبهه تر کمائی در شهر فرنگ) (باینهمه آب و رنگ چگونه مرا شناختی اکنون با همه مشاغلی که دارد) (مثل این است که در حوالی امامزاده سیدان روی الواح قبور مرتسه) (باتو نشسته و با هم صحبت میداریم)

۱۱ - عکس خط مرحوم میرزا شریف مستوفی همشیره زاده سید در صفحه اول کتاب مقالات جمالیه - این کتاب را در زمانی که سید در پاریس بوده از آنجا بجهة او ارسال داشته و مرحوم حاج سید هادی نیز در همان صفحه چند سطر بی عربی نوشته اند .

۱۲ - رونوشت دو فقره نامه سید از پاریس بمیرزا لطف الله و حاج

سید هادی

۱۳ - رونوشت چند فقره از نامه های سید بن ناصر الدین شاه .

۱۴- صورت الواح قبور چند نفر از منسوبین بلافصل سید که در جوار

امامزاده احمد سیدان مدفونند .

۱۵- رونوشت وعین خط جناب آقایی حاج میرمحسن فقیهی که از



اجله علماء و فقهاء میباشد و قریب صد سال از عمر شریفشان میگذرد و در همدان با کمال عزت و احترام بترویج احکام مقدسه اسلامی و امامت در یکی از مساجد معروف شهر اوقات صرف مینمایند .

۱۶- رونوشت مقاله بسیار جامع و مفید دانشمند محقق آقای سید محمد طباطبائی محیط .

۱۷- اظهار نظر صریح عالم مشتهر حضرت آیت الله سید عبه الدین شهرستانی درباره مولد سید .

۱۸- عکس یکشهر بخط خود سید که در مصراع اولیه شهادت خود را پیش بینی نموده .

۱۹- کتاب شرح حال سید بقلم پدر نکارنده . این کتاب در تاریخ ۱۳۰۴ شمسی بسعی و اهتمام دانشمند شهیر و وارسته بصیر آقای حاج حسین کاظم زاده در برلین و در ۱۳۲۶ در بنگاه دین و دانش تبریز طبع و منتشر گردیده .

۲۰- ملحقات مقالات جمالیه که در ۱۳۱۲ شمسی در مطبعه کلاله خاور طهران چاپ شده .

۲۱- اگر کسی از نکارنده پرسد بعضی از این نوشته ها را که نام برده اید فعلاً کجاست جواب خواهم گفت در آن تاریخ کسی نمیدانست که بعدها باینگونه نوشته ها نیاز پیدا خواهند کرد که آنها را از حوادث و دستبرد زمانه محفوظ دارند مضافاً بعد از قضیه ناصرالدین شاه بعجرم همشیره زادگی سید میرزا شریف عمویم را مدت هفت ماه در طهران زندانی کردند و پدرم مدتها در پشتکوه ایلام متواری و پنهان بود و در همان اوقات بحکم حکام وقت خانه و اثاث و صندوق نوشته های خانوادگی ما را غارت

نموده بیشتر این نوشته‌ها را در آن موقع از بین می‌برند و چند فقره از آنها را باترس و بیم در جاهای نامعلومی پنهان مینمایند .

۲۲- یکی دیگر از دلائل عمده و معتبریکه این موضوع را کاملاً ثابت و روشن نموده و اشتباه تاریخی معدودی از نویسندگان را که بدون تحقیق و تتبع مرتکب شده‌اند رفع و جبران مینماید همانا ورقه گذرنامه خروج اولیه سیداست از ایران که خوشبختانه دانشمند محقق آقای سید معتمد طباطبائی مقیم طهران در اثر علاقه‌ایکه به بزرگان کشور خویش دارند در سه چهار سال قبل آنرا باکیف دستی سید از خانواده مرحوم مغفور حاج محمد حسن امین‌الضرب بدست آورده و عین آنرا بنظر نگارنده رسانده اند و هم‌اکنون گذرنامه و کیف در کتابخانه مشارالیه موجود است .

سلسله انساب سيد جمال الدين اسد آبادی

مطابق شجره نامه ای که در خانواده سید سیف الله اسد آبادی است
 سید جمال الدین ابن سید صفدر بن سید علی بن میر رضی الدین محمد
 الحسینی شیخ الاسلام بن میر اصیل الدین محمد الحسینی قاضی ابن میر زین
 الدین الحسینی بن میر ظهیر الدین میر اصیل الدین بن میر ظهیر الدین بن
 سید عبدالله که معاصر با امام زاده احمد بوده در سمد آباد محله سیدان
 تاریخ وفاتش ۸۶۲ هجری .

والده ماجده اش سکینه بیگم بنت مرحوم میر شرف الدین الحسینی
 القاضی ، این سلسله جلیله از طرف پدر معروف بطایفه شیخ الاسلامی و از
 جانب مادر مشهور بفامیل قاضی میباشند علاوه بر مراتب علمی بعضی نیز
 بحسن خط موصوف بوده اند مانند میر زکی عموی سید و میرزا جلال و
 میرزا جواد خالویان سید .

يك نسب نامه دیگر بخط مرحوم میرزا لطف الله والدنکارنده .

سید جمال الدین ابن سید صفدر بن سید علی بن میر رضی الدین محمد
 الحسینی شیخ الاسلام بن میر اصیل الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام بن
 میر زین الدین الحسینی القاضی بن میر ظهیر الدین محمد الحسینی شیخ
 الاسلام بن میر اصیل الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام - والده ماجده اش

سکینه بیگم بنت مرحوم میرشرف الدین الحسینی القاضی که از علو مرتبت
اوسخنها در افواه است با میررضی الدین برادر و پسرهای میراصیل الدین
بوده اند .

(توضیح - از اولاد میرشرف الدین هم هنوز جمعی زنده و در
قید حیات میباشند)

رونی شت چند فقره تلگرافات نایب السلطنه

امیر کبیر (در باره مظفری) راجع بتوقیف میرزا شریفخان و غارت
اثاثه و نوشتهای منزل او و برادرش میرزا الطیف الله محزون

مقرب الخاقان خانباخان سرتیپ حاکم اسدآباد برادر و کسان
میرزا شریف بخا کیای همایونی ارواحنا فداء عرض و تظلم نموده اند که
صاحب اختیار میرزا شریف را مغلولا باسدآباد فرستاده و شما هم او را
محبوس و اذیت نموده اید و آنچه خودش و برادرش داشته گرفته و برده اید
حسب الامر الاقدس الاعلی ارواحنا فداء عالیجاه هاشم بیگ آردل مخصوص
مأمور و مقرر است که اولاً بمجرد ورود هاشم بیگ باید میرزا شریف را از
حبس حتماً و فوراً خارج و تسلیم مشارالیه نمائید که مرخص و آزاد باشد
ثانیاً آنچه از خودش و برادرش گرفته و برده باشید آردل مأمور رسیدگی
و معلوم خواهد نمود باید تمام و کمال عیناً باطلاع و مأموریت هاشم بیگ
مسترد داشته قبض رسید بگیریید و میرزا شریف را حسب الامر آردل مأمور
یا خود بدار الخلافه بیاورد که بعراض او رسیدگی نموده و قرار لازمه داده
شود . شهر محرم ۱۳۰۹ هجری نایب السلطنه امیر کبیر .

مقرب الخاقان خانباخان سرتیپ اینک میرزا شریف مستوفی

اسد آباد را صاحب اختیار مغلولا بولایت فرستاده و شما اورا حبس نموده اموال خودش و برادرش را ضبط نموده اید جهت و معنی ندارد حسب الامر الاقدس الاعلیٰ ارواحنا فداءه بودود تلکراف میرزا شریف را از حبس فوراً خارج نمائید که مرخص و آزاد باشد و اموال آنها را هم که برده اید با اطلاع ماموری که می آید تمام و کمال پس بدهید . نایب السلطنه امیر کبیر آردل مأمور . میرزا شریف را همان طوریکه حکم شده بدون اینکه از او یک بزغاله حیف و میل بشود سالما بتهران بیاورید .

نایب السلطنه - امیر کبیر

منوچین بلا فصل سید

۱ - سید مسیح الله برادر سید جمال الدین ۲ - سید کمال الدین

فرزند سید مسیح الله ۳ - سید محمود فرزند سید کمال الدین که فعلاً در فرهنگ



همدان بسمت آموزگاری در تعلیم

و تربیت اطفال مدارس انجام وظیفه

می نماید ۴ - طیبه بیگم و مریم بیگم

خواهران سید جمال الدین ۵ - میرزا

شریف مستوفی و میرزا لطف الله

فرزندان طیبه بیگم همشیره زادگان

سید ۶ - حاج سید هادی روح القدس

عمه زاده سید ۷ - سید رکن الدین

فرزند حاج سید هادی ۸ - سید حسین

فرزند سید یعقوب از بنی اعمام سید

۹ - سید نصر الدین ۱۰ - میرزا شرف

الدین ۱۱ - آقا نظام ۱۲ - سید جلال

عکس آقای سید محمود الحسینی

جمالی فرزند سید کمال الدین

« سید کمال پسر سید مسیح الله

و برادر زاده سید جمال الدین است »

جمال‌الدین رئیس تلفون اسد آباد - غیر از اینها جماعت بسیاری نیز از خویش و تبار و اقوام سید که در قید حیات می‌باشند در اسد آباد موجودند که نوشتن اسامی فردا فردا آنان باعث طول کلام خواهد شد.

مشخصات خانه پدری سید جمال‌الدین

واقع در کوی سیدان اسد آباد

خانه پدری سید جمال‌الدین واقع در کوی سیدان اسد آباد طرف جنوبی امامزاده احمد در ورودی این عمارت که مخروطی آن فعلاً محل سکونت یکی از بستگان سید است و از صورت اولیه خارج گردیده رو به مشرق باز میشود و جلو آن سکوئی با سنگ و گل بطول دو متر و نیم و ارتفاع نیم متر ساخته شده از دھلیز بنا که بطرف مشرق باز میشود دوراه مشخص می‌شود یکی از پله‌های زیر دالان به عمارت فوقانی داخل و دیگری به محوطه حیاط وارد میشود، این عمارت بدو قسمت متمایز شده قسمت جنوبی و قسمت شمالی، قسمت جنوبی آن دارای دو طبقه فوقانی و تحتانی است، قسمت فوقانی عبارت از يك اطاق پنج‌دري است که دو اطاق سه دری در طرفین آن ساخته شده پیش‌ر و پایه‌های این اطاقها با آجر بنا شده اطاق سه دری که معبر آن از دھلیز است محکمه مرحوم سید صفدر و محل تولد سید بوده است، پنج‌دري برای پذیرائی واردین اختصاص داشته طبقه تحتانی و ساختمانهای سمت شمالی نیز جای احشام و اغنام و انبار ذخیره و آذوقه و مایحتاج زندگانی بوده در وسط حیاط درخت توت کهن سالی که شاخ و برگ آن با آسمان سر کشیده دیده میشود.

صورت منقوره چند الواح از قبور منسوبین صید

در جوار امامزاده احمد

۱ - صورت لوح مزار مرحوم سید عبدالله جداعالی سید جمال -

الدين واقع در جوار امام زاده احمد سيدان اسد آباد «هذا قبر الولد الصالح
المرحوم المغفور السعيد الشهيد الدارج الى رحمة الله من رب الوعيد وهو النتيجة
الاكابر وبقية الاخيار جلال الدولة والدين سيد عبدالله ابن سيد مرتضى اسد
آبادى توفى فى عشرة شهر شوال سنة اثنى وستين وثمانية مائة ٨٦٢»

۲ - لوح قبر سيد مسيح الله فرزند مرحوم سيد صفدر برادر سيد

جمال الدين .

«هذا قبر المرحوم المغفور المبرور والواصل رحمة الله العالين جناب سيادت
مآب آقاى سيد مسيح الله خاف صدق آقا سيد صفدر فى سوم شهر ربيع الثانى
١٢٩٦ هجرى»

«سيد مسيح الله قبل از پدرش مرحوم شده است، از معمرين اسد آباد»
«شنيدم سيد صفدر در مرگ فرزند جوان خود سيد مسيح الله از گريه»
«خوددارى نموده فقط در موقع دفن با تأثر فوق العاده گفته آه مسيح الله»
«رفيقم، واشك در چشمان او حلقه زده ولى سر را بسوى آسمان كرده تا»
«اشك در چشمش خشك شود»

۳ - لوح مزار مريم بيگم - خواهرنا مادري سيد

«هذا قبر المرحوم المغفور مريم بيگم بنت مرحوم آقا سيد زكى

متوفیه ۱۳۳۰ هجری

(سید زکی علاوه بر کمال صوری دارای حسن خط بوده و عموی

سید است.)

۴ - لوح مدفن مرحوم میرزا شریف خان مستوفی خواهرزاده سید

«هذا قبر المرحوم المغفور المبرور والواصل الى رحمة الله جنبا جایگاه

میرزا شریف خان مستوفی ابن مرحوم میرزا حسین مستوفی ۱۳۵۱ هجری»

۵ - لوح مزار سید کمال الدین برادرزاده سید جمال الدین:

«آرامگاه مرحوم سید کمال الدین الحسینی ابن سید مسیح الله سنه

۱۳۵۵ هجری»

جنازه مرحوم سید صفدر را مرحوم میرزا رضا فرزند ارشد مرحوم

میرزا شریف خان در حدود سالهای ۲۴ و ۱۳۲۵ هجری بارض متبرکه

قم حمل و در آنجا مدفون است.

۶ - جنازه طیه بیگم همشیره سید را بقتبات عالیات نقل و در

آنجامدفون است.

جنازه مرحوم میرزا لطف الله خان را دومین فرزند ارشدش میرزا

نصر الله جمالی بنجف اشرف حمل و در وادی السلام دفن است.

۷ - جنازه مرحوم حاج سید هادی روح القدس در زاویه کفش کن

امام زاده احمد سیدان دفن و جنازه مرحوم سید رکن الدین الف فرزند

حاج سید هادی در زاویه شمال غربی امام زاده احمد در تاریخ ۱۳۳۶ هجری

مدفون گردید - غیر از اینها عده بسیاری از کسان و منسوبین این سلسله

رفیعه در جوار امام زاده و قبرستان معروف بقامیل سید مدفونند که

نوشتن اسامی آنها باعث طول کلام خواهد بود.

(رو نوشت خط مرحوم معتمدالدوله فرماندار وقت همدان)



در خصوص حکم معاونت
میرزا لطف الله خان نوشته
بودید مخصوصاً نهایت اعتقاد
و اطمینان بملت خواهی و
زحمات خودشان و سرسلسله
فامیل محترمشان مرحوم
مغفور محیی ایران آقاسید
جمال الدین نورالله مضجعه
دارم چون امروز جمعه است
و عدلیه بسته است مخصوصاً
حکم رسمی ایشان را از عدلیه

همدان باین سمت با امضاء
میرزا نصرالله فرزند مرحوم
میرزا لطف الله محزون
خودم انشاء الله از برای ایشان

خواهم فرستاد و امید وارم که خدمات جناب شما و ایشان را در تهران
و خدمت اولیای امورطوری در تاسیس عدلیه در اسد آباد که منبع دزدی
است (۱) جلوه بدهم که مورد تمجیدات فوق العاده ملی واقع شوید
معتمد الدوله

(۱) عین این نوشته در نزد نگارنده می باشد، در بلوای سالارالدوله
در سراسر کشور مانا امنی و اغتشاش و راهزنی حکم فرما بود و امنیت وجود
نداشت در اطراف اسد آباد و بخشهای کوچک و دور افتاده از مرکز بیشتر
از همه جا غارتگری و ناامنی ظاهر و هویدا بود .

رو نوشت خط دشتی مرحوم سید جمال الدین است که در
پشت صفحه اول کتاب تفسیر صافی مرقوم فرموده اند و فعلا
موجود است .

« این يك مجلد تفسیر صافی را روانه خدمت والد مکرم معظم »
« ذوالفضائل جناب آقا سید صفدر سلمه الله نمودم که انشاء الله الرحمن این »



«بنده خود را از دعای خیر فراموش نکند» صحیح، جمال الدین العسینی
«السعد آبادی»

مرحوم حاجی سیدهادی اسد آبادی عمه زاده سید که در تملیح
اقامت سید در طهران «۱۳۰۴» حامل این کتاب بوده در مقابل خط سید
عبارات ذیل را نوشته اند :

(بلی این کتاب مستطاب را مرحوم سید جمال الدین جهة مرحوم)
(آقا سید صفدر والد خود فرستاد و خود این اقل خلقه حامل کتاب بودم)
(از دار الخلافه طهران آوردم بعد از فوت سید صفدر سید کمال الدین)
(پسر سید مسیح الله هر چه داشت فروخت این کتاب را هم ما از او ابتیاع)
(نمودیم و انا العاصی معمد هادی العسینی السعد آبادی کتبت ذلك فی شهر)
(رمضان المبارک ۱۳۲۴ هجری قمری)

(نور چشمی آقا رکن الدین را اعلام میدارد این روزنامه که بنظر)
(شما میرسد از پاریس که پای تخت فرانسه است آمده سید جمال الدین پسر)
(عمه که در آنجا مدیر السیاسه است مرقوم و تتبع نموده باید او را ترجمه)
(نمائی که حقایق مطالب او بر همه کس واضح باشد مخفی و پوشیده نماند)
(«العروة الوثقی لا انفصام لها» انا العاصی محمد هادی العسینی السعد آبادی)
«سید رکن الدین فرزند حاجی سیدهادی است»

رو نوشت خط مرحوم میرزا شریف خان همشیره زاده سید جمال
الدین اسد آبادی که در صفحه اول کتاب مقالات جمالیه که سید از پاریس
برای او فرستاده نوشته اند :

(کتاب مقالات جمالیه مرسولی از شهر پاریس بجهة عبد حقیر فقیر)
(مذنب ابن مرحوم مغفور میرزا حسین طاب نراه محمد شریف اسد آبادی)



(درغره شهر ربیع الاول ۱۳۰۲ واصل شد)

این شرح را مرحوم حاج سید هادی روح القدس اسد آبادی در
ذیل آن مرقوم داشته اند :

(هو - ولی الحسنات یامن بدأ جمالك فی کل ما بدأ الحمد للجميل)
(لیس لوجهه نقاب الاالنور ولا بجماله حجاب الاالظهار من نعمت تجلی)
(صبحته وجه علمه ونفحات نور و جهة لنا من مطالعة هذه السطور فقد)
(غرت عینای بها ثم الحمد له . حرر فی التاریخ و انا هادی الحسینی)
(الاسعد آبادی)

شرح ذیل را که بنظر قارئین محترم میرسد سید در تاریخ می که در

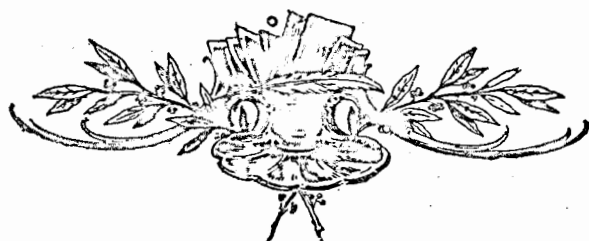
طهران (۱۳۰۴ و ۱۳۰۸) اقامت داشته بر صفحه کاغذ کبود رنگی بخط خود مرقوم داشته اند پدر نگارنده که ملازم خدمت شان بوده آنرا مانند بعضی از نوشته های سید ضبط و نگهداری مینمایند .

(ستاره ای پدر خشید و ماه مجلس شد . رقت سحر بود که از خواب)
 (بیدار شدم دیدم هوا بسیار سرد است و برفها چشم را خیره میکند لهذا)
 (بسرعت تمام وضو گرفته به چهره رفتم و خویش را بلحاف پیچیدم تا آنکه)
 (اندکی گرم شده شروع بنماز کردم و دوباره صبر ننموده بلحاف اندر شدم)
 (و تا طلوع آفتاب در فراش خود نشستم پس از آن مشغول شرب چای و)
 (کشیدن چتی گردیدم و چون بخاری را آتش کردند و آفتاب بلند شد از)
 (منزل بیرون رفته بیازدید بعضی از دوستان رفتم)

اشعار عربی را در خاتمه شرح مزبور مرقوم فرموده اند :

ما كنت احسنت ان العشق تسكنة فمذه انسى اذلتنى يا مباديه
 اذا نسب الطائي بالبعغل مادر وغير قساً بالفهاعة باقل
 وقال السهاء للشمس انت خفية وقال الدجى للصبح لونك كاجل
 طاولت الارض السماء ترفعاً فاخرت الشهب الحصاد الجنادل
 فياموت زران الحيوه ذميمة ويانفس جدى ان دهرك هاذل
 ترجمه: اکنون که مادر حاتم طائی را بخیل میخواند و باقل قس را
 به بی زبانی نکوهش میکند و سها به آفتاب میگوید تو ناپیدائی و شب پیامداد
 میسر اید رنگ تو سیاه است و زمین با آسمان سر برابری دارد و سنگهای
 زمین در برابر ستاره های آسمان خود نمائی مینمایند ایمرگ یا که این زندگی
 نکوهیده میباشد و ایدل سخت بکوش که روزگار سرستمگری دارد .
 «مادر» کسی است که در عرب به بخل مشهور بوده است قس این ساعده

از خطبای معروف و مشهور زمان جاهلیت عرب است، باقل یکنفر از اعراب
بوده که بکندی زبان ضرب المثل بوده است چنانکه میگویند وقتی
یازده عدد را میخواست است بطرف بفهماندا نكشتان خود را باز کرده بعلاوه
زبان خود را هم بیرون میآورده با این ترتیب یازده عدد را بطرف مقابل
میفهمانده است .



مقاله حکیم دانشمند آقای سید حسن مدنی

معروف بصفاالحق مقیم همدان

بسم هو تعالی شأنه. ان آثارنا تدل علینا فانظر وابعدها الی الآثار
پرسید عزیزی از این بنده هیچ نیارزنده که ای حکیم ۸۰ ساله
لای غارت زده خون جگر خورده و غربت کشیده در بدر، اطلاعات تو درباره
مرحوم سید جلیل حضرت جمال الدین فیلسوف ایرانی شرق (متولد اسد
آباد همدان) چیست؟ و تاجه اندازه دره سافر تها و سیاحت که در هند و مصر و
عربستان و قسمت جنوبی ایران کرده ای از دانشمندان چه شنیده ای؟... جواب
عرض میشود زمانیکه مرحوم پدرم حاجی سید محمود مدنی معروف به
(صدیق الاشراف) برای فروختن املاک خود واقع در بلوک چار دولی کردستان
بواسطه تعدیات اولاد ولیخان بکرمانشاه تشریف آوردند که به امیر
حسینخان حسام الملك همدانی بفروشد بنده نا قابل هفت ساله بودم مرا
با خود بکرمانشاه برد در آن موقع سید جلیل را تبعید کرده بودند که بهراق
عرب بیرند چون سید بامرحوم میر علی اکبر لاجوردی داماد نیکو نهاد
پدرم و مرحوم میرزا نجفقلیخان مدیر روزنامه اختر رابطه و رفاقت واقعی
داشت از امیر مذکور خواهش کرد که سید را ملاقات نماید، بعد از کسب
اجازه یکشب بزیارتش نائل شدیم و در عمارت کاخ تحت الحفظ بودند بعد
از شرفیابی پدرم با چشم گریان ایشانرا زیارت کرد و بمن فرمود دست سید



جلیل را ببوسید بنده هم اطاعت امر نمودم قریب یک ساعت و نیم با هم صحبت کردند که من لایق نبودم که از فرمایشاتشان استفاده نمایم همین قدر تأکیدات بلیغه فرمود که از میرعلی اکبر لاجوردی قدر دانی کن که روزگار امثال ایشانرا کمتر تحویل جامعه میدهد و نیز توصیه فرمود که اولاد خود را بتحصیل علم ترغیب کن پس از مدتی مدید که از طرف بهداری مأمور اسدآباد شدم مدت پانزده سال متوالی در آن بخش مشغول ایفاه

وظیفه بودم خانه آن سید مرحوم فعلا در اسد آباد جنب بقعه امامزاده احمد محله سیدان باقی است «از نقش و نگار در دیوار شکسته، آثار پدیداست صنادید عجم را» با هموزادگان آن مرحوم آقای میرزا شفیع امام جمعه آقای سید حسین و مرحوم سید رکن الدین سالها معاشرت داشتم و بعضی مکتوبات بخط خود سید جلیل در نزد حاج سید هادی روح القدس (که عمه زاده سید میباشد) و مرحوم میرزا شریف و میرزا لطف الله خان متخلص بمعز و ن (که همشیره زادگان سید میباشد) زیارت شده ایشان ایرانی هستند پدرشان مرحوم آقای سید صفدر بوده و سید کمال الدین اخوی زاده ایشان را که اندک شباهتی به آن مرحوم داشت معاشر بودم اکنون نیز جمعیت بسیاری از منسوبین آن مرحوم در اسد آباد سکونت دارند مطلب پیش از اینهاست رساله رد طایفه نیچریه بهترین دلیل است بر بزرگواری آن مرحوم که افتخار ایرانیان است (۱) بز شك صفاء الحق سید حسن مدنی - د کتر در الهیات ۱۲ ر ۴۱۳۳۶

❖❖❖



شرح ذیل را جناب آقای حاج میر محسن فقیهی اسد آبادی الاصل و همدانی المسکن که از فحول علماء و فقهاء اسد آباد و قریب صد سال از عمر شریف شان میگذرد بنا به تقاضای نگارنده مرقوم فرموده اند :
هشتم صفر المظفر ۱۳۷۵ هجری مطابق ۱۴ مهر ماه ۱۳۳۳ شمسی .

اجابة و امتثالا لا ابتغاء یکنفر اذا کابر خویشان و فامیل و بستگان و حید عصر و المبتکر فی الفنون حائز صفات حمیده و مقام اخلاق جمیلہ آقا سید جمال الدین قدس سره که تبیین از مشخصات ایشان

آیت الله آقای حاج

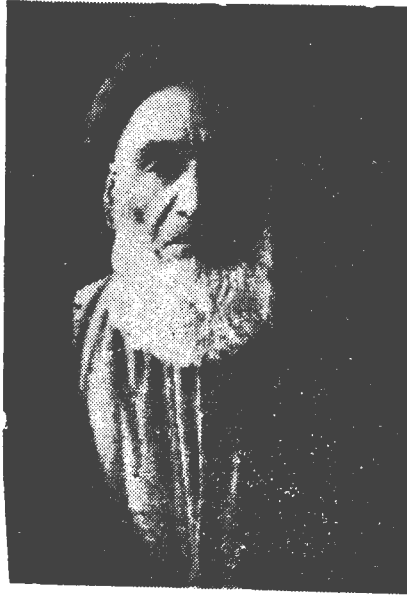
میر محسن فقیهی

۱- عین نوشته محققانه آقای صفاء الحق در زندنگارنده موجود است .

شود، آنچه اینجانب محسن الحسینی الفقیه فی الجمله اطلاع دارم شخص. شخص آئینجانب نجل مرحوم سید صفدر سعد آبادی که فعلاً باسد آباد معروف است از محال همدان یعنی مسقط الرأس ایشان در آن بلد و قبر والد ایشان مجاور مرقد امامزاده شاهزاده احمد سلام الله علیه، لیکن نظر بعلم و فطرت و مقام و ذکاوت عقل و وحدت ذهن عمیق و دقت فکر دقیق که واقعا سرآمد عقلاء و حکماء و دانشمندان بشمار میرود لذا ساز او را نبود که در بلاد دیگر سکونت فرماید بناء علی هذا هجرت در ممالک دنیا و سیاحت در بلادی که پسندیده ایشان بود میفرمودند نعم ایشان ابا عن جداً سعد آبادی و مسقط الرأس ایشان در آن بلد و بعض اجداد ایشان قرب امام زاده معظم الیه مدفون میباشند چون زمان خلفاء جور اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها از بلاد خود متفرق و متواری بودند اجداد ایشان در آن بلد وارد و شهید شدند جدا علاء ایشان که با اجداد این بنده متحد میشود و در مکان مسطور مدفون است در لوح مرقدشان مرقوم است (العبد الصالح الشهید السید عبدالله ابن السید المرتضی) و در اسد آباد او را در سنه اثنین و ستین و ثمانمائه (۸۶۲) شهید نمودند ولی ذریه و احفاد ایشان غیر منحصر و محله آنها مشهور بمحله سیدان و معروف یلدان است بالجمله مرحوم سید جمال الدین هر چند سعد آبادی است و بعض حالات ایشان در بعضی مجلدات المنجد هم مذکور لیکن اقتضاء علو رتبه در اسد آباد بلکه در بلدان ایران قناعت نداشتند و اکثر اوقات در ممالک خارجه سیاحت و مشغول بافاضة و استفاضه بودند والسلام علی من اتبع الهدی ۸ صفر ۱۳۷۵ هجری مطابق ۱۴ مهر ۱۳۳۳ شمسی.

الاحقر محسن الفقیه سعد آبادی ساکن همدان (۱)

۱- عین این نوشته در نزد نگارنده موجود است.



جناب آقای داعی الاسلام همدانی
 شرح ذیل را جناب آقای سید عباس موسوی (داعی الاسلام) همدانی
 که از معمرین و مقدسین شهر همدانند و متجاوز از هشتاد سال از عمر
 شریف شان میگذرد مرقوم داشته اند :
 نظر بتقاضائی از این اقل السادة داعی الاسلام عباس موسوی درباره
 ایرانی بودن حضرت آیت العظمی رضوان مقام طاب ثراه مرحوم سید جمال
 الدین اسد آبادی به عرض میرسانم: قرب شهر همدان بمسافت شش فرسخ تخمیناً
 بنده زاده ارشد رئیس معارف قصبه اسد آباد توسط خواهر زادگان حضرت
 سید علیه الرحمه مرحوم آقا میرزا شریف و آقا میرزا الطف الله علیهما الرحمه
 مقالات مرحوم سید را بدست آوردیم و طبع شد مطبوعه آنها که سز مشق
 زندگی تمام صنوف بشر است حاضر مرحوم حاجی سید هادی فامیل نزدیک

سید علیہ الرحمہ ازذکاوت حال طفولیت سید برای ماذکر مینمود فوق العاده
بوده ایرانی بودن سید جمال الدین علیہ الرحمہ اظهر من الشمس است.

داعی الاسلام عباس موسوی - سجع مهر داعی الاسلام موسوی



مقاله بسیار جامع و کافی دانشمند محقق آقای سید محمد طباطبائی
محیط تحت عنوان تحقیق و انتقاد نقل از شماره ۱۶۰۷ روزنامه آتش

تهران مورخه دو شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۳۴ - ۲۲ رجب ۱۳۷۵

سید جمال الدین اسد آبادی

سال گذشته بمناسبت تصادف با شصتمین سال وفات سید جمال الدین
اسد آبادی در کشور لبنان از طرف نویسندگان کشورهای عربی مراسمی
ساده برگزار شد که در نوع خود خالی از اهمیت نبود، ضمناً کمیسیونی
مأمور شد که با همکاری نمایندگان کشورهای علاقمند دیگر مقدمات
مجلس یادبود دیگری را در مقیاس وسیعتری بسال ۱۹۵۶ که مصادف
با شصتمین سال شمسی وفات اوست فراهم آورد.

این مرد بزرگ که بدون شك خاسته کشور ماست در تحول اوضاع
ادبی و اجتماعی و سیاسی کشورهای خاورمیانه نفوذ مستقیم داشته و سر
رشته غالب اصلاحات و تطورات اجتماعی این ناحیه با افکار و اعمال او
پیوستگی پیدا می کند.

بهمان اندازه که سید جمال الدین در زمان خود از نظر عقلی و
روحی توانا بوده بر شماره بدخواهان و بداندیشان و طرفی که آنان برای
مبارزه با نفوذ افکار و تخریب شخصیت او اختیار کرده اند افزوده است.
بهر جامیرفت و بهر کاری دست میزد موجبات پریشانی و آوارگی او را
بشکلی فراهم می آوردند.

در آغاز عمر او را با پدرش ناگزیر از ترك اسد آباد واقامت در قزوين كرده بودند همانطور كه در عهد كهولت وی را از مصر بهجرم تخریب روح وفكر جوانان بایران تبعید می کردند و پیش از آن در عثمانی مشایخ را بر ضد يك خطابه فلسفی او كه چیزی جز تسكرا نظریه حكمای اسلام در تفسیر كار نبوده بر می انگیختند، در حیدرآباد دكن سالار جنگ صدر اعظم نظام را باخراج مؤدبانۀ او ادا می ساختند در پاریس با انواع دسایس و وسایل جلو انتشار روز نامه سیاسی او را می گرفتند، در لندن پس از استكشاف نیات او در بارۀ قضایای خاور میانه برای مسافرت او باسلامبول مانع می تراشیدند و از تهران وسیلۀ عزیمت او را بروسیه فراهم می نمودند تا از آسیب وجود او محفوظ بمانند، پلیس روسیه او را بهجرم عدم تجدید گذرنامه پروانۀ اقامت نمیداد تا از تاثیر كلمات او در مسلمانان دست و پا بسته آن كشور در امان باشند و سفارت ایران در پترزبورگ از نو كردن یا تمدید تذکرۀ سیاسی او خود داری می كرد.

در شهر طهران طوری زندگی را براو تنگ می گرفتند كه بقصبة حضرت عبدالعظیم پناه برد و در اواسط زمستان او را از كنار مقبره امامزاده كشان كشان روی برف و كل كوچه های ری تا باغ سراج الملك برده و از آنجا روی یا بوی برهنه دست و پا بسته از كشور بهخارج تبعید می كردند.

در بغداد باو پروانۀ اقامت نمیدادند و در بصره شش ماه از حرکت او بهرجهتی كه میخواست ممانعت می كردند، در لندن كه قرن نوزدهم پناهگاه فراریان سیاسی عالم بود از انتشار مجله او با لطایف الحیل

جلو گیری می کردند و فعالیت های سیاسی او را بادعوت عبدالحمید به اسلامبول و توقیف او در زندان طلائی باب عالی خاموش می کردند . صبر و شکیبائی او بر این حوادث و تلاش فکری برای تحول مجرای این اتفاقات سید را بمقام يك سیاستمدار ثابت العقیده و مبتکر عالم اسلامی معرفی میکند و توسعه نظر او در قلمرو اندیشه و اصلاح ، باو شخصیت اسلامی ممتاز بلکه جهانی میدهد تا آنکه پزشک و دندان ساز و جراح را که قاعدتا بایستی نگهبان جان انسانی باشند بتخریب بنیان وجود مادی او برانگیختند و این چراغی که مدت سی سال از کنار خلیج بنگاله تا ساحل اوقیانوس اطلس را نور می بخشید در بستر بیماری خاموش گردید و جسد اورا بی نام و نشان زیر نظر پلیس حکومت عثمانی در گوشه ای بخابك سپردند و بکسی اجازه ندادند که در مصر و عثمانی و ایران مجلس ترحیمی بیاد او تشکیل دهد و تا موقعی که مستر کر این امریکائی در صدد برآمد آرامگاه او را در اسلامبول بازدید و مرمت کند از گور او نام و نشانی معلوم نبود ، در دوره حیات او هر جا که تصور قبول و نفوذ کلمه ای برای او میرفت با اعزام جواسیس و اعمال دسایس ذهن مردم را نسبت باو مشوب می ساختند ، در عراق عرب او را رند ساده پرست و باده نوش و پای کوب و دست افشان بمجتهدین شیعه معرفی می کردند و مرحوم میرزا حسن شیرازی را که با نخستین ارتباط قلمی و فکری با سید حاضر شد فتوای حرمت تنبا کورا بدهد طوری از او بیمناک می ساختند که حاضر برای ملاقات و مذاکره با او بعدا نمیشد و در تهران شهرت می دادند که براندام نهفته او هنگام بیرون کشیدن از بقعه حضرت عبدالعظیم نشانه مسلمانی نبود .

با وجود این دسیسه، خاور میانه طوری تحت تأثیر افکار و عقاید او در آمد که در جنبش مشروطه ایران و عثمانی افتخار ملاقات و انتساب باو بالاترین سند آزادی خواهی و استحقاق و کالت و ریاست برای عرب و عجم و ترك و تاجیک شده بود و دست خط های فارسی و تازی او سند فضیلت و لیاقت و آزادی خواهی برای این و آن میگردید، و کسانی که در اسلامبول شاید بیش از جلسه ای و یا لمحه ای از فیض مجالس او بهره نیافته بودند با جمع آوری غث و سمین و زشت و زیبا و درست و نادرست از این گوشه و آن صفحه بنام یاد داشت و خاطرات جمال الدین دفترها می برداختند و در جراید عربی و ترکی انتشار میدادند تا بدین طریق سند لیاقت و قابلیت سیاسی خود را بوجود او مستند سازند، پس از آنکه نهضت آزادی در خاور میانه بدان گونه مبارزات بدخواهانه که برای آلوده کردن یا بد نشان دادن نام نامی او معمول بود خاتمه بخشید نوع دیگری از تبلیغات را جهت گل اندود ساختن آفتاب وجود سید متداول ساختند... با کمال جسارت او را آلت دست بیگانه برای تخریب مصر و ایران قلمداد نمودند و مردی که مدت سی سال با کمتربا سیاست انگلستان بطور مستقیم و غیر مستقیم در شرق و غرب مبارزه کرد و دنیائی را زیر قدم گذارده بود تا هر جا بتواند نهضتی بر ضد مصالح آن دولت بر انگیزد مزدور و مأمور بیگانه جلوه دادند.

سید که هر عنوانی و اقدامی را برای پیشرفت نظریه سیاسی خود مفید میدانست بدان دست میزد و قید عقیده و مصل و منشأ و روش خاصی را که مضر بتوسعه افق نفوذ فکری برای اصلاحات عالم اسلامی میدانست از میان برداشته و چند صباحی از دسته فراماسونهای مصری که وسائل

تشر عقیده و افکار در اختیار داشتند استفاده کرده بود امروز در نقش يك خراماسون خرقة پوس صاحب پیش بند و حمایل روی جلد کتاب تازه تصویر میشود تا ذهن کسانی را که ضمن تبلیغات سیاسی اخیر نسبت بدستگاه خراماسونری بدبین شده است در زیر لافافه توصیف و تعریف برضد او برانگیرند .

سید که در پناه شهرت افغانی توانسته بود از بداندیشی نمایندگان سیاسی آن عصر ایران در کشورهای خارج مصون بماند و پس از سی سال مبارزه غریب و بیگس در قفس عیدالهمیدی جان بجان آفرین تسلیم و تن بیجان بخاک کپهرستان مشایخ سپرد، عاقبت نگذاشتند در قبر خود هم آرام بماند و بر خلاف دستور دین اسلام گور او را شکافتند و استخوانهای باز مانده اش را از این دربان در و از این کشور بدان کشور بر فراز خاک و هوا و آب جابجا کردند تا در دامنه کوهستان کابل دوباره بخاک سپردند، اکنون که مساعی ارباب تحقیق و پژوهش میتواند نژاد و تبار و بوم و برو مبدأ و منشأ و جنسیت و تابعیت او را درست معرفی کند و بزرگان فضایی عرب و ترك و هند خود را از قید اشتباهات ناشی از سیاست خود او در باره مولد و منشأش آزاد میسازند و شیخ محمد عبدالقا در مغربی یکی از دو مرید باقی مانده دوره زندگانی سید که فیض ملاقات او را دریافته اند برای ملامت سر محمد ظفر الله خان پس از آنکه مسند وزارت امور خارجه پاکستان را در راه حفظ عقیده مذهبی خود ترك کرد توسط ضعیف حصنی دمشقی به او چنین پیام میفرستد: « تو که عمری را در کار سیاست گذرانده ای و سرشناس جهانی شده ای چرا باندازه سید جمال الدین شیعه ایرانی سیاستمدار نشدی که وقتی عقیده مذهبی و جنسیت سیاسی خود

را مانع از پیشرفت کار سیاست اسلامی خود دید خود را افغانی خواند و با حنفیان که طبقه حاکمه دستگاه خلافت عثمانی بود همعقیدگی اظهار کرد»

مرحوم شیخ محمدحسین کاشف الغطاء از قول مرحوم پدرش شیخ علی کاشف الغطاء که مدتها در اسلامبول باسید معاشر بوده و در عراق نیز نسبت به اصل و جنس او معرفت داشته است نقل می‌کرد که موقع توقف مرحوم شیخ علی در اسلامبول و شرکت در محافل افادات سید همه خواص یاران او میدانستند که از جامعه شیعه ایران برخاسته و برای چه اظهارتسنن و افغانی بودن میکنند

مولاوی عبدالغفار مدیر انجمن ترقی اردو که بهترین و جامعترین کتاب را در زبان اردو راجع بسید جمال الدین نوشته در پایان مجلس مذاکره ای که شش سال پیش با او در دفتر انجمن درون دانشگاه علیگر با حضور پرفسورها دی حسن استاد زبان فارسی در علیگر داشتیم صریحاً اعتراف نمود که اشتها رات غلط که با اسناد تاریخی موثق تطبیق نمیکند باید در باره سید اصلاح شود و خود وعده داد که در چاپ دیگر از کتاب خود آنها را اصلاح خواهد نمود، و ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ جمهوری هند مقاله خود را درباره او زیر عنوان (سید جمال الدین اسد آبادی) مینویسد :

خیلی عجب است که در این جریان تحول نظر ما راجع بنام و نشان سید جمال الدین کسی در طهران اخیراً کتابی راجع بسید جمال الدین انتشار داده که از پشت جلد تا صفحه آخر اصراری در این دارد که سید را با هر سریشمی که بتواند بخارج از ایران بچسباند و به حکم تأثیر تربیت

نفس از این لطیفه علمی غافل مانده است که برای ایرانی بودن سید اصولاً تفاوتی در همدانی بودن یا کنری بودن نیست و بر فرض اینکه سید از سعد آباد یا اسد آباد معلوم همدان و یا اسعد آباد و شیر گنده موهوم کنار رود کنر باشد در ایرانی بودن او نمیتوان تردید کرد و همانطور که بغدادی و نجدی و دمشقی و صنعای عربی هستند کابلی، هراتی، طهرانی، همدانی نیز ایرانی محسوب میشوند و اگر صاحب این نشریه در نتیجه عدم وصول بمرحله تحقیق و تحت نفوذ کلام شیخ محمد عبده آنهم پیش از بازگشت از تبعید و نوشته ادیب اسحق آنهم سالها پیش از تأسیس الهلال اثر امولود اسعد آباد غیر معلوم در حومه کابل بداند باز هیچ اشکالی در این نبوده که او را در کتاب خود فیلسوف یا سیاستمدار ایرانی بخواند، همانطور که ادیب اسحق لبنانی و سید عبدالرحمن کواکبی صفوی حلبی و شیخ محمد عبده کردی مصری و جمیل صدیقی زهاوی کردی بغدادی را بدون تردید از بزرگان عربی میخواند و میداند.

اگر در انتشار این گونه کتابها که بهیچوجه با روح بیطرفی و تحقیق تاریخی تدوین نشده سوء نظر و دسیسه ای هم در کار نباشد نمیتوان این پافشاری و لجاجت در افغانی نشان دادن سید را نادیده گرفت و بدون منظور دانست و امیدواریم صاحب کتاب سید جمال الدین افغان چاپ جدید طهران در نتیجه نشر این کتاب سیاح کابلی شود و با اجازه مقامات افغانی از رود بار کنگر دیدن کند و بچشم سر ببیند چنین اسعد آبادی و چنان خانواده ای که نسب آنها با سه پشت فاصله بسید علی ترمذی آنهم نه محدث و حکیم قرن سوم و چهارم بلکه نقاش چیره دست هم عصر همایون در قرن دهم هجری برسد، برای سید جمال الدین مصلح عالم اسلام وجود ندارد و پس از برگشت بایران

برای بار چهارم خاطرات مجعول محمد پاشا مخزومی را با نظر تحقیق و تصحیح بوسیله همین کتابفروشی اقبال بصورتی انتشار بدهد که با حقیقت تاریخی وفق بدهد و از ایرانی بودن سید جمال الدین و تعلیم و تربیت در قزوین و نجف برای این مرد بزرگ تصور منقصی نکند، ای کاش مترجم خاطرات خیالی مخزومی درك زمان سید سعید حبیبی شاعر و عالم عرب و هم شهری سابق خود را کرده بود و از زبان او داستان همشاگردی با سید جمال الدین را پیش از بازگشت سید از عراق بایران می شنید و میدانست که این جعفری اسدآبادی در شهر قزوین و تهران و نجف تربیت عقلی پیدا کرده و در شهر بوشهر وقتی خانواده آل صفر همدانی بوده با مبلغین مسیحی کشمکش داشته و بعد از مهاجرت باسلامبول برای اینکه بتواند در مسجد سلطان احمد وظیفه تدریس معقول پیدا کند کنری و حنفی شده است . سید محمد طباطبائی مقیم تهران رو نوشت نامه سید جمال الدین بحاج صید هادی روح القدس اسدآبادی از پاریس ۱۳۰۱ هـ .

سید هادی جان من . مکتوب تو بسمو معانی و رشاقت الفاظش حقیقت چون بستانی بود که عیدان اشجار ملتفتش بانواع ازهار مرصع باشد ولی صدحیف که مسالك بین اشجار همه مملو بود از قبور خاویه و عظام بالیه و جثث قتلی و سیل دماء که نگاه کردنش موجب کراهت و تصورش سبب نفرت می گردید و تن راحه اینها قوه شامه را از استشمام آن انوار و از عار باز میداشت والسلام جمال الدین الحسینی رو نوشت نامه ایست که سید جمال الدین از پاریس ۱۳۰۱ هـ به مشیره زاده خود میرزا لطف الله نوشته

نور دیده میرزا لطف الله . مکتوب تو که کاشف بر حسن طویت



**مرحوم میرزا لطف‌الله «محزون» همشیره زاده
سید جمال‌الدین اسدآبادی**

و طهارت سریرت و لیاقت ذاتیه و استعدادات فطریه بود رسید بسیار خوش
شدم خصوصاً عبارات آن که در نهایت انسجام و غایت ارتباط بود با مراعات
تشبیهات غنیقه و استعارات بدیع، آفرین بر توباد، جوانان را ادب زیب و
زیور کمال است مع هذا نباید بدین اکتفا نمود چون قناعت بحدی از درجات
کمال با وصف این که او را حد و پایانی نیست از دوزن همتی و پست فطرتی است
نوشته بودی برای زیارت من میخواستی بیاریس بیائی چنانچه جهت زیارت
من می آئی باید مطیع امر شده صبر نمائی، حال موقع نیست زمان مناسب
دیده ترا خواهم طلبید و الا هر گاه خلاف امر نموده بیائی بعظمت حق
سوگند است که مرا در شهر پاریس نخواهی دید - یاران زنده را اسلام برسان
مکارم اخلاق ناصری را مطالعه کن . جمال‌الدین الحسینی

تخصیلات سید

تا سن ده سالگی که عشره کامله اش میتوان گفت مکتبش خانه و آموزگار او پدر فرزانه اش بوده (کتاب امثله را که در آن موقع تحصیل می نموده و در چند جای آن اسم خود را یادداشت کرده اکنون در نزد نگارنده این سطور موجود می باشد) در آن تاریخ بعثت اختلافات محلی و دویتی که بین سادات اسد آباد وجود داشته سید صفدر که مرد عالم وزاهد و سلیم النفسی بوده برای اینکه از جارو جنجال و نزاع و جدال بر کنار باشد مهاجرت اختیار کرده و نظر با استعدادی که در طفل خود سید جمال الدین سراغ داشته او را نیز همراه کرده متفقاً در حدود ۱۲۶۴ هجری وارد شهر قزوین شده چهار سال تمام در آنجا توقف مینمایند، سید در این مدت با حدت ذهن و وسعت فکر و استعداد خدا داده بکسب علوم متداوله اشتغال داشته چنانچه ایام تعطیلات را هم در حیره خود می نشست و مشغول مطالعه بوده و هر چه پدر اصرار میکند که برای رفع خستگی و تفریح ساعتی بگردش برود قبول نمیکند و میگویند خشت و گل چه تماشائی دارد.

در اواخر سال چهارم مرض مشئوم وبا در آنجا شیوع نمود و نفوس بسیاری را شربت مرگ چشاییده بدیار عدم فرستاده چون تلفات

این بیماری زیاد بوده اجساد اموات را در سردابه مدرسه ای که محل اقامت سید و جمعی از طلاب علوم بوده انباشته می نمایند .

بطوریکه بعد ها خود سید در تهران نقل کرده و پدر نگارنده در آن محضر حضور داشته - ملاحسین نامی از جمله علماء قزوین با پدر سید دوستی و رفاقت داشته ، سید می گوید موقعی که من برای خرید لوازمات یومیه بسمت بازار میرفتم بملاحسین برخورد نمودم که بقصد ملاقات پدرم بمدرسه می رفت وقت برگشتن دیدم جسد ملا حسین بی حس و حرکت در بین راه افتاده و جان بجان آفرین سپرده از مشاهده این حالت و مرگ ناگهانی او تعجب و حیرت نموده بفکر عمیقی فرو رفته با خود اندیشیدم که این چه بیماری جانستان و بالای مهلکی است که فرصت و مهلت نفس کشیدن بکسی نداده و آنرا هلاک مینماید از همان دقیقه تصمیم گرفتم که باید در کشف علت این مرض و علاج این بیماری تحقیق و تفحص کرد، چند دسته شمع خریده بدون اطلاع پدر داخل سردابه شده کفن از مردگان گشوده پلک چشمان و بن ناخن آنرا بدقت ملاحظه مینمودم همینکه پدرم از این واقعه واقف گردید قزوین را ترک کرده بتهران عزیمت مینمایند.

نظر بهم ولایتی بودن و سابقه آشنائی داشتن بمنزل سلیمانخان افشار رئیس و سرپرست ایل افشار اسد آباد که در محله سنگلج منزل داشته اند وارد می شوند ، مرحوم سلیمانخان صاحب اختیار که از رجال معروف دربار ناصری بوده مقدم این پدر و پسر را گرامی شمرده قریب هفت ماه از آنها با کمال احترام پذیرائی می نماید . (تفصیل ملاقات و مباحثه سید در موضوع مسائل فقهی با عالم و مجتهد معروف طهران مرحوم آقا سید صادق.

طباطبائی رحمه الله علیه در کتاب شرح حال سید که بقلم پدر نگارنده تدوین و بطبع رسیده مشروحاً مندرج است)

سید از تهران بانفاق پدرش از خط بروجرد بعبات عالیات مسافرت نموده و در نجف اشرف در حوزه علمیه استاد اجل و مجتهد اعلم وقت مرحوم شیخ مرتضی انصاری طاب ثراه وارد شده مدت چهار سال تمام نیز از محضر آن استاد نامی و عالم روحانی استفاده نمود. و از علوم معقول و منقول و آنچه متداول زمان بوده بهره کافی و نصیبی وافى حاصل نموده چنانکه از حیث قابلیت استعداد و ذکاوت و وحدت ذهن فطری مورد توجه خاص و محبت بی پایان شیخ واقع گردیده و روی این اصل بعضی از طلاب کوته نظر نسبت باو حسد می ورزند و در صدد اذیت و آزار او بر می آیند، مرحوم شیخ که از جریان امر آگاه بوده و سائل مسافرت سید را بهندوستان فراهم آورده یک نفر از معتمدین خود را با او همسفر کرده سید بهند رهسپار و مدتی در این کشور بهناور و سرزمین عجیب متوقف گشته مقداری از علوم جدید را در آنجا فرا میگیرد سید از هند به حجاز رفته پس از زیارت بیت الله الحرام «۱۲۷۳» و ملاقات و مذاکرات باشیوخ و رؤسای قبائل از خط بین النهرین و کرمانشاهان باسد آباد آمده بیش از سه شبانه روز توقف نمینماید - یک شبانه روز در منزل پدر خود سید صفدر - يك شبانه روز در منزل همشیره اش طیبه بیگم - یک شبانه روز در منزل خواهر دیگرش مریم بیگم .

در این سه شبانه روز آنچه را پدر و مادر و همشیره ها و برادر و سایر بستگانش اصرار و الحاح و التماس باو مینمایند که از مسافرت صرف نظر نموده و در نزد کسان خود بماند قبول نکرده آخرین جوابی که

بآنان گفته این بوده است (من مانند شاعباز بلند پروازی هستم که فضای عالم را با این وسعت برای طیران خود تنگ می بینم شما چگونه می خواهید در این قفس باین کوچکی مرا پای بند و محبوس نمایید)

بعد از دیدار خویش و تبار از اسد آباد بطهران و خراسان مهاجرت نموده و از آنجا بافغانستان رفت. «۱۲۷۳» و چهار سال تمام بتعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت جوانان افغانی همت گمارده تاریخ الافغان را به عربی در آنجا تالیف مینماید بعد از غائله و جنگ امیر اعظم خان و شیرعلیخان «۱۲۸۴ و ۱۲۸۵» از افغان بهند و از آنجا بمصر و بعد از چهل روز توقف باستامبول رفت .

چون شرح مسافرت های طولانی سید و فعالیت های سیاسی آن مصلح عالم اسلام از این تاریخ ببعد تا ورود او بباك ایران مفصل است و مورخین و نویسندگان جهان این قسمت را مشروحاً در تالیفات خود شرح داده اند بنابراین از بحث در این موضوع صرف نظر نموده و دنباله مطلب را از آنجا شروع می کنیم که قدم بباك میهن خویش گذاشت

ورود سید بیو شهر و دعوت ناصر الدین شاه از او

سید در اوایل ماه شعبان ۱۳۰۳ هجری بمزم مسافرت نجد و قطیف وارد بوشهر شده نامه ای بزبان عربی از کزو انسرای کربلائی عوض بحاج احمدخان سرتیب پدرسید السلطنه مینویسد که عکس آن در مجله گاه کلیشه شده و رونوشت آن در این وجیزه بنظر قارئین گرام خواهد رسید، حاج احمدخان پس از خواندن نامه فوراً بیرون رفته بعد از چند دقیقه بایک نفر سید جلیل القدر مراجعت می کند سید همانا سید جمال الدین بوده است ، اینک رونوشت نامه :

صفوة اولی الهمم وقدوة ارباب الشمم السرتیب الحاج احمد خان
لازال مصوناً بعناية الرحمن انی قد حلت الآن ببلدة انت ساکنها و منك بهجتها
وبك محاسنها فکتبت اليك هذه الوریقة زعمانی انك بتقلبك بین اطوار
الزمان واختبارك اجناس الانسان ترغب ان تلاقى كل من دعك الامر وحنكه
العصر ولو كان فی كن حقیر متر بعا علی حسیر فان كان الامر كما رايت فی الحظی
الاوقر والافلست اول من عزة القمر وانی جهلا بمحلات الاقامة فی ماعذه البلدة
غزلت فی خان خرب عفن لا یسكنه الا الصعاليك والاوباش یسمى بكاروانسرای
كربلاى عوض و السلام. جمال الدین الحسینی

ترجمه

سرتیب حاجی احمدخان برگزیده حاجیان است ، پیشوای مقریین

آنکه بعنایت حضرت سبحان وجودش از بلیات مصون و محفوظ باد ، من اکنون شهری وارد شده‌ام که توسا کن آن بوده و بواسطه وجود تو است که آن شهر بهجتی یافته و محاسنش آشکار است، این نامه پرورق را بسوی تو نوشتم بامید آنکه تو از جهة اینکه در طی دوران زمان گرد و اگر دایام را دیده و از اشخاص مختلف کسب تجربه نموده و مردم را شناخته و میدانم مایل هستی که ملاقات کنی با کسی که تقلبات روزگار وی را مجرب نموده و از او امری را بعنوان عاریه اخذ کنی و لو اینکه مسکنش در کلبه حقیری بوده و بحالت تربیع خسرت زده نشسته باشد ، اگر امر چنین باشد که من پنداشته و دیده‌ام پس ای عجب از بهره و افری که مرانصیب است و اگر غیر این باشد نور ماه بر من پرتوی نیفکنده و مرا نور نبخشیده است، باری من از بی اطلاعی به منازل و سراهای این شهر به خانه و منزلی خراب و عفن وارد شده‌ام که در آن سکنا نمیگیرند مگر فقراء و او باش، و این محل بمن کاروانسرای کربلائی عوض معروف و نامیده است - والسلام
جمال الدین الحسینی

در مدت سه ماه که سید در بوشهر توقف داشته مرحوم فرصت الدوله شیرازی مؤلف کتاب آثار العجم و مقالات علمی و سیاسی و کتاب دبستان القرصه و مرحوم میرزا نصر الله ملک المتکلمین و جمعی دیگر از فضلاء و آزادیخواهان خدمتش رسیده و از محضرش استفاده‌ها مینمایند در ماه ذی القعدة ۱۳۰۳ هجری محمد حسن خان اعتماد السلطنه حسب الامر شاه تلگراف کرده سید رابط طهران احضار سید این دعوت را اجابت نموده بیایتخت وطن خویش و همسپار میگردد در ورود باصفهان ظل السلطان ده روز بانهایت احترام از سید پذیرائی نموده در ماه ربیع الثانی ۱۳۰۴ هجری وارد طهران شده در

منزل مرحوم حاج محمد حسن امین‌الضرب که از دوستان و پیروان او بوده منزل میکند (بدرنگارنده گفت همینکه از ورود خالوی معظم خود بجنوب ایران اطلاع حاصل نمودم بی تابانه بشوق دیدارش باصفهان شتافته پس از یک جلسه ملاقات با ظل السلطان و اطلاع از حرکت سید بطهران عازم مرکز شده لدی‌الورود خدمتش رسیده مورد لطف و نوازش او قرار گرفته از خویش و تبار و یاران دیار خود برستها نموده محل توجه و مهر و محرم مقالات و بیاناتش شده تا روزیکه سید طهران را ترك نمود در خدمتش بودم)

وقتی در طهران بحضور ناصرالدین شاه رسیده اعلی‌حضرت میگوید از من چه میخواهی؟ با کمال جرات و شهامت میگوید (دو گوش شنوا) مخالفین افکار خیر خواهانۀ این مصلح جامعه اسلامی و خائنین ملک و ملت که در کمین و پی فرصت بودند بنای بد گوئی و سعایت و نمایی را گذاشته تاجاییکه رفته رفته ذهن شاه را مشوب و خاطرش را مشوش ساختند آن مرد بزرگ و روشن بین همینکه از زمینه تفتین بدانندیشان و نظریۀ سلطان مطلع گشت تصمیم بمسافرت گرفت و این نامه را بشاه نوشت.

و نوشت صحیح و کامل نامه سید بن ناصر الدین شاه با پاسخ آن عرضه داشت بسده سنیه و عتبه عالیہ اعلی‌حضرت شاهنشاهی رفع الله لواء فخاره علی هامات ملوک العالم و مجد به کلمة الاسلام بین الامم . چون این عاجز بقصد رفتن نجد به بندر بوشهر وارد شدم اعتماد السلطنه (صنیع الدوله) بر حسب ارادۀ سامیه اعلی‌حضرت شهر یاری بدار الخلافه الهیهام دعوت نمود امتثال نموده حاضر شدم والله الحمد شرف وصول حاصل شد و مورد نظر عاطفت ملوکانه گردیدم و اکنون میخواهم بفرنگستان

بروم واجازه و رضایت اعلیحضرت جهان پناه را این عاجز اعظم واجبات
 ذمه خود میداند و برای استحصا، اذن همایونی که جز آنم مقصدی دیگر
 نیست بعرض این عریضه جسارت شد و البته مرجاباشم خود را خادم به مقاصد
 مقدسه اعلیحضرت شاهنشاهی که حفاظت دین و صیانت حوزه مسلمین
 است میدانم. اللهم ایدبآرائه الصائبه هذه الملة البيضاء وشید بعزائمہ الثابتہ
 اساس سلطنة هذه الامة الفراء والسلام. جمال الدین الحسینی

جواب

جناب آقای سید جمال الدین. مقصود ما از ملاقات شما حاصل شد و
 از آن خوشوقت شدیم حالا هم که باز میل بفرنگستان رفتن دارید بسیار
 خوب است و البته مرجاباشید دعای ما را فراموش نخواهید کرد ما هم
 مرحمت لازمه در حق شما را منظور داریم و محض اظهار و نمایش آن
 بکفوطی انقیه دان الماس نسبت بشما مرحمت فرمودیم که همیشه وجود
 همایون را در نظر داشته باشد (۱).

شهر رجب المرجب ۱۳۰۴ - ناصر الدین شاه

میرزا علی اصغر خان نخست وزیر وقت حامل این نامه بوده قوطی.
 انقیه را با هزار تومان و یک حلقه انگشتر الماس از خود در منزل حاج محمد
 حسن امین الضرب برده تقدیم سید نموده سید عیناً وجه را پس داده انگشتر
 را در همان مجلس بحاج محمد حسین آقا فرزند امین الضرب می بخشد قوطی
 انقیه دان را نیز بعد از چند روز بیکمی از آشنایان خود اعطاء نموده .
 پایتخت کشور خویش را ترک و از راه روسیه بارو با مسافرت میکند تا

۱- رونوشت این سؤال و جواب که بخط پدر نگارنده در همان تاریخ

نوشته شده فعلاً در نزد نویسنده این سطور موجود است .

اینکه ناصرالدین شاه در سومین مسافرت خود با اروپا ۱۳۰۶ هجری سید را در مونیخ پایتخت باویر آلمان ملاقات نموده از عزت و حرمت سید در آن دیار در شکفت مانده بسید میگوید تو در هر لباس باشی من ترا میشناسم چرا بکشور خویش نمیآئی که از وجودت استفاده نمایند - سید میگوید بلی ایرانیم و هر جا که باشم خود را خدمتگزار و خیرخواه پادشاه اسلام پناه و ملت اسلام میدانم و شکر میکنم که بعد از مدتها از خواب گران بیدار و بفکر اصلاح مملکت میباشید.

خلاصه بعد از مذاکرات با اصرار و ابرام و بستن عهد و پیمان با خود ناصرالدین شاه سین حاضر شد که دو مرتبه بایران برگردد و اوقات گرانهای خود را صرف اصلاحات و رفع اجماعات نماید، چون در آن موقع روابط سیاسی دولت شوروی با ایران بواسطه واگذاری امتیازات تأسیس بانک و راه آهن و امتیاز انحصار توتون و تنباکو بدولت انگلیس سخت تیره بود و برای رفع اختلاف دولت ایران و درباریان دچار اشکالاتی شده بودند خواستند از طرز فکر و سیاست و کاردانی سید در این باب استفاده نموده او را برای رفع اختلاف و حل و فصل این مشکل در نظر گرفته بمسکو فرستادند سید نیز این امر را قبول نموده به پترزبورگ رفت و در آنجا بارجال و سیاسیون شوروی تماس گرفته داخل مذاکره شد و باموفقیت در اواسط سال ۱۳۰۷ هجری وارد ضرابخانه تهران شده این نامه را از آنجا بناصرالدین شاه نوشت

(عرضه داشت بسده سنیه عالیہ اعلی حضرت شاهنشاه اسلام پناه)

(ایدالله بالعدل والانصاف)

(بعهد خود و فائز نموده مطالب مرجوعه انجام یافته و اکنون بضرابخانه)

(وارد شده ام این است قبل از اینکه تشریف جویم و وارد شهر شوم اظهار)
 (میدارم، میدانم مغرضین دست از اغراض خود برنمیدارند و همه روزه)
 (سعایت خواهند نمود و شهریار هم در دفع شبهات و سعایت خائنین اقدام)
 (نخواهند فرمود و متعذر بعذر و در عهد خود استوار نخواهند ماند -)
 (چنانچه در عهد خود از روی حقیقت باقی و استوارید اجازه فرمائید)
 (وارد شده تشریف حاصل نمایم هر گاه این عهد و دعوت هم مثل دعوت)
 (سابق است از همین جا اذن معاودتم دهید که نه مغرضین اعاده سعایت)
 (نمایند و نه اعلیه حضرت بخلف عهد و میثاق در عالم مشهور شوند.)

(جمال الدین الحسینی)

جواب ناصر الدین شاه

(جناب آقای سید جمال الدین. از آمدن شما مسرور، زحمات شما)
 (را منظور و نهایت اعتقاد و اعتماد را بعهد و وطنخواهی شما دارم مانیز در)
 (عهد خود برقرار و باقی می باشیم از هر جهت آسوده خاطر وارد شوید منزل)
 (در خانه جناب صدراعظم کرده همه روزه با ایشان بحضور و مائیل گردید)
 ناصر الدین شاه

ثانیا سید بشاه چنین فرشته :

(بعد العنوان- از باقی بودن در عهد و مراحم ملو کانه نهایت متشکرم)
 (نزد صدراعظم منزل نخواهم کرد منزل متعدد دارم چون حاجی محمد حسن)
 (امین الضرب از دوستان من است و سابق هم آنجا منزل داشته ام میل)
 (دارم باز در عمانجا باشم) جمال الدین الحسینی

جواب ناصر الدین شاه

جناب آقای سید جمال الدین. حال که میل دارید خانه حاجی محمد
 حسن منزل کنید بسیار خوب - شاه

سید باطمینان قول سلطان بطهران وارد و در عمارت حاجی محمد حسن امین‌الضرب که سابقاً نیز منزل داشت مسکن کرد طبقه فضلاء و روشنفکران و آزادیخواهان پروانه‌وار دور آن شمع هدایت را فرا گرفته از خرمن علم و معرفت آن سید بزرگوار استفاده و استفاضه مینمودند. ناصرالدین شاه در موقعیکه سید را بحضور طلبیده باو میگوید کی شروع بکار خواهید کرد.

سید میگوید هر وقت این مار و عقربها را از اطراف خود پراکنده کردی آنوقت عاجزهم شروع بکار خواهم کرد.

سید که طالب اصلاحات اساسی و عدالت اجتماعی و مخالف سرسخت ظلم و استبداد بود در مجالس و محافل علناً از اجحاف و استبداد تنقید میکرد، مردمان خائن و خود خواه و دشمنان سعادت و استقلال ایران و ایرانیان علم مخالفت را بلند کرده محملها و پیرایه‌ها بر سخنان آن فیلسوف خیر خواه بسته باسعایت و تفتین بدستکاری میرزا علی اصغر خان صدراعظم روابط سید را با ناصرالدین شاه تیره و ذهن او را از سید مشوب و خاطرش را مشوش نمودند و بقدری نسبت باین مرد بزرگ و مصلح عالم اسلامی بدگویی کرده و خبث طینت بخرج دادند که ناصرالدین شاه را وادار کردند که سید را از ایران اخراج نماید، از طرف دربار باو ابلاغ شد که چندی طهران را ترک و یکی از اماکن مقدسه تشریف حاصل نماید.

سید این دفعه زیر بار این ناحسابی نرفته و تحمل این محکم را نیاورده باشاهامت و شجاعت اخلاقی که مخصوص خود او بوده بدون پروا باصراحت لهجه جواب میدهد «من محکوم امر کسی نیستم که بمن بگویند بیا بیایم و چون بگویند برو بروم، تا سلطان را بنقض عهد در دنیا

مشهور نکنم از اینجا حرکت نخواهم کرد اکنون که زمستان و موقع مسافرت نیست همینکه هوا خوش شد هر جا میل داشتم میروم؛ در خلال روزهای که این مذاکرات فیما بین سید و دولتیان جریان داشته پدر نگارنده را که در این سفر نیز تا آخرین روزیکه او را از حضرت عبدالعظیم تبعید و آواره میکنند در حضورش بوده احضار و دستور میدهند کتابخانه او را که همراه داشته در یکی از اطاقهای منزل حاجی محمد حسن امین الضرب گذارده در بآ را بمهر خود مهور نماید و اثاث مسافرت خود را بوالد نگارنده میبخشد و والد راقم این سطور این اثاث را تا آخر عمر بسیار گرامی و متبرک میشمرد خود سید نیز بعنوان گردش از منزل حاجی محمد حسن امین الضرب خارج شده بحضرت عبدالعظیم نقل مکان نموده مدت هفت ماه و اندی در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم ساکن بوده در آنجا نیز طرفداران وی و وطنخواهان در محضرش حضور بهم رسانیده از افکار و بیانات آن سید جلیل و علامه کبیر کسب فیض مینمایند.

سید در همان اوقات این نامه تاریخی را از حضرت عبدالعظیم بناصر الدین شاه نوشته است؛ از این مکتوب بطوریکه اطلاع حاصل است دو نسخه بیشتر موجود نیست که اصل آن نزد آقای معتضد الملک «نواده مرحوم قوام الدوله» است.

اصل نامه مرحوم سید جمال اسدآبادی بناصر الدین شاه قاجار بدست میرزا علی اصغر خان اتابیک افتاده معلوم نیست آنرا بنظر شاه رسانده است یا مانند سایر کارها نعل را وارو زده است.

پس از فوت اتابیک این نامه در بین اوراق منشی او پیدا شده و وراثت منشی مذکور آنرا به مسایه خود داده اند و بعداً دست بدست گشته بسا قای

معتضد الملك رسیده، هنگامی که معتضد الملك حاکم شاهرود بوده
 بمرحوم تیمورتاش اطلاع دادند که چنین نامه‌ای نزد حاکم مزبور هست
 مرحوم تیمورتاش حاضر شد آنرا بهر مبلغی ممکن شود خریداری نماید
 ولی معتضد الملك معتقد بود که حتی مبلغ پنج هزار تومان هم دادند و راضی
 بفروش نشده است بنابراین قرار شد سوادى از آن نوشته شود، جوانی که
 مأمور استنساخ نامه بود دو نسخه سواد برای جناب دکتر غنی فرستاد
 ولی نسخه متعلق بمرحوم تیمورتاش مانند بسیاری چیزهای دیگر و
 غالب اسناد و مدارك زندگانش از بین رفت و این نسخه را از کلمکسیون
 ذقیمت آقای دکتر غنی که مجموعه‌ای از نوشته‌های مشاهیر و بزرگان
 ایران میباشد بدست آورده‌ایم.

شرح مزبور که در اطراف نامه سید نوشته شده از شماره ۷ رستاخیز
 ایران نقل شده است.

رونوشت نامه سید

عرضه داشت بسده سنیه عالیہ و عتبه رفیعہ سامیه اعلیٰ حضرت
 شاهنشاه اسلام پناه ایدالله بالعدل و نصره بالحق و سید دولته بالحکمة و
 صانها بقدرته عن کید المختلسین و حفظها بقوة ارادة عن مکر الخائنین
 و خداع المنافقین واعز بعز الله کله الاسلام و المسلمین آمین

در «مونیک» وقتی که از شرف و عدا احترامات و اجازه مصاحبت هو کب
 همایونی در زمره طرد بودم در همان محضر اسنی جناب امین السلطان وزیر
 اعظم چنان پسندید که لین عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولاب (بطرز
 بورغ) رفته پس از انجام آنها بایران بیایم اعلیٰ حضرت شاهنشاه اقامه الله
 به دعامة المدين استحسن فرمودند در شب همان یوم الشرف پنج ساعت
 جناب وزیر اعظم بالین عاجز مکالمه نمودند خلاصه اش آنکه اولاد دولت

روسیه و رجال و ارباب جراید آنرا حق نیست ده ایشان را برجاس و نشانه
 سپاه نمایند و از در معادات و معاندت بر آیند چونکه ایشان یعنی جناب
 وزیر اعظم مالک و صاحب ملک نیستند و رتق و فتق امور بقدرت ایشان نیست
 دیگر آنکه مسأله کارون و بانک و معادن قبل از ارتقاء ایشان بر تبه وزارت
 عظمی انجام پذیرفته است نهایت این است که اجراء آن از سوء بخت در
 زمان وزارت ایشان شده است پس حین ورود بطرز بورغ باید در نزد وزارت
 روسیه ابراء ذمه و تبرئه ساحت ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسده
 وزراء روس را در حق ایشان داده و حسن مقاصد و نیات ایشان را درباره
 دولت روس مسجل کنم ثانیاً از این عاجز خواهم نمودند که به (مسیو کیرس)
 رئیس الوزراء و وزیر دول خارجه و مستشارهای ایشان (ویلنکالی) و
 (زینوویب) شفاها بگویم که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم از برای اثبات
 حسن مقاصد خود در هر حال حاضرند که اگر از طرف روس طریق سهلی
 ارائه شود در ظرف چند روز مسأله کارون و بانک و معادن را حل نموده
 بحالت سابقه اعاده نمایند این عاجز چون نجاج مقاصد جناب وزیر اعظم را
 عین رضایت پادشاه و خیر ملت اسلام میدانستم به بطرز بورغ عود نمودم و چند
 نفر را که در سیاسیات مشرق زمین باخود هم مشرب میدانستم چون ژنرال
 (ابروچف) در حریبه و ژنرال (دیختر) در وزارت دربار و ژنرال (ائنائیف)
 سفیر سابق روس در اسلامبول و مادام (نودیکف) که از خواتین نافذالکلمه
 و غالباً در مسائل سیاسیه که مابین روس و انگلیس است میکوشید باخود
 حقیق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار با مسیو (کیرس) و با مستشارهای ایشان
 ملاقات کردم و پیش از آنکه در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمایم اولاً
 در این سعی نمودم که بادل و برای این سیاسیه و باعانت هم مشربهای خودم

ثابت کنم که صلاح دولت روس در مشرق زمین آن است که علی‌الدوام با دولت ایران از در مسالمت و مواده و مجامله بر آید و سختگیری و مخاصمت ننماید و در ضمن همه وقت منج و سماح اعلی حضرت شاهنشاه اسلام پناه را در اترك و اراضی تر کمانیه و جاهای دیگر خاطر نشان ایشان مینمودم چون دانستم که این مطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان انحراف رأی روی داد و آتش غضبشان فرو نشست در آنوقت مقاصد جناب وزیر اعظم را پیش نهاده گفتم وزیر اعظم بنفس خود در مونيك بمن گفتند بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد مسئله کارون و بانك و معادن را حل نمایند و موازنه سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره برقرار کنند و در تلوا این مطلب اینقدر که ممکن بود در تبرئه ذمه جناب وزیر اعظم و حسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه کوشیدم چنانچه دوباره هم این مطالب را از بطرس بورغ بایشان نوشتم مسیو کیرس و مستشارهای ایشان پس از آنکه مکرراً از حسن مقاصد و نیات عزم جناب وزیر اعظم پرسیدند گفتند که ما باید در این مسأله با وزیر جنگ و وزیر مالیه اولاً مشورت کنیم و با مپراطور حاصل مشورت خود را عرضه نمائیم بعد از آن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسأله را نمود بشما شفاهاً خواهیم گفت که بنهج جواب بجناب وزیر اعظم برسانید البته اگر این مسأله بنهجی حل شود که موجب مخاضمه در میان دولت ما و دولت ایران نگردد بهتر است ، پس از چندین بار مشورت دو مسلك پلتيك يكي از برای خود و يكي از برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده بمن گفتند که اگر جناب وزیر اعظم میخواستند ابواب خدای آینده را به بند در جواب رسالت

این دو مسلک را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر يك از ما خط حرکت پلتیک خود را بر آن دو مسلک معین قرار دهیم مسأله بخودی خود بلا غرامت و بلا جدال حل شده سبب رضایت همه خواهد بود این عاجز شادان و خرسند شدم که بقوت الهیه بتنهائی توانستم پس از اطلاع تام از مسالك سیاسیه خفیه روس در مشرق زمین خدمتی بدولت اسلام نمایم و وزیر اعظم را از خود خوشنود کرده باشم چون تهران رسیدم خارج شهر توقف نموده بجانب وزیر اعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانه حاج محمد حسن امین الضرب را معین نمودند که در آنجا فرود آییم و نجل ایشان را مهماندار مقرر نمودند و این عاجز مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم بغیر از یکبار آنهم بعد از یکماه که عز شرف حضور حاصل شد و بدان نوید های ملوکانه مفتخر گردیدم و در این مدت جناب وزیر اعظم هیچگونه از این عاجز سؤال نکردند که در پترسبورغ چه واقع شد و جواب آن مسأله که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد بلی در این مدت چند بار بعضی از حاشیه خود را برای احوال پرسی فرستادم و عده ملاقات مفصل میدادند چون مدت طول کشید از کیفیت مسأله سؤال شد در جواب گفتم که هنوز از طرف وزیر اعظم استفسار نشده و سبب راضی نمیدانم، در وقتی که افعال جناب وزیر اعظم بوزارت روس معلوم گردید با همه محاجان و مجادلات و تبلیغات ملحقانه این عاجز در پترسبورغ ایشان این امر را بمجرد ملاحظه بازی و امانت و تحقیر و یا خود حیلۀ سیاسیه بمقصود کشف افکار طرف مقابل (کاش سؤال میشد و کشف میکردید) شمرده بسفارت خود در دار الخلافۀ طهران تلگراف نمودند که سید جمال الدین از طرف وزیر اعظم شفاهما بعضی تبلیغات نمود اگر وزیر

اعظم می‌خواهند که در آن مسائل داخل شوند رأساً بنهج رسمی با سفارت روس در طهران یا با سفارت ایران در پترسبورغ مکالمه نمایند و سید جمال‌الدین که بنهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نموداگر پس از این سخنی از این طرف بگوید مقبول نیست (لاحول ولا قوة الا بالله) راه رفته رنج کشیده بر جوع قهقرا بنقطه اولی برگشت (شکفت) عقد حل کرده را دوباره محکم کردن (شکفت) اعلیه حضرت پادشاه اسلام پناه اینگونه حرکات را بخرد خداداد دیپلوماسی از هر کس بهتر میدانند جناب وزیر اعظم چون از مضمون آن تلگراف مطلع شدند بخلاف عادت سیاسیین جهان بجای آنکه تأسف نمایند که چرا افکار وزراء روس را در این مسائل استکشاف نمودند و جوابهای ایشان را استماع نکردند (بعرب صاحب گفته بودند که من چیزی بسید جمال الدین نگفته بودم که بوزارت روس تبلیغ نمایند) ولی ایشان را به پترسبورغ نفرستادم (انالله و انا الیه راجعون) اینک لعب معکوس، اینک فکر عقیم، اینک نتیجه فاسده، با این مسلک چگونه توان راه خطارا بست و از مهالك دوری جست (بالاسب شبهه در دلها افکندن و قلوب را متنفر کردن، خداوند تعالی مکر بقدرت کامله خود ما را از آثار و خیمه این حرکات حفظ کند...) و اعجب از این واقعه این است پس از آنکه وعدا احترامات و ستایش خود را از لسان مبارک اعلیه حضرت شاهنشاهی شنیدم حاج محمد حسن امین الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیه حضرت شاهنشاهی این است که این عاجز تهران را ترک نموده مجاور شهر قم بشوم هر چه در خیالای ذهن خود تقشش نمودم سبب را ندانستم - آیا بجهت آن بود که دولت روس را بپراهمین و وسائط دعوت بمسلک و مواده دولت ایران نموده - یا برای آنست که بغواهی

وزیر اعظم به بطرسبورغ رفته در تبرئه ذمه و حسن مقاصد ایشان با دولت روس کوشیدم - یا بدین جهت که طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیر اعظم بود بقوة کدو جد بدست آوردم - اگرچه بر مجرب ندامت رواست آنچه پیاداش مهمانی اول بمن گذشت مرا کافی بود که دگر خیال ایران را نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمردم خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم هم مطیع دیگر این چه نقش است که باز ژاژخایان کوازه بسند بالله عایکم اگر خدا نخواسته ظهورات مرا از مسلك خیرخواهی منحرف و منحرف کند بر من چه ملامت خواهد بود سبحان الله توهم مزاحمت در مناصب هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را بر این میدارد که ذمن و قادنقاد اعلی حضرت شاهنشاه را درباره این عاجز مشوب گردانند اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود و اسئل الله تعالی ان یمدکم بالعدل والحق وینصرکم بالحکمة و یشد دولتکم بقدرته و یحرسه عن کید الخائنین آمین «العاجز جمال الدین الحسینی» از مندرجات این نامه تاریخی که قدرت قلمی و سیاسی و حسن نیت این راد مرد بلند همت را نسبت به ایران و ایرانیان روشن میکند و حاوی بسی نکات دقیقه است معلوم نیست صدر اعظم وقت این نامه را بنظر ناصرالدینشاه رسانیده یا مانند سایر چیزها آنرا هم برای حفظ جاه و مقام خود مکتوم و کان لم یکن پنداشته .

تبعید سید از طهران

چون عده ای از مردمان صالح و پاکدامن و شخصیت های وطن پرست و اصلاح طلب در حضرت عبدالعظیم هم گردسید جمع آمده و با او مراد و داشته خائنین کشور در آنجا هم دست از جان این سید عالی نسب برداشته آنقدر تفتین کرده و حیل های شیطانی بکار بردند تا وسائل تبعید او را فراهم آوردند.

در ماه شعبان ۱۳۰۸ هجری و اواسط زمستان با شدت سرما و برودت هوا آقا بالاخان سردار را با بانصد نفر از سربازان غلاظ و شداد و خدانشناس دوره استبداد کبیر مأموریت دادند که سید را اخراج و در مرز تحویل مرزبانان بین النهرین بدهند، مأمورین بدون مراعات حفظ شئون اسلام وارد زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم گشته غفله بمنزل سید هجوم آورده پس از نهب اموال و اثاث منزل در حالتیکه سید با ضعف مزاج در بستر بیماری افتاده آن ذریه رسول را با اهانتی که فوق آن متصور نیست و با فجایعی که جگرهای اهل ایمان را میگدازد و باره مینماید روی برف و گل کشان کشان تاجلو باغ سر اراج الملک برده و برای خاموش کردن هیجان و احساسات عمومی بآن شیعه فطری و مروج حقیقی دین پاک محمدی صلی الله علیه و آله نسبت بایبگری با و و پیروان او دادند و آن علیل بیمار را ماضد جد کبارش سوار

بابوی مفلوکی نموده پاهایش را مانند یکنفر مقصر از زیر شکم آن بسته.
 بملاحظه اینکه میادا در همدان واسد آباد از آنان جلو گیری بعمل آید
 از راه پرسوج بسرحد بین النهرین حرکت میدهند، بناب سفارش واقدامات
 دوستان سید ممالی کرمانشاهان (مرحوم زین العابدین قراگوزلو همدانی
 امیر افخم) در راه از او مهمانداری نموده وجهی از طرف پیروان و آشنایان
 سید بمامورین داده میشود که در بین راه نسبت باو بدرفتاری نکنند ولی
 باین وصف از ملاقات اشخاص ممنوع بوده، از کرمانشاه او را حرکت
 داده در مرز بدست مرز داران بین النهرین میسپارند، در بغداد تحت نظر
 مامورین بابعالی قرار گرفته از مرز اوده و ملاقاتش با علماء و آشنایان ممانعت
 و جلو گیری می نمودند تا بوسائلی چند اجازه دادند به بصره برود، سید به
 اینکه قبلاً قوی بنیه و تندرست بود بواسطه رنج و آسیبی که در این سفر
 متحمل شده ضعیف المزاج گردیده در بصره مدتی مشغول مداوا و معالجه
 خود گردیده همینکه بهبودی حاصل نمود نامه معروف و تاریخی خود را
 که در ذیل ملاحظه خواهند نمود و از حیث فصاحت و بلاغت و عبارت
 خطب فصحا و بلغاء صدر اسلام را بیاد می آورد بآیت الله مرحوم حاج میرزا
 حسن شیرازی اعلی الله مقامه و سایر مراجع تقلید و علماء اعلام رحمه الله
 علیهم نوشت که در نتیجه منجر بتحریم تنباکو گردید.

فاده تاربخى سيد جمال الدين اسدآبادى

بمحرورم حاج ميرزا حسن شيرازى اعلى الله مقامه از بصره بسلامه
بسم الله الرحمن الرحيم حقاً اقول ، ان هذا الكتاب خطاب الى
روح الشريعة المحمدية اينما وجدت ، وخيشما حلت ، وضراعة تعرضها
الامة الى نفوس زاكية تحققت بها ، وقامت بواجب شئونها ، كيفما نشأت ،
وفى اى قطر نبغت ، الا وهم العلماء فاحببت عرضه على الكل وان كان عنوانه
خاصا .

حبر الامة بارقة انوار الائمة ، دعامة عرش الدين ، واللسان الناطق
عن الشرع المبين جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازى صان الله به
حوزة الاسلام ورد كيد الزنادقة اللثام لقد حضك الله بالنيابة العظمى ، عن -
اللعجة الكبرى واختارك من العصاة الحققة وجعل بيدك ازمة سياسة الامة
بالشريعة الغراء وحراسة حقوقها بها وصيانة قلوبها عن الزيغ والارتياب
فيها واحال اليك من بين الانام (وانت وارث الانبياء) عهام امور تسعد بها الملة
فى دارها الدنيا وتحضى بالعقبى ووضع لك اريكة الرياسة العامة على الافئدة
والنهى اقامة لدعامة العدل واثارة لمجعة الهدى وكتب عليك بما اولاك
من السيادة على خلقه حفظ الحوزة والذود عنها والشهادة دونها على سنن
من مضى وان الامة قاصيها ودانيها وحاضرها وباديها ووضعها وعاليها قد

اذعنت لك بهذه الرياسة السامية الربانية جانيه على الركب خادّة على الاذقان
تطمح نفوسها اليك في كل حادثة تمررها تطل بصائرنا عليك في كل مصيبة



نابغه شهير سيد جمال الدين اسدآبادي در طهران

تمسها وهي ترى ان خيرها وسعدها منك وان فوزها ونجاتها بك وان امنها
وامانيتها فيك .

فاذا لمح منك غض طرف ، ادنيت بجانبك لحظة ، وامهنتها وشانها
لمعة ، ارتجفت افئدتها ، واختلت مشاعرهما ، وان تكثت عقائدهما ، وان
خدمت دعائم ايمانها ، نعم لا برهان للعامة فيما دانوا ، الاستقامة الخاصة
فيما امروا ، فان ومن هولاء في فريضته اوتعد بهم الضعف عن اناطة منكر ،
لاعتور اولئك الظنون والالهام ونكص كل على عقبيه مارقاً من الدين القويم ،
حائداً عن الصراط المستقيم .

وبعد هذا وذاك وذلك اقول ان الامة الايرانية بمادهمها من عراقيل
الحوادث التي اذنت باستيلاء الضلال على بيت الدين وتطاول الاجانب على
حقوق المسلمين ، ووجوم الحجة الحق اياك اعنى عن القيام بنصرها وهو
حامل الامانة والمسئول عنها يوم القيامة قد طارت نفوسها شعاعاً وطاشت
عقولها وتاهت افكارها ووقفت الحيرة (وهي بين انكار واذعان وجحود و
ايقان) لانهتدى وهامت في بيداء الهواجس في عتمة الوسواس ، ضالة عن
رشدتها لاتجد اليه دليلاً واخذ القنوط بمجامع قلوبها وسد دورها ابواب
رجائها ، وكادت ان تختاراً يأساً منها الضلالة على الهدى ، وتعرض عن
محجة الحق وتتبع الهوى ، وان آحاد الامة لايزالون يتسائلون شاخصة ابصارهم
عن اسباب قضت على حجة الاسلام (اياك اعنى) بالسيات والسكوت ، وحتم
عليه ان يطوى الكشح عن اقامة الدين على اساطينه ، واضطره الى ترك الشريعة
واهلها ، الى ايدى زنادقة يلعبون بها كيفما يريدون ويحكمون فيها بما
يشاءون ، حتى ان جماعة من الضعفاء زعموا ان قد كذبوا وظنوا في الحجة
ظن السوء وحسبوا الامرا حبولة الحاذق ، واسطورة المدق ، وذلك لانهاترى

(وهو الواقع) ان لك الكلمة الجامعة ، والحجة الساطعة ، وان امرك في الكل نافذ ، وليس لحكمك في الامة منابذ ، وانك لو اردت تجمع آحاد الامة بكلمة منك (وهي كلمة تنشيق من لسان الحق الى صدور امله) فترهب بها عدوا لله وعدوهم ، وتكف عنهم شر الزنادقة ، وتزيح ماحاق بهم من العنت والشفاء وتنشلهم من ضنك العيش الى ما هو ارجو امني ، فيصير الدين بامله منيعاً حريزاً ، والاسلام بحجة رفيع المقام عزيزاً .

هذا هو الحق انك رأس العصابة الحققة، وانك لروح السارى في آحاد الامة فلا يقوم لهم قائم الا بك ولا تجتمع كلمتهم الا عليك ، لو قمت بالحق نهضوا جميعاً ولهم الكلمة العليا ، ولو قعدت تشبطوا وصارت كلمتهم هي السفلى ولربما كان هذا السير والدوران حيثما غض حبر الامة طرفه عن شئونهم ، وتركهم هملاً بالاراع ، وهمجاً بالارادع ، يقيم لهم عذراً فيما ارتابوا، خصوصاً لما راوا ان حجة الاسلام قد ونى فيما اطبقت الامة خاصتها وعامتها على وجوبه ، واجمعت على خطر الانتقاء فيه ، خشية لغويته ، الا وهو حفظ حوزة الاسلام الذي به بعد الصيت وحسن الذكر والشرف الدائم والسعادة التامة ، ومن يكون اليق بهذه واحرى بها ممن اصطفا الله في القرن الرابع عشر ، وجعله برهاناً لدينه ، وحجة على البشر .

ايها العجبر الاعظم، ان الملك قد وهنت سريره، فساتت سيرته، وضعفت مشاعره فقبحت سريره وعجز عن سياسته البلاد ، وادارة مصالح العباد ، فجعل زمام الامور كليها وجزئها بيد زنديق ائيم ، غشوم ثم بعد ذلك زعيم، يسب الانبياء في المعاصر جهرأً، ولا يذعن لشرية الله امرأ، ولا يرى لرؤساء الدين قرأً ، يشتم العلماء ، ويقذف الاتقياء ، ويبين السادة الكرام، ويعامل الوعاظ

معاملة اللثام ، وانه بعد رجوعه من البلاد الاخر نجيه قد خلع العذار، وتجاغر
بشرب العقار ، و هو الالة الكفار ، ومعاداة الابرار ، هذه هي افعاله الخاصة
في نفسه ، ثم انه باع الجزء الاعظم من البلاد الايرانية ومنافسها لاعداء الدين
المعادن ، والسبل الموصلة اليها ، والطرق الجامعة بينها وبين تخوم البلاد ،
والخانات التي تبنى على جوانب تلك المسالك الشاسعة التي تشعب الى
جميع ارجاء المملكة وما يحيط بها من البساتين والحقول ، نهر الكارون
والفنادق التي تنشأ على صفتيه الى المنبع وما يستتبعها من الضبائن والمروج
والجادة من الاهواز الى طهران وما على اطرافها من العمارات والفنادق
والبساتين والحقول ، والتنباك وما يتبعه من المراكز ومعاملات الصرث و
بيوت المستحقين والحاملين والبائعين انى وجد وحيث نبت ، وحكر النجب
الغمرور وما تستلزمه من الحوانيت والمعامل والمصانع في جميع اقطار البلاد
والصابون والشمع والسكر ولو ازمها من المعامل ، والبانك (١) وما ادراك
مالبانك هو اعطاء زمام الاهالى كلية بيد عدو الاسلام واسترقاقه لهم و
استملاكه اياهم وتسليمهم له بالرياسة والسلطان ، ثم ان الخائن البليد اباد
ان يرضى العامة بواهى برهانه فحقيق قاتلان هذه معاهدات زمانية ومقاولات
وقتية لا تطول مدتها ازيد من مائة سنة ، يا لله من هذا البرهان الذى سؤله
خرق الخائنين ، وعرض الجزء الباقي على الدولة الروسية حقاً لسكوته
(لوسكتت) مرداب رشت ونهر الطبرستان والجادة من انزلى الى الخراسان
وما يتعلق بها من الدور والفنادق والحقول .. ولكن دولة الروسية شمتت
بانفها واعرضت عن قبول تلك الهدية ، وهى عازمة على استملاك الخراسان
والاستيلاء على آذربايجان ومازندران ان لم تنحل هذه المعاهدات ولم

١- دراصل بنك بدون الف بوده است .

تفسخ هذه المقاولات القاضيه على تسليم المملكة تماماً بيد ذلك العدو الاله،
هذه النتيجة الاولى لسياسته هذه الاخرى.

وبالجملة ان هذا المجرم قد عرض اقطاع البلاد الايرانية على دول بيع
المزاد، وانه يبيع ممالك الاسلام و دور محمد وآله عليهم الصلوة والسلام
للاجانب ولكنه لخسة طبعه ودنائة فطرته لا يبيعها الا بقيمة زهيدة و دراهم
معدودة (نعم مكذا يكون اذا امتزجت اللئامة والترو الشره بالخيانة والسفه).
وانك ايها العجبة ان لم تقم بناصر هذه الامة ولم تجمع كلمتها ولم تنزعها بقوة
الشرع من يد هذا الاثيم لاصحبت حوزة الاسلام تحت سلطة الاجانب (يحكمون)
فيها بما يشاؤون ويفعلون ما يريدون) واذا فاتتك هذه الفرصة ايها العجبر ووقع
الامر وانت حتى لما بقيت ذكر أجميلا بعدك في صحيفة العالم واوراق التواريخ
... وانت تعلم ان علماء الايران كافة والعامه بما جمعهم ينتظرون منك
(وقد خرجت صدورهم وضافت قلوبهم) كلمة واحدة ويرون سعادتهم بها ونجاتهم
فيها ... ومن خصه الله بقوة كهذه كيف يسوغ له ان يفرط فيها ويتر كها سدى، -
ثم اقول للحجة قول خير بصير ان الدولة العثمانية تبعج بنهضتك على هذا الامر و
تساعدك عليها لانها تعلم ان مداخلة الافرنج في الاقطار الايرانية والاستيلاء عليها
تجلب الضرر الى بلادها لمحال وان وزراء الايران و امراءها كلهم يتبجحون
بكلمه تنبص بها في هذا الشأن لانهم باجمعهم يعافون هذا المستحدثات طبعاً،
ويسخطون من هذا المقاولات جبلة، ويجدون بنهضتك مجالاً لابطالها، وفرصة
لكف شر الشره الذي رضى بها وقضى عليها، ثم ان العلماء وان كان كل صدع بالحق
وجبه هذا الاخرى الخائن بسوء اعماله ولكن ردعهم للزور وزجرهم عن العجانية
ونهرهم المجرمين ماقرت لسلسلة المعدات قرارا ولا جمعتها وحدة المقصد في
زمان واحد، وهو لئالما نلهم في مدارج العلوم وتشاكلهم في الرياسته وتساويهم

فى الرتب غالباً عند العامة لا ينجذب بعضهم الى بعض ولا يصير احدهم منهم لصقاً للآخر ولا يقع بينهم تاثير الجذب و تاثير الانجذاب حتى يتحقق هيئة وحدانية وقوة جامعة يمكن بهادف الشر وصيانة الحوزة ، كل يدور على محورة ، وكل يردع الزور وهو فى مركزه (هذا هو سبب الضعف عن المقاومة و هذا هو سبب قوة المنكر والبغى) وانت وحدك ايها الحجة بما اوتيت من الدرجة السامية والمنزلة الرفيعة علة فعالة فى نفوسهم ، وقوة جامعة لقلوبهم و بك تنضم القوى المتفرقة الشاردة ، و تلتئم القدر المتشتتة الشاذة ، و ان كلمة منك تاتى بوحدانية تامة بحق ان تدفع الشر المحقق بالبلاد ، و تحفظ حوزة الدين و تصون بيضة الاسلام ... فالكل منك وبك و اليك ... وانت المسئول عن الكل عند الله و عند الناس .

ثم اقول ان العلماء والصالحاء فى دفاعهم لرادى عن الدين وحوزته وقد قاسوا من ذلك العتل شدايد ما سبق منذ قرون لهامثيل ، و تحملوا الصيانة بلاد المسلمين عن الضياع وحفظ حقوقهم عن التلف كل هو ان وكل صغار وكل فضيحة ولا شك ان حبر الامم قد سمع ما فعله ادلاء الكفر واعوان الشرك بالعالم الفاضل الصالح الواعظ الحاج الملا فيض الله الدربندى وستسمع قريباً ما صنعه الجفافة الطغاة بالعالم المجتهد التقى البار الحاج السيد على اكبر الشيرازى و ستحيط علماً بما فعله بحمالة الملة والامة من قتل وضرب وكى وحبس ومن جملتهم الشاب الصالح الميرزا محمد رضا الكرماني الذى قتله ذلك المرتد فى الحبس والفاضل الكامل البار حاج سياح والفاضل الاديب الميرزا فروغى والارباب النجيب الميرزا محمد علي خان والفاضل المتقن اعتماد السلطنة وغيرهم . واما قصتي ، وما فعله ذلك الكتود الظلوم معي ، فمما يفتت اكباد اهل الايمان ، ويقطع قلوب ذوالايقان ، ويقضى بالدهشة على اهل الكفر وعباد

الاونان، ان ذاك اللئيم امر بسجنى وانا متهحص بحضرة عبدالعظيم (ع) فى شدة
 المرض على الثلج الى دار الحكومة بهوان وصغار وفضيحة لا يمكن ان يتصور
 دو نهافى الشناعة (هذا كله بعد النهب و الغارة) (انالله و انا اليه راجعون)
 ثم حملنى زبانية الاوغاد وانا مريض على برذون مسلسل فى فصل الشتاء
 وتراكم الثلوج والرياح الزعهر يريه وساقتنى حبقله من الفرسان الى خانقين
 وصعبنى جمع من الشرط ... ولقد كانت الوالى من قبل والتمس منه ان يبعدنى
 الى البصرة علما منه انه لو تركنى و نفسى لانيتك ايها العبروت ثبت لك شأنه
 الامة وشرحت ما حاق ببلاد الاسلام من شر هذا الزنديق، ودعوتك ايها الحججة
 الى عون الدين وحملتك على اغائة المسلمين ... وكان على يقين انى لو اجتمعت
 بك لا يمكنه ان يبقى على دست وزارته المؤسسة على خراب البلاد و هلاك
 العباد، واعلاء كلمه الكفر ... ومما زاده لوء ماعلى لومه ودنائة على دنائته
 انه دفع الثورة العامة وتسكين الهاج الناس نسب تلك العصاية التى ساقتها غيره
 الدين وحمية الوطن الى المدافعة عن حوزة الاسلام، وحقوق الاهالى (بقدر
 الطاقة والامكان) الى الطائفة البابية .. كما اشاع بين الناس اولا (قطع لسانه)
 انى كنت غير مختون (والاسلاما) ما هذا الضعف، - ما هذا الوهن، كيف امكن
 ان صعلوكا ذى النسب، ووعداً خسيس الحسب، قد ران يبيع المسلمين وبلادهم
 بثمان بخس دراهم معدودة ويزدرى بالعلماء و بهين السلالة المصطفوية و
 يبهت السادة المرتضوية البهتان العظيم، ولا يدق قدرة نستاصل هذا الجذر الخبيث
 شفاء لغيظ المؤمنين، وانتقاماً لآل سيد المرسلين عليه وآله الصلوة والسلام-
 ثم لما رايت نفسى بعيداً عن تلك الحضرة العالیه امسكت عن بث الشكوى ..
 ولما قدم العالم المجتهد القدوة الحاج سيد على اكبر الى البصرة طلب منى ان
 اكتب الى العبر الاعظم كتاباً اثبت فيه هذا الغوائل والحوادث والكوارث فبادرت

اليه امثالاً، وعلمت ان الله تعالى سيجدث ببدك امراً، والسلام عليكم ورحمة الله
وبركاته (جمال الدين الحسيني)

ترجمه نامه فوق

حق را بگویم، من دوست داشتم این نامه را (اگر چه بنام شخص خاصی
عنوان شده است) به همه دانشمندان تقدیم کنم چون دانشمندان در هر نقطه ای
طلوع نموده و بهر نحوی که رشد کرده و هر کجا یافت شوند، جانی
هستند که در پیکر دین محمد ﷺ دمیده شده است. این نامه درخواست
عاجزانه ملت اسلام است که به پیشگاه زمامداران عظیم الشأن خود نفوس
پاکیزه ای که زمام ملت را در کف گرفته اند تقدیم میدارد. پیشوای دین
پر تو درخشان انوار ائمه، پایه تخت دیانت، زبان گویای شریعت، جناب
حاج میرزا حسن شیرازی، خدا قلم و اسلام را با و محفوظ بدارد و نقشه شوم
کفار پست فطرت را بواسطه وجود او بهم زند. خدا نیابت امام زمان
را بتو اختصاص داده و از میان طایفه شیعه ترا برگزیده و زمام ملت را از
طریق ریاست دینی بدست داده و حفظ حقوق ملت را بتو واگذارده و بر
طرف ساختن شک و شبهه را از دل های مردم جزء وظایف تو قرار داده. چون
تو وارث پیغمبرانی، سر رشته کارهایی را بدست سپرده که سماعت این جهان
ورستگاری آن جهان بدان وابسته است.

خدا کرسی ریاست ترا در دلها و خردهای مردم نصب کرده تا بوسیله
آن ستون عدل محکم شود و راه راست روشن گردد و در مقابل این
بزرگی، که بتو ارزانی داشته، حفظ دین و مدافعه از جهان اسلامی را نیز
در عهده ات نهاده است، تا آنجا که بروش پیشینیان بفیض شهادت نائل شوی،
ملت اسلام، پست و بلند، شهری و بیابانی، دارا و ندار، باین عظمت خدائی
اقرار نموده و در مقابل این بزرگی زانو بزمین زده سر تعظیم خم میکند.

ملت اسلام در هر بیش آمدی بتو متوجه شده و در هر مصیبتی چشمش را بتو دوخته، سعادت و خوشبختی، رستگاری و رهایی خود را در دست تو میداند، آرزوهایش بتو بسته است، و آرامش توئی، بالاین حال اگر (برای مدتی که از يك چشم بهمزدن بیشتر نبوده و از گردش بيك پهلو تجاوز نکند) ملت را بحال خود گذاشته و بآنها توجه نداشته باشی افکارشان بریشان میشود و دلهاشان از بیم بلرزه در میآید و پایه ایمانشان سست میگردد، چرا، چون توده نادان در معتقدات خود جز استقامت و ثبات قدمی که طبقه دانا در عقایدش نشان میدهد دلیلی ندارد هر گاه طبقه علماء در انجام وظیفه ای که بر عهده دارند سستی کنند (یادر نهی از منکر کوتاهی نمایند، توده عامی دچار تردید و بدگمانی شده و هر کسی از دین بیرون رفته و بعقائد اولیه خود بر میگردد و از راه راست منحرف میشود پس از این مقدمات متذکر میشوم که، ملت ایران با همه مشکلات سخت که دامنگیرش گشته، مشکلاتی که سبب شده است کفار بر کشور اسلامی دست یافته و بیگانگان به حقوق مسلمانان دست بیاندازند و با اینحال ترا ساکت دیده و می بینند، بامسئولیت بزرگی که در عهده داری) بیاری آنها بر نمیخیزی، از خرد بیگانه شده و مشاعرش را از دست داده و در سر دوراهی شك و یقین، انکار و قبول مانده نمیداند چه بکند و راهش از کدام سمت است، مانند مسافری که در شب تاریک خط سیر خود را گم کرده گاهی از چپ و گاهی از راست میرود - در وادی پهناور خیالات گوناگون متعیر مانده، چنان دچار یأس و نومیدی شده و چنان راه چاره برویش بسته است که نزدیک است گمراهی را بر رستگاری ترجیح دهد و از شاه راه سعادت منحرف شده اسیر هوا و هوس گردد - ایرانیان همگی

مات و مبهوت مانده، از هم میپرسند چرا حضرت حجة الاسلام در مقابل این حوادث سکوت نموده، کدام پیش آمد ایشان را از یاری دین باز داشته، چرا از انجام وظیفه، پهلو تپی میکنند، چه شده که دین و اهل دین را از نظر انداخته و آنها را زیر دست کفار رها نموده تا هر طور که دلخواهشان هست با آنها بازی کنند و بهره میخواهند فرمان دهند، - برخی مردم سست عقیده در باره شما نیز بد گمان شده، خیال میکنند مرچه، با آنها گفته اند دروغ بوده و دین، افسانه های بهم آمیخته و دام گسترده ایست که مردم دانا بوسیله آن نادان را صید میکنند، چرا، چون آنها می بینند (و همین است) همه مردم در برابر تو تسلیم اند، همه فرمان بردارت هستند، امر تو در جامعه مسلمانان نافذ است، هیچکس در مقابل حکمت کردن فرازی نمیکند، اگر بخواهی، میتوانی با يك کلمه (کلمه ای که از دل مرد حقیقت بیرون آمده و بر سینه اهل حقیقت می نشیند) افراد پراکنده را جمع کنی و با متفق ساختن آنها دشمن خدا و دشمن مسلمانان را بترسانی و شر کفار را از سرشان بر طرف نمایی، این رنج و مشقتی را که دامنگیرشان شده است از آنها دور کنی، از این زندگانی سخت نجاتشان داده بزندگان گوارا و دل پذیری نائل سازی، تا دین در نظر اهل دین بزرگو و ارجمند جلوه نموده و اسلام با داشتن چنین پیشوائی در دیده ملت محبوب گشته و مقام شامخی داشته باشد -

حق را باید گفت، تو رئیس فرقه شیعه هستی، تو مثل جان در تن همه مسلمانان دمیده ای، هیچکس جز در پناه تو نمیتواند برای نجات ملت برخیزد و آنها نیز بغیر از تو اطمینان ندارند، اگر برای گرفتن حق قیام کنی، همه به پشتیبانی تو برخاسته، آنگاه افتخار و سربلندی نصیبشان خواهد

شد، ولی اگر بجای خود بنشینى مسلمانان هم متوقف شده وزیر دست میشوند. ممکن است وقتى کار باینصورت بماند و مسلمانان رئیس خود را خاموش دیده و به بینند وى آنها را چون گله بدون شبان و حیوان بى سر پرست رها کرده این خاموشى را برای خود عذرى پندارند، بخصوص وقتى مشاهده میکنند که رئیس مذهب در يك اقدامى که همه مسلمانان آنرا واجب دانسته و خطر حتمى در پرهیزش میدانند سستى مینماید (حفظ دین، دینى که آوازه آن تا دورترین نقاط رفته و نام نیکش بگوش همه رسیده). آیا چه کسى برای این کار سزاوارتر از مردى است که خدا در قرن چهاردهم از میان همه او را انتخاب کرده و برهان دین، و حجت بر مردمان قرار داده - پیشواى بزرگ، پادشاه ایران سست عنصر و بدسیرت گشته، شاعوش ضعیف شده، بد رفتارى را پیش گرفته، خودش از اداره کشور و حفظ منافع عمومى عاجز است، لذا زمام کار را بدست مرد پلید بد کردار پستى داده که در مجمع عمومى به پیغمبران بد میگوید، بمردم پرهیز کار تهمت میزند، بسادات بزرگوار توهین مینماید، با وعاظ مثل مردم پست رفتار میکند. از اروپا برگشته، پرده شرم را پاره کرده و خودسرى را پیش گرفته بى پرده باده گسارى مینماید، با کفار دوستى میورزد، بامردم نیکو کار دشمنى میکند، اینکارهاى خصوصى اوست، اما آنچه بزبان مسلمانان انجام داده این است که قسمت عمده کشور و در آمد آنرا بدشمنان دین فروخته که بتفصیل عبارت است از :

- ۱ - کانها و راهپائی که بکانها منتهى میشود و هم چنین خطوطى که از معادن بنقاط مهمه کشور متصل است.
- ۲ - کاروانسراهاىیکه در اطراف خطوط شوسه بنا میشود (در تمام

کشور) با انضمام مزارع و باغستانهایی که در اطراف این راهها واقع است.

۳ - رود کارون و مسافر خانه هائیکه در دو طرف این رود (نامتهبی

الیه آن) ساخته میشود و همچنین مرانعی که تابع این رود خانه است

۴ - راه از اهواز تا تهران آنچه از ساختمانها و مسافر خانه ها و

باغستانها و مزارع در اطراف آن واقع است

۵ - تنباکو و آنچه لازمه این محصول است (از مراکز، کشتزارها،

خانه های نگاهبانان و متصدیان حمل و نقل و فروشنده ها ، هر کجا

واقع شده و هر جا ساخته شود .

۶ - جمع آوری انگور بمنظور ساختن شراب و هر چه از دکان

و کارخانه لازم دارد (در تمام کشور)

۷ - صابون ، شمع و شکر و کارخانه هائیکه لازمه آنهاست.

۸ - بانك (چه میدانی بانك چیست) بانك عبارت از اینست كه

زمام ملت را یکجا بدست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بنده آنها

نموده و سلطنت و آقائی کفار را بر آنها بپذیرند .

آنوقت این خائن احمق برای اینکه ملت را راضی نماید دلیل پوچی

برای کردار زشت خود اقامه کرده و میگوید اینها معاهده موقتی است

كه مدتش از صد سال تجاوز نخواهد كرد - چه برهانی برای رسوائی

خیانت كاران از این بهتر .

نصف دیگر مملكت را هم بعنوان حق السكوت بدولت روسیه داده

(اگر ساكت شود) آنها هم عبارت است از : ۱ - مرداب رشت و راه انزلی

تا خراسان و آنچه از خانه ها و مسافر خانه ها و باغستانها تابع این راه است

ولی دولت روسیه بدماغش خورده و این هدیه را نپذیرفته ، او درصدد

است اگر این معاهده‌ای که بتسلیم کشور منتهی میشود بهسم نه‌خورد، خراسان را مستعمره خود کرده و بر آذربایجان و مازندران نیز دست بیاندازد، این اولین نتیجه‌ایست که بریاست این احمق مترتب میشود خلاصه این مرد تبه‌کار کشور ایران را اینطور بمزایده گذاشته و خانه‌های محمد رسول الله و ممالک اسلامی را باجنبی میفروشد ولی از پست فطرتی و فرومایگی که دارد بقیمت کم ووجه اندك حاضر برورش میشود. بلکه وقتی پست فطرتی و حرص باخست و دیوانگی آمیخته شود چنین خواهد شد - تو ای پیشوای دین، اگر بكمك ملت برنخیزی و آنها را جمع نکنی و کشور را با قدرت خود از جنگ این گناهکار بیرون نیآوری، طوایف نخواهند کشید که مملکت اسلامی زیر اقتدار بیگانگان درمیآید - آنوقت است که هر چه میخواهند میکنند و هر حکمی دلشان خواست میدهند اگر این فرصت از دست برود و این معاهده‌ها در حیات تو صورت بگیرد در صفحه روزگار و صفحات تاریخ نام نیکی نخواهی داشت، تو میدانی علمای ایران هم سینه‌هایشان تنگ شده و منتظر شنیدن يك کلمه از تو هستند (کلمه‌ای که سعادت و نجاتشان در آن می‌باشد) چطور جایز است کسی که خدا این قدرت را باوداده کشور و ملت را باین حال بگذارد - باز بنام یکنفر مطلع بحجة الاسلام میگویم -

دولت عثمانی هم از قیام تو خوشحال شده و در مبارزه با این تبه‌کار بتو کمک خواهد کرد، زیرا دولت عثمانی میداند مداخله فرنگیان در نقاط ایران و نفوذشان در این کشور بزیان کشور او نیز خواهد بود - از طرفی وزراء، فرماندهان ایرانی هم با این نهضت موافق بوده و خوشحال‌اند زیرا طبعاً آنها نیز از این مقاولاتی که جدیداً بناست صورت

بگیرد ناراضی هستند - با نهضت توفروستی خواهند یافت که این مقاوله‌ها را بهم بزنند، علماء اگر چه از رفتار این مرد احمق خائن بشدت انتقاد کرده اند ولی طوری نیست که بتوانند در يك آن مقاصد خود را یکی کنند چون اینها از حیث پایه علمی و ریاست و وجهه بین مردم در يك درجه هستند - حاضر نمیشوند بعضی با بعضی دیگر پیوسته و با هم هم آهنگ شوند تا يك اتحاد حقیقی و قدرت اجتماعی که بتواند دفع ضرر دشمن را نموده و کشور را حفظ نماید تولید گردد - هر کس به محور خودش میچرخد و بتنهائی با هم مبارزه میکنند، این تشتت آراء علت اصلی عدم قدرت بر مقاومت و موجب پیشرفت کارهای نامشروع میباشد - ولی تو نظر بتوانائی و نفوذ کلمه‌ای که داری در همه آنها مؤثر خواهی بود، دل‌های پراکنده آنها را متحد خواهی کرد ، این اختلاف کلمه را از میان بر میداری و بواسطه تو قدرتهای اندك اندك جمع خواهد شد، يك کلمه تو سبب ایجاد وحدتی میشود که این بلاهای محیط کشور را بر طرف سازد و دین اسلام را حفظ نموده جامعه دینی را نگاه بدارد ، پس همه با تو است و تو نزد خدا و مردم مسئول خواهی بود . -

باز میگویم علماء و پرهیزکاران در نتیجه دفاع منفردی که از دین نمودند ، از این مرد سرکش سختیهائی کشیدند که در تاریخ نظیر ندارد چون میخواستند بلاد مسلمین را از شر اجانب حفظ کنند ، هر گونه تحقیر و رسوائی را متحمل شدند .

مسلمان پیشوای مذهب از رفتار زشتی که جاسوسان کفر و باران مشرکین بداناشمند پرهیزکار و اعظ حاجی ملا فیض الله دربندی نموده اند مطلع است و قریباً هم از بد رفتاری که نسبت بداناشمند مجتهد و نیکوکار

حاجی سید علی اکبر شیرازی مرتکب شده‌اند مطلع میشوی ، همچنین از کتک و حبس و کشتار پیشوایان ملت آگاه خواهی شد که از جمله آنها جوان پاکدامن میرزا محمد رضای کرمانی است و این مرد خارج از دین او را در زندان تاپای مرگ برد - و از جمله آنها فاضل از جمند حاجی سیاح و میرزا فروغی و میرزا محمد علیخان و فاضل قانون گزار اعتماد السلطنه میباشد . -

اما فجایعی که این پست فطرت نسبت به خود مرتکب شده طوری است که جگرهای اهل ایمان را پاره ساخته و دلپاشان را قطعه قطعه میکند و حتی موجب وحشت کفار و بت پرستان خواهد شد - این مرد پست فطرت موقعی که من باحالت بیماری در حضرت عبدالعظیم پناهنده بودم دستور زندانی نمودنم را داد - از حضرت عبدالعظیم تاهران مرا روی برف (با اهانتی که مافوق آن متصور نیست) حرکت دادند (البته اینها پس از غارت اموالم بود) (انا لله وانا الیه راجعون) از طهران هم باز یکدسته از کوچک ابدالهای دربار مرا سواراسب بارکشی کرده و خودشان سوار اسبهای راهوار ، من بیمار را در زمستان سخت با اینحال تا خانقین حرکت دادند ، و از... والی درخواست کردند مرا ببصره تبعید نماید ، زیرا میدانست اگر مرا در عراق آزاد و بحال خود بگذارد نزد تورئیس مذهب خواهم آمد و گزارش او و اوضاع کشور را بتو گفته و بدبختیهائی را که این مرد زندیق برای ملت ایران آماده کرده شرح خواهیم داد .

باز از جمله کارهایی که کرد و بر پست فطرتی و دنائت خود افزود ، اینکه برای فرو نشانیدن هیجان احساسات عمومی من و هواخواهانم را که فقط روی غیرت دینی (بقدر استطاعت) در مقام مدافعه از کشور و حقوق

رعیت بر آمده بودیم بطایفه بابی ها نسبت دادهمچنانکه زبان بریده ابتدا
 شهرت داد که من ختنه نشده ام؛ و اسلاما - این ناتوانی چیست ،
 این سستی برای چه ، چگونه ممکن است دزد بی سر و پا و فرومایه ای
 مسلمین و کشور اسلام را باندك بهائی بفروشد و بدانشمندان و سادات
 اعتناء نکند ، و فرزندان مرتضی بهتان باین بزرگی ببندد و یکدست قوی
 نباشد تا برای تسکین خاطر مؤمنین این ریشه گندیده را کنده و انتقام آل
 پیغمبر را بگیرد ، چون از شما دور هستم مفصلا شکایت نمیکنم ، و چون
 مجتهد و عالم حاجی سید علی اکبر عازم بصره بود بمن گفت نامه ای بر رئیس
 حذشب بنویسم و این مفاسد را متذکر شوم ، من هم گفته او را پذیرفتم
 و این نامه را مینویسم و میدانم خدا بدست تو گشایشی خواهد داد، والسلام
 علیکم ورحمة الله وبرکاته . جمال الدین الحسینی
 (از مندرجات این نامه بخوبی معلوم و روشن میشود که سید برای
 استخلاص وطن خویش از چنگال بیگانگان و رفع ظلم ستمکاران دومرتبه
 قدم بخواك ایران گذارده و متحمل اینهمه مصائب و بلاها که کمتر کسی
 طاقت تحمل آنرا دارد شده است .)

در سومین مسافرت ناصرالدین شاه از طریق روسیه باروبا (۱۳۰۶)
 علاوه بر امتیازات تأسیس بانك و راه آهن که قبلا دولت انگلیس گرفته بود
 امتیاز خرید و فروش انحصاری توتون و تنباکورا بآبادان مبالغی رشوه بخانین
 وطن گرفتند .

مکتوب (حملة القرآن) نابغة شهير وعلامة كبير

سید جمال الدین اسد آبادی از بصره بعلماء ایران

در تاریخ ۱۲۰۹ هجری

بسم الله الرحمن الرحيم - حملة القرآن، وحفظ الايمان، ظهور الدين،
المتين، ونصر الشريعة المبين، جنود الله الغالبة في العالم، حجة الدامغة
لضلالة الامم، جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازي وجناب الحاج
الميرزا حبيب الله الرشتي، وجناب الحاج الميرزا ابي القاسم الكربلائي، و
جناب الحاج الميرزا جواد الآقا التبريزي، وجناب الحاج السيد علي اكبر
الشيرازي، وجناب الحاج الشيخ هادي النجم آبادي، وجناب الميرزا حسن
الآشتياني، وجناب السيد الطاهر الزكي صدر العلماء وجناب الحاج محسن
العراقي، وجناب الحاج الشيخ محمد تقی الاصفهاني، وجناب الحاج الملامحمد
تقی البجنوردی، وسایر هداة الامة ونواب الائمة، من الاحبار العظام، والعلماء
الكرام، اعز الله بهم الاسلام والمسلمين وارغم انوف الزنادقة المتجبرين، آمين
طالما تاقت الامم الافرنجية الى الاستيلاء على البلاد الايرانية حرصاً
منها وشرها، ولكم سولت لها امانيتها خدعا تمكنها من الولوج في ارجائها
وتمد فيها سلطاتها على عرة من اهلها تحاشياً من المقارعة التي تورث -

الضعفائن فتبعث النفوس على الثورة كلما سخط لها الفرص وقضت بها الفطرات
ولكنها علمت ان بلوغ الادب والعلماء في عز سلطانهم ضرب من الهحال لان
القلوب تهوى اليهم طراً ، والناس جميعاً طوعاً يأمرون كيفما امروا ،
ويقومون حيثما قاموا ، لا مرد لقضائهم ، ولا دافع لحكمهم ، وانهم لا يزالون
يدابون في حفظ حوزة الاسلام لا تاخذهم فيه غفلة ، ولا تنعروهم عزه ولا
تميد بهم شهوة ، فخنست وهى تتربص بهم الدوائر ، وتترقب الحوادث ،
ايمن الله انها قد اصابته فيمارات ، لان العامة لولا العلماء وعظيم مكاتبتهم في النفوس
لالتجأت بطيب النفس الى الكفر واستظلت بلوائه خلاصاً من هذه الدول
الذليلة الجائرة الخرتى التى قد عدمت القوة وفقدت الضنقة وانفت الميhamلة ،
فلا حازت منها شرفاً ، ولا صانت بها لنفسها حقاً ، ولا انشراح منها صدور ما فرعا
ولذا كلما ضعفت قوة العلماء في دولة من الدول الاسلامية وثبت عليها
طائفة من الافرنج ومعت اسمها وطمست رسمها ، - ان سلاطين الهند
وامراء ماوراء النهر جدت في اذلال علماء الدين فعاد الوبال عليهم سنة الله
في خلقه ... وان الافغانييين ماصانوا بلادهم عن اطماع الاجانب وما دفعوا
ميجمات الانكليز مرة بعد اخرى الا بقوة العلماء وقد كانت في تصابها .

ولما تولى هذا الشاه (الحارية الطاغية) الملك طفق يستلب حقوق -
العلماء تدريجاً ويخفض شانهم ويقلل نفوذ كلمتهم حياً بالاستبداد بباطل
او امره ونواهييه ، وحرصاً على توسيع دائرة ظلمه وجوره ، فطرد جمعاً
من البلاد بهوان ونهنه فرقة عن اقامة الشرع بصغار ، وجلب طائفة من اوطانها
الى دار الجور والخرق (طهران) وقهرها على الاقامة فيها بذل فخلاله الجور
فقهر العباد واباد البلاد وتقلب في اطوار الفظائع وتجاهر بانواع الشنائع و
سرف في اهوائه الدنية وملاذه البهيميه مامصه من دماء الفقراء والمساكين

عصراً ونزح من دموع الایتام قهراً (بالاسلام) .

فاذا اشتد جنونه بجميع فنونه فاستوزر وغداً خسيساً ليس له دين يردعه ولا عقل يزجره ولا شرف نفس يمنعه ، وهذا المارق ماقعه على دسته الاوقام بابادة الدين ومعادات المسلمين وساقته دنائة الارومته ونزالة الجرنومة الى بيع البلاد الاسلامية بقيم زهيدة .

فحسبت الا فرنج ان الوقت قد حان لاستملاك الاقطار الايرانية بلا كفاح ولا قتال وزعمت ان العلماء الدين كانوا يذبون عن حوزة الاسلام قد زالت شوكتهم ونفذ نفوذهم فهرع كل فاغرافاه يبغي ان يسرط قطعة من تلك المملكة ، فغار الحق وغضب على الباطل فدمغه فخاب سعاه ودل كل جبار عنيد ، - اقول الحق ، انكم يا ايها القادة قد عظمتهم الاسلام بعزيمتكم واعليتم كلمة وملئتم القلوب من الرهبة والهيبة ، وعلمت الاجانب طراً ان لكم سلطاناً لا يقاوم وقوة لا تدفع وكلمة لا تردو انكم سياج البلاد ويحكم ازمة العباد . ولكن قد عظم الخطب الآن وجلت الرزية لان الشياطين قد تاليت جبر الكسر وحرصاً على الوصول الى الغاية ازمعت على اغراء ذاك المارق الانيم على طرد العلماء كافة من البلاد ، وابانت له ان انفاذا لاوامر انما هو بانقياد قواد الجيوش وان القواد لا يعصون للعلماء امرأ ولا يرضون بهم شراً فيجب لاستيناف الحكومة استبدالهم لقواد الا فرنج ، وارت لذلك البليد الخائن رئاسة الشرطة وقيادة فوج القزاق نموذجاً (كنت واضرا به) وان ذاك الزنديق وزملاءه في الالحاد يجدون الآن في جلب قواد من الاجانب ، والشاه لجنونه المطبق قد استحسن هذا واهتز به طرباً ، لعمر الله لقد تحالف الجنون والزندقة و تعاهد العتة والشره على محق الدين و اضمحلل الشريعة وتسليم دار الاسلام الى الاجانب بلامقارعة ولا منافرة ، - يا هذه الامة انكم لو اهتمتم هذا الفرعون

الذليل ونفسه وامهاتموه على سرير جنونه وما اسرعتم بخلمه عن كرسي غيه لقضى الامر فمسر العلاج وتعذر التدارك . انتم نصراء الله فى الارض ، ولقد تمحصت بالشرية الالهية نفوسكم عن اهواء دنية تبعث على الشقاق و تدعو الى النفاق ، ويشس الشيطان لقدفات الحق عن تفريق كلمتكم ، فانتم جميعاً يد واحدة يذود بها الله عن صياصى دينه الحصينة ويذب بقوة القاهرة جنود الشرك واعو ان الزندقه ، وان الناس كافة (الا من قضى الله عليه بالغيبة والخسران) طوع امركم ، فلو اعلنتم خلع هذا (الحاريه) لاطاعكم الامير والحقير واذعن لحكمكم الغنى والفقير (ولقد شاهدتم فى هذه الازمان عيانا فلاقيم برمانا) خصوصاً وان الصدور قد حرجت وان القلوب قد فطرت من هذه السلطة القاسية الحمقى التى ماسدت نفوراً ولاحيذت جنوداً ولاعمرت بلاداً ولا نشرت علوماً ولاعزت كلمة الاسلام ولااراحت يوماً ماقلوب الانام بل دمرت واقوت وافقرت واذلت ثم بعدضلت وارادت وانها سحقت عظام المسلمين وعجننتها بدماهم فعملت منها للبنات بنت بها قصور الشهواتها الدنيه ، هذه آثارها فى هذه المدة المديدة والسنين المديدة تعساً لهاوتبت يداها ، واذا وقع الخلع (وتكفيه كلمة واحدة ينبص بهالسان الحق غيرة على دينه) فلاريب ان الذى يخلف هذا (الطاغية) لايمكنه الحيدان عن اوامركم الالهية ولايسعه الا الخضوع بعتبتكم عتبة الشريعة المحمدية كيف لا وهو يرى عياناً مالكم من القوة الربانية التى تملكون بها الطغاة عن كرسي غيها ، وان العامه متى سعدت بالعدل تهت سلطان الشرع ازدادت بكم ولعاً وحامت حولكم هياماً وصارت جميعاً جندالله وحزباً لاوليائه العلماء - ولقدوهم من ظن ان خلع هذا (الحاريه) لايمكن الا بهجمات المساكر و طلقات المدافع والقنابر ، ليس الامر كذلك ، لان عقيدة ايمانيه قد رسخت

فى المشركى ، وتمكنت من النفوس ، وهى ان الراد على العلماء راد على الله (هذا هو الحق وعليه المذهب) فاذا اعلنتم (يا حاملة القرآن) حكم الله فى هذا الغاصب الجائر وانتم امره تعالى فى حرمة اطاعته لانفض الناس من حوله فوقع الخلع بلا جدال ولا قتال .

ولقد اراكم الله فى هذه الايام اتماماً لحجته ما اولاكم من القوة التامة والقدرة الكاملة ، وكان الذين فى قلوبهم زيغ فى ريب منها من قبل ، اجتمعت النفوس بكلمة منكم على ارغام هذا الفرعون الدليل وهامانه الرذيل (مسألة التنباك) فعجبت الامم من قوة هذه الكلمة وسرعه نفوذها وبهت الذى كفر ، قوة انعمها الله عليكم لصيانة الدين وحفظ حوزة الاسلام ، فهل يجوز منكم اهمالها وهل يسوغ التفريط فيها ، حاشا ثم حاشا ، - فدان الوقت لاهياء مراسم الدين ، واعزاز المسلمين ، فاخلعوا هذا (الطاغية) قبل ان نقيك بكم ، ويهتك اعراضكم ، ويثلم سياج دينكم ، ليس عليكم الا ان نعلنوا على رؤس الاشهاد حرمة اطاعته فاذا يرى نفسه ذليلاً فريداً يفر منه بطاقته وينفر منه حاشيته وينبذه العساكر ويرجمه الاصاغر .

انكم يا ايها العلماء والذين قاموا معكم لتأييد الدين بعد اليوم فى خطر عظيم ، قد كسرتم قرن فرعون بعصا الحق وجدعتم انف الحماويه بسيف الشرع فهو يتر بص فرصا تساعد على الانتقام شفاء لغيظه ومرضاة لطبيعته التى فطرت على الحق واللجاج فلا تمهلوه اياماً ولا تمكثوه ان يقبض زماماً اعلنوا خلع قبل اندمال جرحه . - وحاشاكم ايها الراسخون فى العلم ان تترتابوا فى خلع رجل سلطانه غصب و افعاله فسق و او امره جور و انه بعد ان مص دماء المسلمين ونهش عظام المساكين وترك الناس عراة حفاة لا يملكون شيئاً حكم عليه جنونه ان يملك الاجانب بلادا كانت للاسلام عزاً وللمدين المتين

حرزاً وساقته سورة السفة الى اعلاء كلمة الكفر والاستطلال بلواء الشرك ،
 ثم اقول ان الوزراء والامراء وعامة الاهالي وكافة العساكر وانباء هذا الطاغية
 ينتظرون منكم جميعاً (وقد فرغ صبرهم ونفذ جلدهم) كلمة واحدة حتى
 يخلعوا هذا الفرعون الذليل ويريجوا العباد من ضره ويصونوا حوزة الدين
 من شره قبل ان يهل بهم العار ولات حين مناص والسلام عليكم ورحمة الله
 وبركاته . جمال الدين الحسيني

ترجمه: بنام خداوند بخشنده مهربان. ای قرآنیان، ای نگهبانان
 ایمان، ای پشتیبانان دین، ای یاوران شرع مبین، ای لشکریان پیروز خدا
 و سرکوب کنندگان گمراهان، جناب حاجی میرزا محمد حسن
 شیرازی، و جناب حاجی میرزا حبیب الله رشتی و جناب میرزا ابوالقاسم
 کربلانی و جناب حاج میرزا جواد آقا تبریزی و جناب حاجی شیخ هادی
 نجم آبادی و جناب میرزا حسن آشتیانی و جناب حاجی سید طاهر زکی
 صدر العلماء و جناب حاج آقامحسن عراقی و جناب شیخ محمد تقی اصفهانی
 و جناب حاجی محمد بجنوردی و سایر رهبران ملت و رؤساء دین و علمای
 بزرگوار که نمایان ائمه طاهرین هستند .

(خدا اسلام و مسلمین را بوجودشان عزیز کرده، دماغ سرسخت
 را بخاک بمالد - آمین)

از مدتها پیش دول اروپا با اشتیاق و حرص وافر میخواستند ،
 کشور ایرانرا زیر نفوس خود در آورند اینها هر وقت فرصتی یافته، و
 مجالی پیدا نموده اند ، با نیرنگ و دسیسه (بطوریکه موجب ایجاد تنفر
 و تهییج احساسات عمومی نشود) کوشیده اند در نقاط مختلفه کشور
 برای خود نفوذی تولید نموده و زمینه حکومت نمودن بر اینجارا

فراهم سازند ولی ضمناً هم میدانند علماء فریشتان را نمیخورند و در مقابل اراده آنها تسلیم نمیشوند زیرا که توده، دل بسته بعلماء و گوش بفرمان رؤساء دینی است، هر چه بگویند میپذیرد، و هر کجا بایستند در نظر توده، فرمان علماء رد شدنی نیست و هر چه بخواهند تغییر پذیر نخواهد بود، دانشمندان هم پیوسته همت خود را صرف نگاهبانی دین نموده، نه غفلت می‌ورزند، نه فریفته میشوند، نه مغلوب هوا و هوس خواهند شد، اروپائی نیز از موقعیت علماء مطلع بوده و پیوسته منتظر تحول و مراقب فرصتند راستی هم اروپائیان خوب پیش بینی کرده‌اند. زیرا هر گاه دانشمندان، با ابهتی که در نظر عوام دارند، نباشند، توده عامی با میل و رغبت بکفار پیوسته و برای اینکه خود را از چنگ این دولت نجات دهد، زیر پرچم آنها درمی‌آید. از چنگ دولت ورشکسته‌ای که قدرت خود را از دست داده از چنگ دولتی که انصاف را فراموش کرده و سازش با رعیت را پشت گوش انداخته، دولتی که از اقتدار و نفوذ خود نه شرافتی تحصیل کرده نه جانی را حفظ نموده، نه باری از دوش ملت برداشته، روی همین موازنه است که در هر نقطه‌ای نیروی علماء کم شده، قدرت اروپائیان در آنجا بیشتر گردیده، بعدی که شوکت اسلام را درهم شکسته، نام دین را از آنجا محو ساخته‌اند. پادشاهان هند و فرمانفرمایان ماوراءالنهر کوشیدند، تا علماء را کوچک کردند، ولی روی قانون طبیعی و خداداده نتیجه شومش بخودشان برگشت، افغانی‌ها هم کراراً جز بنیروی علماء نتوانستند کشور خود را از دست برد اجانب و هجوم انگلیسها حفظ کنند.

حالا از وقتی که این شاه بی قیمت گمراه روی کار آمده، در تحقیر

علماء و سلب اختیارات آنها میکروشد و از فرط علاقه‌ای که باستبداد و توسعه دایره ظلم وجود دارد، نفوذ کلمه علماء را با امر و نهی های خود کم نمود، آنها را با خواری تمام از شهرستانها تبصیر کرد و نگذاشت بترویج دین قیام نمایند - دسته‌ای را از مراکز اقامت خودشان بطهران (کانون فتنه و ستم) آورد و آنها را مجبور بسکونت در این شهر نمود همین که میدان برایش خالی شد، بندگان خدا را مقهور ساخت شهرها را ویران نمود، از هر سیاهکاری خود داری نکرد، هر گناهی را علناً مرتکب شد، آنچه از خون فقرا و بیچارگان مکیده بود صرف هوا و شوس خود ساخت و اشک در چشمان یتیمان جاری کرد (ای اسلام بی‌یاور) حالا دیگر جنونش گل کرده و طمع بستش بی‌بجهان آمده نه دینی دارد که جلوگیرش باشد، نه عقلی که سرزنشش نماید، نه شرافت نفسی که مانعش شود، پست فطرتی و ناباک طینتی وادارش نموده کشور اسلامی را بی‌های اندکی بفروشد، اروپائیا هم فهمیدند حالا وقت است که بدون جنگ و نزاع مالک ایران شوند، فهمیدند دانشمندانی که از اسلام و قلمرو دین دفاع می کردند، قدرت خود را از دست داده و نفوذشان کاسته شده است، از اینرو هر دولتی بطمع یکقطعه از این آب و خاک دهان گشود - ولی باز حق بر باطل یورش برده و مغلوبش ساخت و کوششهای دشمن را باطل کرد و ستمکاران ذلیل شدند (۱) - حق را باید گفت شما پیشوایان با تصمیمی که گرفتید اسلام را بزرگ نمودید و نام دین را بلند ساختید دلها را از هیبت و قدرت خود پر نمودید بطوریکه بیگانگان عموماً فهمیدند در مقابل اقتدار شما، در مقابل نیروی شما، مقاومت

ممکن نیست؛ دانستند شما دیوار کشورید و زمام ملت بدست شماست، ولی مصیبت بزرگ اینجاست که شیطان برای اینکه شکست خود را در این نبرد جبران نماید، بدماغ این مرد تبه کار خارج از دین انداخته است که علماء را از شهرستانها تبعید نماید، او فهمیده است، انجام او امرش جز از طریق اطاعت افسران ارتش ممکن نیست و افسران هم مخالفت علماء را نمیکنند و بد آنها را نمیخواهند، لذا در صدد بر آمده است افسران ارتش را از کشور بیگانه تعیین کند و بهمین منظور ریاست شهر بانی و فرماندهی هنگ قزاق را به (کنت و از راه) داده، آن زندیق و دوستان او هم میکوشند فرماندهان ارتشی را از کشور بیگانه بخواهند شاه هم از فرط دیوانگی از این کار خوشحال شده و بآن میبالد، بخدا شاه باجنون و زندقه هم سوگند گردیده، و متعهد شده است، باخود سری و شرارت تمام دین را نابود سازد و شریعت را مضمحل کند و کشور اسلام را بدون چون و چرا به بیگانگان تسلیم نماید.

ای رهبران ملت، اگر این فرعون را بحال خودش بگذارید و جلو دیوانه بازی او را نگیرید و او را از تخت گمراهی پائین نکشید کار میگذرد و علاج مشکل میشود و چاره غیر ممکن میگردد، شما یاوران خدائید، جانهای شما که از شریعت خدائی سرشار است، شما را از هر هوا و هوس که موجب دوتیرگی و اختلاف کلمه باشد نگاه میدارد، شیطان نمیتواند بین شما را بهم بزند، شما چون دستی هستید که خدا با آن از قلعه های محکم دین خود دفاع مینماید، و با این دست است که ارتش کفر و یاران زنادقه را دور میسازد، تمام مردم (بغیر از آن کسی که بناست زیانکار و بدبخت باشد) فرمان بردار شمایند، اگر شما خلع این نادان را اعلان کنید

بزرگ و کوچک، گدا و توانگر اطاعت خواهند کرد (خودتان همین روزها دیدید، بنابراین محتاج نیست که من دلیل بیاورم - بخصوص اینموقع که در اثر این سلطنت جابرانه آمیخته بجهالت سینه ها بتنگ آمده، سلطنتی که نتوانسته ارتشی آماده کند و نه شهری را آبادان نموده نه فرهنگ را توسعه داده، نه نام اسلام را بلند ساخته، نه يك روز دل ملت در پناهنش راحتی دیده - بلکه در عوض کشور را ویران و رعیت را ذلیل کرده و ملت را بگدائی انداخته و سپس گمراهی دامنگیرش شده و از دین میرون رفته، استخوان مسلمانان را خرد ساخته و باخونشان خمیر کرده تا از آنها برای ساختن کاخ شهوت پست خود خشت تهیه کند، در این مدت دراز، در این سالیان متمادی نتیجه ای که بر چنین حکومتی مترتب شده همین است، نابود باد این پادشاهی، و از گون باد این سلطنت، اگر این پادشاه خلع شود (و خلع وی هم بایک کلمه، کلمه ای که روی غیرت دینی از زبان اهل حق خارج میشود) آنکه جانشین وی خواهد بود نمیتواند از فرمان شما سرپیچی کند و جز خضوع در پیشگاه شما تقدورش نیست زیرا که او قدرت خدائی شما را بچشم خود می بیند، قدرتی که بآن سرکشان را از تخت گمراهی باین میکشد، ملت وقتی زیر سایه دین از داد بر خوردار شود رغبتش بشما زیاده تر خواهد شد و گردد شما خواهد گردید، آنگاه همه در پناه خدا و حزب علماء که دوستان خدا هستند در می آیند هر کس خیال کند خلع این پادشاه جز با قشون و توپ و بمب ممکن نیست خیال بیهوده ای کرده، اینطور نیست. چون يك عقیده و ایمانی در کله مردم رسوخ نموده و در دل آنها جا گرفته و آن عمیده این است که مخالفت علماء مخالفت خداست راستی هم همینطور است و پایه مذهب هم روی این عقیده میباشد.

ای قرآنیان، اگر شما حکم خدا را درباره این مرد غاصب ستمکار اجرا کنید، اگر بگوئید بحکم خدا اطاعت این مرد حرام است، مردم از گردش پراکنده شده و خلع و بی‌بدون جنگ و کشتار صورت می‌گیرد، خدا برای اتمام حجت قدرتی را که بشما ارزانی داشته نشأتان داد، آنهایی که ایمانشان محکم نبود تاپیش از این واقعه در نفوذ کلمه و قدرت شما تردید داشتند، ملت مسلمان با شنیدن يك کلمه از شما درس‌گویی این فرعون (۰۰۰) و هامان او (صدراعظم) متحد شدند (مسأله تنباکو) ملل دیگر هم از این قدرت و نفوذ کلمه و سرعت تأثیر این فرمان متعجب گردیدند و کفار می‌هوت ماندند، این قدرتی است که خدا بشما داده تا با آن دین و حرز اسلام را نگهداری کنید، در این صورت آیا سزاوار است با داشتن چنین نیروی دین را واگذارده، یا در کمک نمودن بشریت کندی نمائید، ابد ابد

حالا وقت زنده نمودن مراسم دینی و گرامی ساختن مسلمانان رسیده است، پیش از اینکه این ستمکار سرکش شما را ترور کرده و ناموستان را بیاد بدهد و قبل از آنکه در دیوار محکم دین رخنه کند او را خلع نمائید، شما وظیفه دشواری ندارید فقط بمردم ابلاغ کنید اطاعت این ستمکار حرام است، ارحم وقتی خود را ذلیل و تنها بیند - اطرافیان از گردش پراکنده شده ارتشیان و پیرا می‌رانند و کودکان سنگبارانش میکنند، ای علماء شما و پیروانتان از حالا در خطر بزرگی هستید، شما بنیروی حقیقت شاخ این فرعون را شکستید و با شما شیر دین بینیش را بریدید ولی او منتظر است، فرصتی یافته و انتقام خود را از شما بکشد از این رو نباید یکروز مهلتش بدهید، نباید بگذارید زمام کار را بدست بگیرد پیش از

اینکه جراحتش بهبود پذیرد اورا خلع کنید ، ای مردان علم ، مبادا در خلع این مرد تردید داشته باشید مردی که غاصبانه سلطنت یافته، مردی که کارش فسق و فرمایش ستم است ، مردی که پس از مکیدن خونهای مسلمانان و خرد کردن استخوان فقراء و برهنگان و تهیدست نمودن ملت جنونش گل کرده در صدد برآمده است کشوری را که مایه عزت اسلام و پایگاه دین است با جانب بدهد، مردی که از فرط نادانی در صدد برآمده است نام کفر را بلند ساخته و زیر پرچم شرك در آید ، باز میگویم وزراء فرماندهان ، عموم طبقات ارتش و پسران این ستمکار سرکش منتظر دستور شما هستند - دیگر کاسه صبرشان لبریز شده منتظرند يك کلمه از شما بشنوند و این فرعون را خلع نموده بندگان خدا را از زیان او آسوده کنند و پیش از آنکه دین را بیاد داده و لکه تنگ را به پیشانی آنها بچسباند خویش را از شرش حفظ نمایند والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته (جمال الدین الحسینی)

سید از بصره بلند رفت و بامعیت میرزا ملکم خان که از فضلاء و آزادیخواهان معروف است اقدام بتأمین روزنامه ضیاء الخافقین نمود و دولت انگلیس بوساطتی آنرا تعطیل نمود ۱۳۰۹ در این اثنا سلطان عبدالحمید کتبا و تلگرافا بوسیله رستم پاشا سفیر کبیر خود سید را باسلامبول دعوت نمود .

سید ابتدا این دعوت را پذیرفته برستم پاشا سفیر دولت عثمانی در لندن میگوید من از اعلیحضرت سلطان سپاسگزارم که باز دیگر مرا باسلامبول دعوت فرموده اند ولی شغل مهم من فعلا اصلاح امور ایران است که باید از فرصت توقف خود در لندن برای این امر استفاده نمایم . سلطان عبدالحمید

ثانیا دعوت خود را تجدید نموده سید در او آخر سال ۱۳۱۰ باسلامبول رفت. یکی از افسران دربار عثمانی که از استقبال کنندگان او بود از سید جویا شد که صندوق های اثاثه شما کجاست؟ سید گفت بجز صندوق لباس و کتاب چیزی ندارم. گفت بسیار خوب جای آنرا بمن نشان دهید، سید اشاره بسینه خود نمود و گفت این صندوق کتاب است و سپس اشاره بتن خود نمود و گفت این هم صندوق لباس است.

سید طالب جاه و مقام و منصب نبوده و از تمام مایملک دنیا بقوله خودش جز دو دست لباس و چند صندوق کتاب چیزی اختیار نموده است. پدر نگارندم نقل میکرد که سید در این باره میگفت من درباره پیراغن وزیر جامه اسراف نموده ام، گویا اضافه از دو دست تهیه مینموده، سلطان عبدالحمید در بند و ورود مقدم سید را گرامی شمرده با کمال اعزاز و احترام از او پذیرائی مینمود بطوریکه تکلیف ازدواج یکی از خاندان سلطنتی را بر نمود سید قبول نکرده گفت سلطان میخواهد که من زن کنم من زن میخواهم چکنم دنیای باین زیبایی را من بزنی نگرفته ام، نظر بمظالمی که از دربار ناصری دیده بود در بعضی مجالس از کردار جا برانه و رفتار خود سرانه دولت مستبده ایران تنقید میکرد بنا بر خواهش سفیر کبیر ایران روزی خلیفه عثمانی با خوشرویی و مهربانی از سید تقاضا نموده که در این باب سکوت اختیار کند، در حالی که سببه در دست سید بوده و دانه های او را پیوسته میفلطانده با صدای رسا گفته اکنون ناصرالدین شاه را میبخشم. امراء که در آن مجلس حضور داشتند از جرأت و شهامت سید حیرت نموده سید از نزد خلیفه بیرون آمده بنا بر رسم معمول نزد رئیس دربار رفت، ریاست دربار بمالایمت و مهربانی بسید گفت سلطان بشما خیلی مهربانی و اکرام

نمود که تا کنون سابقه نداشت ولی شما با صدای بلند صحبت مینمودید
و با سببه خود بازی میکردید.

سید با خنده رومی در جواب میگوید سببه‌مان الله سلطان شما با عقدرات
ملیونها مسلمانان با هوا و هوس بازی میکند آیا جمال‌الدین حق بازی با
سببه خود در احم ندارد، سید در این سفر نیز مدت چهار سال تمام در اسلامبول
ماند. جمعیت بسیاری از علماء و فضلاء و آزادیخواهان و اصلاح طلبان
مانند شیخ احمد روحی کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی، حسن خان خیر-
الملک، برهان‌الدین بلخی و صدها نفر دیگر از مردمان روشن فکر و
وطن پرست دور آن مصلح و نابغه عالم مقام را گرفته و سید باطلاقت لسان
و فصاحت و بلاغت بیان آنرا بر ابراه خیر و سعادت و خدمت بعالم اسلام ترغیب
و تشویق و هدایت مینمود و در راه نیل بمقصد حسنه خویش که تجارت از
قطع نفوذ و استیلاء اجانب از ممالک اسلامی و استقلال و عظمت و ترقی و
تعالی و اتحاد و اتفاق مسلمین بود فعالیت و کوشش مینمود، متأسفانه در
اینجا هم مانند سایر کشورها مخالفین آزادی و آسایش بشر و خائنین ملت
و مملکت بر علیه آن اصلاح طلب و خیر خواه عالم اسلام قیام نموده آنقدر
سعیات و تفتین و اسباب چینی نمودند تا اینکه وسیله تبعید شهداء ثلاثه
(شیخ احمد روحی کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی، حاجی میرزا حسنخان
خبیرالملک) را از اسلامبول به تبریز فراهم و روابط سلطان عبدالحمید را
روی غرض رانی و حب ذاتی باسید تیره نموده و مدتی در تحت نظریه کمند،
از مأمورین با بعالی قرار گرفت و این نامه سوزناک و تأثر انگیز را که بهترین
سندی است از برای ایرانیت و ایران دوستی او از زندان طلایی با بعالی
بیکمی از دوستان خود نوشته است :

من در موقعی این نامه را بدوست عزیز خود مینویسم که در محبس
محبوس و از ملاقات دوستان خود محروم نه انتظار نجات دارم و نه امید



حیات، نه از گرفتاری متالم و نه از کشته شدن متوحش، خوشم بر این حبس.

و خوشم بر این کشته شدن ، حبسم برای آزادی نوع ، کشته میشوم برای زندگی قوم ، ولی افسوس میخورم از اینکه کشته های خود را ندرویدم ، بآرزویی که داشتم کاملاً نائل نگردیدم ، شمشیر شقاوت نگذاشت بیداری هلال مشرق را به بینم دست جهالت فرصت نداد صدای آزادی را از حلقوم امم مشرق بشنوم ، ایکاش من تمام تنخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم ، چه خوش بود تنخمهای بارور مفید خود را در زمین شوره زار سلطنت فاسد نمینمودم ، آنچه در آن مزرعه کاشتم بنمو رسید هر چه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید ، در این مدت هیچیک از تکالیف خیر خواهانه من بگوش سلاطین مشرق فرو نرفت ، همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت ، امیدوار یها بایرانم بود اجر زحماتم را بفراش غضب حواله کردند ، با هزاران وعد و وعید به ترک یا احضارم کردند این نوع مغلول و مقهور نمودند غافل از اینکه انعدام صاحب نیت اسباب انعدام نیت نمیشود صفحه روزگار حرف حق را ضبط میکند ، باری من از دوست گرامی خود خواهشمندم این آخرین نامه را بنظر دوستان عزیز و هم مسلکهای ایرانی من برسانید و زبانی بآنها بگوئید شما که میوه رسیده ایران هستید برای بیداری ایرانی دامن همت بکم زده اید از حبس و قتال نترسید ، از جهالت ایرانی خسته نشوید از حرکات مذبوحانه سلاطین متوحش نگردید بانهایت سرعت بکوشید با کمال جلال کی کوشش کنید طبیعت بشما یار است و خالق طبیعت مدد کار ، سیل تجدید بسرعت بطرف مشرق جاری است ، بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدنی است ، شماها تا میتوانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید نه بقلع و قمع اشخاص ، شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه سعادت و ایرانی سدسید گردیده

کوشش نمائید نه در نیستی صاحبان عادات ، هر گاه بخوانید باشخاص
ممانع شوید وقت شمتلف میگردد ، اگر بخوانید بصاحب عادت سعی
کنید باز آن عادت دیگران را بر خود جلب میکند ، سعی کنید موانعی
را که میانۀ الفت شما وسایر ملل واقع شده رفع نمائید، گول عوام فریبانه
را نخورید ، انتهى . جمال الدین الحسینی

خلاصه در زندان هم دست از آزار آن بزرگوار بر نداشتند تا در نتیجه
حق کشی و دسیسه مفرضین آن سید جلیل القدر و ذریۀ پاک رسول اکرم
را مانند اجداد بزرگوارش مسموم و شهید نموده و مضمون پیش بینی او از
مصراع اول بیت ذیل که در مسافرت ۱۳۰۴ طبران خود آنرا انشاد و بخط
خود نوشته است مصداق پیدا کرد و تحقق یافته است .

انا المسموم ما عندی بتریاق ولاواق ادر کاساً وناولها الا یا ایها الساقی
جنازه آن نابغه شهیر و گنج شایکان علم و معرفت را غریبانه در
قبرستان معروف بشیخلر مزارلقى ب خاک سپردند .

من از مفصل این قصه معجمی گفتم

تو خود حدیث مفصل بخوان از این معجم

جای بسی تعجب است که بعد از رحلت هم از آزار روح پاک او
دست برنداشته و نگذارند در زیر لحد بعد از آنهمه رنج و در بدری آسوده
و آرام بنخسید ، برخلاف دستور مقدس اسلام در اواخر سال ۱۳۲۳ شمسی
۱۳۶۳ قمری نبش قبر نموده اسکلت این سید جلیل القدر را شهر بشهر و
دیار بدیار گردش داده باافغان انتقال و در کابل دفن نموده در بالای آن گنبد
و بارگاهی ساختند غافل از اینکه جای مردان الهی در سینه دوستان
آنهاست چنانکه گوینده ای گفته است :

بعد از وفات تربت من در زمین معجوی

در سینه‌های مردم دانا مزار ماست

اگر بخواهیم در قسمت مسافرت‌های طولانی و طاقت فرسای سید و فعالیت سیاسی و پرارزش او بحث نمائیم این وجیزه گنجایش آنرا ندارد تا از عهده‌ی ادای مطلب بر آید و حق آنرا بجا آورد بنابراین از شرح و بسط آن صرف نظر نموده و تفصیل آنرا در چند جمله مختصر خلاصه کرده بنظر ارباب معرفت و اهل تحقیق می‌رسانیم.

وقتی اوضاع ناامن زمان و هرج و مرج دوران زندگی سید بنظر آورده میشود و محیط نامساعد و آلوده بجمل و فساد و سیاست بازیهای خارجی‌ها را که کاملاً با عقائد و افکار اصلاح طلبانه سید مغایر و مخالف بوده مورد تفکر و تعمق قرار می‌گیرد و مقام صبر و استقامت و شکیبائی این مرد تاریخی بر این حوادث گوناگون و جور و جفا از مخالفین و مغرضین در جلو چشم جلوه گر میگردد، هر شخص با انصاف و با وجدانی را متعجب و متمجب مینماید که این فرد موحد چگونه تاب اینهمه مصائب را آورده و در عزم و اراده قوی خود ثابت و استوار باقی مانده و با وسائل نامرتب نقلیه آن زمان ممالك اسلامی را با قسمتی از اروپا گردش کرده (هندوستان مصر، سوریه، لبنان، ترکیه، حجاز، بین‌النهرین، ایران، افغان، انگلستان آلمان، فرانسه، روسیه) و در همه جا با مخالفت شدید مستبدین و ستمکاران خود پرست روبرو شده با اینحال نه خسته و نه مأیوس گردیده و تادم واپسین برای بیداری ملل شرق و استقلال و تجدید عظمت مسلمانان جهان کوشیده تا آنجائیکه جان عزیز خود را هم برای زندگی و آسایش و ترقی و آزادی هم کیشان خود فدا نموده است.

اجمالی از اعتراضات راجع بعمل ناروای افغانها

در باره عمل اسکلت مرحوم سید

در سال ۱۳۲۳ شمسی هجری از غالب شهرستانهای ایران اعتراضاتی بر این عمل ناپسند شد و تلگراف ذیل از طرف منسوبین سید و وجوه اهالی اسد آباد بنمایندگان مجلس شورای ملی صادر و باعث هیجان نمایندگان و استیضاح از وزیر امور خارجه وقت گردید و جناب آقای روحی نماینده مبرز کرمان در طی سخنرانی مؤثر خود و ایراد و اعتراض بر کردار خلاف شرع برادران افغانی چنین اظهار نمود که من از میان دول عموی خود شنیده‌ام که سید جمال‌الدین ایرانی و از اهل اسد آباد توابع همدانند، ادبای جراید پایتخت و شهرستانها نیز این موضوع را تعقیب نموده از اقدام و کردار ناروای افغانیان سخت تنقید نمودند.

صورت تلگراف اهالی اسد آباد همدان در تاریخ

۱۳ محرم ۱۳۶۵ هجری

از اسد آباد. جناب آقای نخست وزیر، رونوشت اقدام، بطوریکه جراید مرکز حاکی است افغانی ها کالبد فیلسوف نامی شرق و مشرق ایران مرحوم سید جمال‌الدین اسد آبادی را از ترکیه بافغان حمل نموده‌اند و دولت شاهنشاهی و اولیاء امور و وکلاء مجلس و دانشمندان در مقابل این

عمل سکوت اختیار فرمودند.

اینجانبان بنام عموم اهالی اسدآباد بانظر اعتراض توجه دولت و ذوات اولیاء امور کشور را باین موضوع مهم تاریخی جلب و اضافه مینماید با آنکه اقرباء درجه اول سید از برادر زاده و خواهر زاده ها و بنی اعمام در اسدآباد که مـولـد حقیقی فقید سعید است هنوز زنده و سلسله نیاکان پاکزاد آباء کرام واجداد عظامش که همگان در اسدآباد بدرد حیات گفته و بشهادت الواح قبورشان که تاریخ بعضی از آنها بالغ بر ششصد سال و در محله سیدان جنب امام زاده نزدیکی خانه مسکونی و عمارت پدری سید به خاک سپرده شده اند و علاوه از معمرین که شخصاً درک حضور صحبت آن مرحوم را نموده اند و در قید حیات میباشند ایرانی و اسدآبادی الاصل بودن سید را ثابت مینماید لهذا جداً از پیشگاه معظم دولت و هیئت حاکمه خواستاریم که در این باره نظارت عادلانه و اقدام فوری معمول و روح سید جلیل را خرسند فرمائید.

از طرف معارف اسدآباد: ابوالقاسم سعیدی - اهامی - محمود سعیدی - موسی روح القدس - نصرت الله فتوحی - ماشاء الله قهرمانی - صفات الله - احمد قهرمانی - الله قلی فرزانه - علی اکبر اسفندیاری - نصر الله جمالی.

رو نوشت نامه جناب آقای مخیر فرهمند نماینده مجلس شورای ملی
بوزارت امور خارجه

جناب آقای وزیر خارجه. راجع بجسد مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی که میخواهند حمل بافغانستان نمایند آیا اقدامی شده است و اطلاعی حضور محترم هست یا محتاج به تحقیق است. چون تلگرافاتی

در این موضوع از همدان و اسدآباد رسیده و باید در مجلس قرائت شود
۲۳/۹/۱۹ مخبر فرهمند

پاسخ وزیر امور خارجه

اقدامات مفصلی شده به آنکارا و بغداد و کابل تلگراف کردیم معلوم شد جنازه بیغداد حمل شده است فعلاً مشغول اقدام هستیم بلکه جنازه را در همانجا در یکی از اماکن متبر که دفن کنند که اختلاف مرتفع شود.

پاسخ وزیر امور خارجه - شماره ۱۵۷۶۶ مورخه ۲۰/۹/۲۳

مجلس شورای ملی - پاسخ نامه مورخه ۲۳/۱۰/۱۲ - نامه دیگری از همدان بتاريخ ۲۳/۱۰/۲ مبنی بر تقاضای دفن اسکلت شادروان سید جمال الدین در ایران و اصل جواباً زحمت افزا میشود که وزارت امور خارجه بمحض اطلاع اقدامات لازم در طهران و استانبول بعمل آورد که اسکلت بکابل حمل نگردد ولی معلوم گردید که اسکلت فقید سعید در ۲۴/۹/۱۳۲۳ باظیاره از بصره بکابل حمل گردیده است. وزیر امور خارجه رونوشت برابر اصل است. رئیس اداره دبیرخانه مجلس شورای ملی - امضاء

شماره ۱۵۷۶۶ مورخه ۲۳/۱۲/۱۶

آقای ابوالحسن جمالی اسدآبادی - راجع بموضوع حمل جنازه مرحوم آقا سید جمال الدین اسدآبادی بافغانستان شرحیکه نوشته بودید بوسیله آقای مخبر فرهمند نماینده محترم مجلس واصل شد بامر ریاست محترم مجلس در اینخصوص شرح مناسبی بوزارت امور خارجه نوشته شده بود اینک رونوشت پاسخی که رسیده است جهت اطلاع شما لفارسال میشود. (۱) رئیس اداره دبیرخانه مجلس شورای ملی

۱- عین نوشته های فوق در نزد نگارنده موجود است

رو نوشت نامه جناب آقای مخبر فرهمند نماینده مجلس شورای ملی
بجناب سید شفیق امام جمعه اسد آباد ۱۳۵۷

قربانت شوم. بعد عرض سلام امیدوارم وجود مسعود را کسالتی
نباشد مرقومه مشروح را جمع مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی رسید
و تسلیم اداره مربوطه مجلس شد و رسید آن لفاً ارسال میشود برای
اطلاع خاطر محترم عرض میکنم بنده بعد از اینکه اطلاع حاصل کردم
که جسد مرحوم سید حمل بغداد شده فوراً مراسله بریاست وزراء نوشته
و خاطر ایشانرا مستحضر ضمناً هم نوشتم بستگان مرحوم سید تلگرافاً
و کتباً تقاضای جلوگیری و اقدام لازم را دارند، در جلسه مجلس هم
یادداشتی با آقای انتظام وزیر خارجه نوشتم جوابی در حاشیه آن نوشته اند
که لفاً برای اطلاع ارسال میدارم حضوراً هم با مردود نامبرده مذاکره کردم
معلوم شد اقداماتی هم کرده اند در این ضمن تلگرافی از همدان بامضای
عده از اهالی آنجا رسید که همانرا وسیله مذاکره در مجلس قرار داده
تقاضای و نگرانی اهالی ایران و خصوصاً بستگان سید را در حضور هیئت
دولت بعرض مجلس رساندم که شاید خلاصه آنرا در جراید ملاحظه
فرموده باشید متأسفانه بعد از دو روز اطلاع حاصل شد که جنازه را باطیاره
حمل کرده اند در هر حال مطالب آنچه لازم بوده گفته و نوشته و مذاکره
شده اما آقایان جمالی ها مستقیماً تلگرافی بمقام نخست وزیری و بعضی
جراید مخبره نموده در هر حال امری واقع شده و مردمان بزرگ هم در
هر جامد فون باشند سلیت شان از بین نمیرود. ۲۲ ر ۱۰ ر ۲۳ مخبر فرهمند
نگارنده از اظهار این بیان قصد آنرا ندارد و نمیتواند تعصب

۱- اصل این نامه در نزد نگارنده موجود است

خشک به خرج داده و منسوب بودن باسید را برای خود و فامیل خود شأن و افتخار قرار دهد چون عقلاء و ارباب دانش میدانند باستناد آیات قرآن مجید و احادیث نبوی امتیازات و مباحات بشر در خور کسانی است که به پرعیز کار و درست گردانیده و بفضائل معنوی و اخلاقی آراسته و بزیور علم و کمال متصف باشند.

اما با این وصف از اظهار این حقیقت نمیتوان صرف نظر نمود زیرا جای دارد که ایران و ایرانیان برخود ببالند که روزگار در این کشور کهن سال شاهنشاهی چنین را دمردان و نوابغ کم نظیر را بوجود آورده و در دامن خویش پرورش داده که شهرت جهانی احراز نموده و مایه افتخار ایران و ایرانیان گشته اند.

زنده و جاوید ماند هر که نکونام زیست

کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

همدان. دوم تیر ماه ۱۳۳۵ شمسی مطابق ۱۴ ذی القعدة ۱۳۷۵ قمری

صفات الله جمالی اسد آبادی

دانشمند محترم آقای مدرسی سدهی در تألیف کتاب (زندگانی

فلسفی و اجتماعی سید جمال الدین) راجع به شخصیت و عظمت مقام سید حق

سخن را اداء و خدمت شایان توجهی بتاریخ عالم اسلام نموده اند لیکن

جای بسی تأسف است که بدون تحقیق و تتبع سید را که با هزاران مدارک

زنده و موجود ایرانی بودن این مرد بزرگ که مایه افتخار ایرانیان است ثابت

و مسلم و معزز است، او را افغانی خوانده و اکثر مطالبی را که از روزنامه

العروة الوثقی منطبعة پاریس اقتباس نموده نامی از منابع و مأخذ او نبرده است

شنیدنی های من

از کسانیکه افتخار مصاحبت و مجالست سید را در طهران داشته اند پدرنگارنده گفت موقعیکه در طهران افتخار خدمتگزاری سید را داشتم از حضورش تقاضا کردم مرا بندی دهد که خیر دنیا و آخرت در آن مترتب باشد.

سید گفت: ۱- هرگاه عزیزی از تو فوت شد صبر کن و شکیبائی پیشه نما.

۲- قرآن را بتدبر و تفکر بخوان و بر احکامش عمل کن.

مطلب سوم از نظر نگارنده محو شده.

پدر نگارنده گفت جمعی در حضور سید بودند و سید داشت از خاطرات ایام طفولیت خود برای آنان تعریف میکرد رشته کلام باینجا رسید که هنوز درست قادر بحرکت و راه رفتن نبودم بنا بمعمول ولایت آلتی از چوب برای من ساخته بودند که در دست میگرفتم و بمدد آن کم کم راه میرفتم زیر دالان منزل ما در اسد آباد قدری ارتفاع داشت که من باین آلت و دستگیره بسختی از آن میتوانستم عبور کنم همینکه بآن نقطه رسیدم و بزحمت میخواستم از آنجا بیالا بروم مادر این (اشاره پدر نگارنده مینماید) که حافظ من بود نهیبی بمن زد که هنوز اثر آن صدا

در گوش من باقی ست .

پدرنگارنده نقل کرد ایام عید نوروز از طبقه علماء و اعیان و فضلاء و اصناف دسته دسته از هر صنف و طبقه از سید دیدن مینمودند. عده ای از کلیمیان در روزیکه بارندگی بود بعزم ملاقات سید وارد حصار شدند یکی از مستخدمین مرحوم حاجی محمد حسن امین الضرب مانع از ورودشان میشود سید اطلاع حاصل کرده مستخدم را منع و اجازه ورود بکلیمیان داده وارد میشوند سید با خوشروئی و مهربانی از آنان پذیرائی کرده بعد از صرف چای و شیرینی بادلایل و برهان علمی و مذهبی باستناد آیات توراته بدین مبین اسلام دعوتشان نموده یکی از کلیمیان در جواب سید میگوید اگر مسلمانی این است که شما دارید پس وای بحال ما که تاکنون از این سعادت عظمی محروم مانده و اگر آن است که دیگران دارند که نگفته میدانید ، بعد از این مذاکرات سید گفت میخواهم امروز برسم ولایت خود (اسد آباد) باشما رفتار کنم دستمال آنها را گرفته بادت خود پراز شیرینی و آجیل نموده بآنان داده و کلیمیان از اخلاق و رفتار سید تشکر نموده با خوشنودی از مجلس خارج شدند .

پدرنگارنده گفت در سفر دوم که سید بطهران ورود نمود موقعیکه خدمتش رسیدم ضمن تفقد و پرسش از خویش و تبار و اطلاع از فوت پدر (سید صفدر) که جنازه اش را امانت گذاشته اند ظاهراً این عمل در نظرش پسندیده نیامد و گفت هر جا اجل شخص رسید خوب است در همانجا بجاخاک سپرده شود .

مرحوم حاجی سیدهادی روح القدس که از اجله علماء اسدآباد است گفت در سفر اول ۱۳۰۴ که سید بطهران آمد در طهران بودم غالباً خدمتش

میرسیدم و از محضرش استفاده مینمودم در اوقات مناسب چند غزل از اشعار خود را که تا آن زمان هاشمی تخلص میکردم برای او خواندم مورد پسندش واقع گردید و بسیار تحسین نمود بمن گفت باین ذوق و استعداد حریف است در اسد آباد عمر خود را صرف کنی بیابرا در روحانی من باش هر جا رفتم ترا با خود ببرم گفتم قبول میکنم بشرط آنکه از دینم کارت نباشد گفت دیگر رفاقت ما باهم نخواهد شد زیرا تو در زمان طفولیت بامن گردو بازی کرده ای از اینجهت بمن ایمان نخواهی آورد.

در همین موقع بود که سید کتاب تفسیر صافی را بوسیله حاجی سید هادی بجهت پدرش فرستاده است.

حاجی سید هادی گفت: سید کتابی بنام الحقایق در احکام دین و مذهب مبنی بر دعوی خویش تألیف کرده بود که اختصاص به پیروان خاص او داشت نگارنده از پدرم که مدتها در خدمت سید بوده اینمطلب را شنیده ام نه از دیگران که در طهران و جاهای دیگر با سید مصاحب بوده اند.

حاجی سید هادی اسدآبادی میگفت چند نفر از هندیان در طهران بمنزل سید وارد شدند سید با آنها بزبان هندی تکلم و گفتگو کرده در موقع رفتن مبلغی هم پول بآنها داد ضمن این بیان در باره مقام سید چنین اظهار مینمودند بعد از ذوات مقدسه انبیاء و معصومین تا کنون وجودی باین کاملی قدم بعرضه عالم ننهاده.

مرحوم سید شفیع امام جمعه از سادات جلیل القدر اسدآباد گفت در سفر اول که سید بطهران وارد شد جمعی از سادات و اقوام سید نامه ای بسید نوشته تقاضا کردند برای دیدار و ملاقاتش طهران بروند جوابی بدین مضمون بآنان نوشته بود، فعلا نه صلاح شماست که برای دیدار من بطهران

بیایید و نه مصلحت من است که این اجازه را بشما بدهم صبر کنید در
موقع مناسب شمارا میطلبم .

بدر نکارنده گفت هر وقت مجلس سید از رفت و آمد اشخاص
خلوت میدید و سید تنها بود غالباً باین اشعار مترنم میگشت :

می صوفی افکن کججا میفروشد

که در تایم از دست زهد ریائی

خار ارچه جان بکاهد گل عذر آن بخواند

سهل است تلخی می در جنب ذوق مستی

آسمان رشك برد بهر زمینی که در او

يك دو کس بهر خدا یکنفسی بنشینند

من آن شوخ طناز را می شناسم

من آن مایه ناز را می شناسم

بگوش من آه دی آواز پسائی

من آن صاحب آواز را می شناسم

از صد سخن پیرم یک حرف مرایا داد است

ویران نشود عالم تا میکده آبك است

تادل که تواند برد تاجان که تواند داد

دل بردن و جان دادن این هر دو خدا داد است

نخستین باده کاندر جام کردند

ز چشم مست ساقی وام کردند

چو خود کردند سر خویشتن فاش

عراقی را چرا بدننام کردند

آثار سید

- ۱- کتاب مقالات جمالیه مشتمل بر چندین مقاله علمی، فلسفی، اخلاقی، اجتماعی. این کتاب در تاریخ ۱۳۱۲ باملحقاتی در مطبعه کلاله خاور طهران بهمت میرزا نصرالله خان جمالی چاپ و منتشر شده.
- ۲- کتاب شرح حال اکهوریان باشوکت و شان، این کتاب راسید جمال الدین ازبایس بجهة خواهرزاده خود میرزا شریف خان مستوفی فرستاده است.
- ۳- رساله نیچریه در رد مادیون و طبیعیون که تا بحال چندین مرتبه در ایران و هندوستان و خارجه بزبانهای مختلف طبع و انتشار یافته.
- ۴- تاریخ الافغان بزبان عربی که در مدت چهار سال توقف خود در افغانستان آنرا برای بیداری برادران افغانی تألیف نموده اند.
- ۱۸ شماره روزنامه عربی العروة الوثقی که در مدت سه سال توقف خود در پاریس ۱۳۰۱ بمعیت مفتی بزرگ دیار مصر شیخ محمد عبده آنرا تاسیس و مجانا بجهات شرقیه ارسال میداشته و مندرجات آن باعث هیجان و نهضت و بیداری ملل اسلامی گشته و بامجازات شدید و اقدامات عجیبی از ورود آن بممالك اسلامی جلو گیری بعمل آمده، انصافا میتوان گفت هیچیک از خطبه های خطبای اسلامی در قرن اخیر بقدر کلمات جذاب این

روزنامه در قلوب مسلمانان و بیداری امالی مشرق زمین تاثیر ننموده نخستین شماره آن در ۱۵ جمادی الاول ۱۳۰۱ هجری و آخرین شماره آن پنجشنبه ۲۶ ذی حجة الحرام ۱۳۰۱ .

(بطوریکه قبلا گفته شد پنج شماره از عین این روزنامه که سید از پاریس برای منسوبین خود در همان تاریخ باسد آباد فرستاده فعلا در نزد نگارنده موجود است)

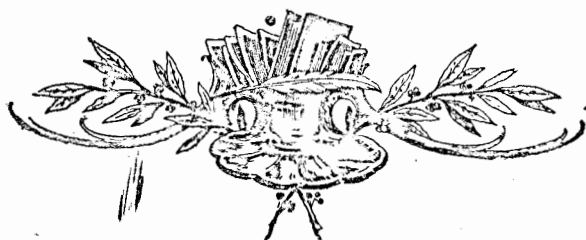
۵- روزنامه ضیاء الخافقین ، این روزنامه را سید پس از تبعید از ایران در لندن به همراهی دانشمند آزادی طلب ملکم خان اصفهانی تأسیس و منتشر نمود .

۶- کتاب خاطرات سید گرد آورده شینخ محمد علی مخزومی

۷- کتاب الوصیة السیاسیة الاسلامیة .

۸- کتاب الحقائق بقول مرحوم حاجی سید مهدی روح القدس

اسدآبادی .



اوصاف گزیده سید

چند جمله کوتاه و مفید از خاطرات علامه کبیر جمال الدین اسد آبادی همینکه سید جمال الدین را در سال ۱۲۹۶ هجری بجرم وطنخواهی و اصلاح طلبی از مصر تبعید کردند عده‌ای از دوستانش او را تا حدود کانال سوئز بدرقه کردند و هنگام وداع مبلغی پول بعنوان قرض باو اهداء نمودند هرچه خواهش کردند این هدیه را از آنان بپذیرد قبول نکرد و گفت احتیاج شما بیول از من بیشتر است شیر هر جابرو د شکارش را بدست میاورد .

حقایق بانبروی او هام از بین نمی‌رود ، هر کس بدون ارتکاب گناهی از ملوک بترسد او را بیچاره و بینوا بدانید ، اسراف در نیروی بدنی از اسراف در پول زیان آورتر است ، اجزاء پراکنده در اثر فشار و تضییق بیشتر بیکدیگر نزدیک میشوند ، بدترین اوقات وقتی است که جهال بر گوئی میکنند و عقلا ساکت‌اند در مشرق زمین ادباء تا زمانی که زنده‌اند در ردیف مردگان محسوب میشوند و همینکه از میان رفتند زنده دیگرند. زنجیر و قیدی که بر بدن انسان میزنند از قیدی که بر عقول و افکار میزنند سبکتر است ، درخت محکم و قوی دیرتر میوه میدهد ، لغت عربی را بدوی‌ها در بیابانها توسعه دادند ولی شهری‌ها آنرا در شهر محصور و

محدود نمودند ، ممکن است در جوانی دانشمند شد ولی تجربه جز در پیری بدست نیاید - تمام شرقیان از ترس بینوائی بی چیز هستند و از ترس مرگ در حال مرگ میباشند، ای درویش فانی از چه می اندیشی برونه از سلطان بترس نه از شیطان .

در موقعیکه این شعر را میسروده «خارارچه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد- سهل است تلخی می درجنب ذوق مستی» در ضمن توضیح و تفسیر میگفته است عمرم دراز بوده یا کوتاه این هر دو برای من یکی است بشرطیکه نائل بمقصد آیم و آنگاه بگویم فزت برب الکعبه

بارها میگفته دو نوع فلسفه در دنیا هست یکی آنکه هیچ چیز در دنیا مال ما نیست و قناعت بیک خرقة و یک لقمه باید کرد و دیگر آنکه همه چیزهای خوب و مرغوب دنیا مال ماست و باید مال ما باشد این دومی خوب است و این دومی را باید شعار خود ساخت نه اولی را که به بشیزی نمی ارزد، در باره دنیا همواره گفته است الدنیالعب، هر که برد برد و هر که باخت باخت ، هر وقت صحبتی از باب و بابی نزد او میکردند گفته است چه خدمتی بمسلمانان نموده اند جز اینکه قرآن را مبدل به بیان کنند و مکه را بعکس این را در حقیقت نمیتوان اصلاح نامید مسلمانان احتیاج بدین تازه دیگر ندارند ، سید بایرانی ها خیلی امیدوار بوده و میگفته است دیر بیدار می شوند ولی همینکه بیدار شدند تندمیروند و از همه جلو می افتند .

می فرمود : ایران مرکز اسلام است جمساً شایستگی سیادت را دارد .

هر کس از دین سید سؤال مینموده میگفته مسلمانم ، روزی در

مجلس یکی از علمای تسمن صاحب مجلس از سید پرسیده بود که درجه عقیده میباشی؟ فرموده بودم مسلمانم. صاحب مجلس دوباره پرسیده بود از کدام طریقت؟ سید فرموده بود کسی را بزرگتر از خود نمیدانم که طریقت او را قبول کنم، سید بدبختی و ذلت اسلام را از سلاطین استبداد و علماء سوء میدانست و میفرمود این دو طبقه دین را بر صلاح خود ساخته‌اند و فرسخ‌ها از اسلام دور افتاده‌اند بجای اینکه دین را با عقل و منطق مطابقت بدهند عقل و منطق را میخوانند باین ساخته خودشان مطابقت بدهند این است که دائماً در جدالند باید بدانند تادین را لباس علم نبوشانند در مجمع اهل علم و تمدن حق حضور ندارند. سید غالباً بطور خیلی ساده بخواص نزدیک خود میگفته اگر ناصرالدین شاه به نصایح من گوش شنوا میداد من او را شخص شرق و شاهنشاه آسیا مینمودم ولی با شخصی که زندگانی را فقط برای حصول شهوات نفسانی بخواهد و سلطنت را برای زورگوئی بر عایای عاجز و بیگناه و جاه‌لال و حشمت و دستگاه را برای نمایش بزنها و خواه‌سرایان اندرون بخواهد چه میشود گفت و از او چه امیدی میتوان داشت سید بعقیده داروین که طرفدار (فلسفه تنازع بقاء) بود میخندید و این نظریه را ریشه‌خند میکرد و میگفت: بقائی که مطلوب خاطر همه متفکرین و عقلاست فناپذیر نیست و هیچ‌گونه نزاعی ندارد بلکه چیزیکه مورد تنازع است فناپذیر میباشد زیرا نزاع کننده و مورد نزاع و طرف نزاع همه فانی میشوند و مقدرات همه یکسان است پس باین دلیل بهتر این است که فلسفه داروین را تنازع فنا بنامیم، نه تنازع بقاء، اشخاصی در این زمینه بر مرحوم سید خرده گرفتند و گفتند آیا عقیده دارید که جهان تمدن همه و همه در این نظریه بخطا رفته‌اند؟ پاسخ داد: جهان تمدن چیست - آیا غیر از شهرهای بزرگ و بناهای مرتفع

و قصور مجلل و باشکوه و کارخانه‌های عظیمی که پنبه و ابریشم را با رنگهای گوناگون بصورت پارچه بیرون میدهند و غیر از معادن و کارخانه‌های مختلف و احتکار سرمایه‌داران سرمایه‌گزاران و غیر از اختراع توپ‌های مهیب و بمب ، و کشتی‌های مخرب و سایر ابزارهای که برای آدم کشی بوجود آورده‌اند چیز دیگری است و آیا ملل راقیه و متمدن امروز جز بد داشتن این اشیاء به چیز دیگری افتخار دارند آیا در غیر این مورد مسابقه‌ای گذاشته‌اند؟ در این صورت اگر همه اختراعات و اکتشافات و همه مصالح و منافع حاصله آنرا در يك کفه بگذاریم و جنگها و مصائب و عواقب شوم و نتایج حاصله آنرا در کفه‌ای دیگر قطعاً کفه سنگین تر همانی خواهد بود که وسائل تخریب در آن گذاشته شده است - در این صورت چنین ترقی و دانش و تمدنی جز انحطاط و مصیبت چه معنی ر نمری دارد و البته چنین دستگامی جز جهل و وحشیگری صرف نتیجه و بهره‌ای نخواهد داشت و یا مجهز شدن باین نوع وسائل مخرب، انسان بیچاره بعالم حیوانیت سوق داده خواهد شد ، آیا هیچوقت شنیده‌اید سیصد هزار افعی در مقابل سیصد هزار افعی دیگر صف آرائی کنند و نیش خودشان را ببدن یکدیگر فرو برند و یکدیگر را بکشند - یا اینکه هرگز دیده‌اید شیرها با یکدیگر بستیز برخیزند و خون یکدیگر را بریزند و گوشت‌شان را بخورند در اینصورت تصدیق خواهید کرد که آنچه فعلاً جهان دارد و در صدد افزون کردن آن است مدنیت و علم نیست بلکه جهل است و تو وحش

سلطان عبدالحمید منصب شیخ الاسلامی را بهرحوم سید عرضه داشت ولیکن سید پذیرفت زیرا معتقد بود اظهار میکرد که این مقام

ارزشی ندارد مگر اینکه بوسیله آن نظام اجتماع را بتوان تغییر داد و در سایه این عنوان اصلاحاتی بعمل آورد بهمین مناسبت میفرمود وظیفه مردم عالم این نیست که دارای منصب معین و حقوق خاصی باشد بلکه وظیفه عالم ارشاد تعلیم صحیح است و مقام او اقتضاء بلکه الزام دارد باینکه علوم مفیده را خوب بیاموزد و علم را با عمل نیک مقرون گرداند

سید هر وقت میخواست سوگندی یاد کند میفرمود بعزت حق و بسر عدالت. افتخار کردن بگفتار خالی در مقابل عمل دیگران باطل و ضایع است.

من بهر کجای دنیا که رفتم آوازی در آنجا فکندم و جنبشی باطل آنجا دادم.

کسانی که کمتر احتیاج دارند بی پروا هستند، هر مسلمانی بیمار است و درمانش در قرآن است.

هر ملتی که زبان خود را فراموش کند تاریخ خود را گم کرده و عظمت خود را از دست داده است.

دیانت اسلامی مصالح بندگان خدا را در دنیا و آخرت تضمین می کند.

تا زمانی که احکام قرآن در جامعه مسلمانان حکمفرماست و بدستورات آن کار میکنند روزگار نمیتواند جامعه مسلمانان را دچار خواری و زبونی سازد، بزرگواری در عزت نفس است.

نسبش که به حضرت محمد صلی الله علیه و آله میرسد فخر و مباهات مینمود با آنکه از خاندان اهل بیت بود برای خود مزیت و مقامی قائل نبود میگفت بزرگواری از آن پروردگار جهان است.

نیروی فضل و کمال و وسعت ذهن و توانائی که خداوند باو بخشیده
بود در کمتر کس یافت میشد و میتوان گفت پس از پیغمبران اینموهبت الهی
به کمتر مرد الهی داده شده است .

در عقیده مقلد نبود اهتمام شدیدی باداء فرائض مذهبی داشت و
اصول و فروع مذهبی را نگاهداری میکرد و در حمیت دین اسلام بی
مانند بود .

انگلیس برای رفع غائله مهدی متهمدی و جلب موافقت سید پادشاهی
سودان را بساو واگذار کرد سید بر آشفت و گفت مگر سودانرا مالک
شده اید که میخواهید مرا پادشاه آن کنید مصر از آن مصریان و سودان جزء
لاینفک آن است و صاحبش خلیفه عثمانی است که هنوز زنده است هر گاه
بریطانیا خواستار اصلاحات است خوب است توجهی بایرلند نماید زیرا
آنان بشما از دیگران نزدیکتر هستند .



نقل از شماره ۷۶۶ سال پانزدهم اول دیماه ۱۳۳۶

قسمتی از مقاله جمعیت دارالتقريب اسلامي

کار سید جمال الدین اسدآبادی بهترین نمونه و دلیل است، این سید بزرگوار که رهبر اتحاد اسلام بود و امروز جمعیت دارالتقريب همان فکر عاقلانه را دنبال میکند چون میدید سنی ها اینقدر نسبت بشیعه بدبین هستند در عثمانی و مصر خود را از افغانستان که اکثر مردمش سنی هستند معرفی نمود و تظاهر به تسنن کرد شاید بتواند هدف خود را که متحد و نیرومند ساختن جامعه اسلامی و بیدار کردن آنها از خواب غفلت است عملی سازد و میدانست که اگر بفهمند شیعه است و عجم یعنی اهل (ایران) است حاضر نیستند یک دقیقه حرف او را گوش کنند.

چند نامه از دانشمندان معاصر و مطلع در حالات سید

بقلم مرحوم میرور دانشمند بیدار و آزادخواه میرزا صادق
بروجردی که مدت سه سال عمر خود را در خدمت سید
بسر برده است

۱- نور چشم عزیزمیرزا صفات الله خان حفظه الله تعالی. فیلسوف اعظم
و استاد بزرگ اهالی مشرق زمین سید جلیل القدر اسدآبادی نور الله



مرحوم میرزا صادق بروجردی پدر ارجمند آقای
دکتر مهران وزیر فرهنگ

مضجعہ الشریف و طاب اللہ رحمہ العالی مثل جد بزرگوارش برای پیشرفت
همان مقصود مقدس سالها زحمت کشید و عبد الحمید پادشاه عثمانی را که
سابقہ مفصل باهم داشتند حاضر نمود کہ با پادشاه ایران و امیر افغانستان

که دولت اسلامی بودند هر سه را کاملاً متفق و متحد نموده اهل سنت و جماعت هم مذهب جعفری شیعه را بر سمیت مذهبی بشناسند و علمای شیعه هم امر کنند بخلفای ثلاثه توهین نکنند، سید مرحوم مدتها با علمای نجف اشرف و اصفهان و غیره بار سال مرسل مکاتبات شروع نمود و با دلیل و برهان ثابت کرد که مخالفت شیعه و سنی حرام و موافقت آنها که احصائیة فریقین بششصدالی هفتصد کرو و بالغ میشود واجب فوری حتمی است و قتی بعضی از علماء راقانع کرد و سند موفقیّت گرفت و بعبد الحمید ارائه داد آن پادشاه بزرگ استبدادی که اول اروپا واقع شده بود از کثرت وجد و سرور پیشانی سید مرحوم را بوسید و گفت روح عالم اسلام را شاد و از خود راضی کردی. غرض نوشتن خدمات سید نبود بعلمت اینکه کتابهایی در این باب لازم است که مختصری از شرح خدمات آن رادمرد بزرگ برشته تحریر آید، آن شخص عالیقدر که سلسله جنبان ترقی مشرق زمینها بود اگر شهید نمیشد شرق را از غرب بیشتر ترقی میداد. ای کسانی که میوه همان درخت برومند هستید اگر مثل آن مرحوم نمیتوانید خدمت بایرانیت و اسلامیت بنمائید بمعارف اسد آباد بهر وسیله ممکن است مدد نمائید خودتان هم از استفاده علمی غفلت نکنید هر کس بهر اندازه میتواند میبایست بملک و ملت خدمت کند من نمیگویم شما کارهای سید را بکنید میگویم خدا را از روی دانش و معرفت بشناسید و عبادت کنید بایندگان او شفقت و مهربانی داشته باشید دنیا را آباد کنید و لو بکاشتن یکدرخت باشد حقایق را بگوئید و تترسید، حضرت امیر علیه السلام میفرماید احفظ الله يحفظك، حدیث دیگری است: من كان لله كان الله له. آن خدائی که تمام موجودات را آفریده است از تمام مخلوق خود باخبر است و همه را پاداش عمل مكافات

یا مجازات خواهد داد، تأثیری هم در طبیعت قرار داده است که ممکن نیست کسی به مورچه‌ای مدد کند و طبیعت با و مدد ننماید. طولی نخواهد کشید که از ثبت اسناد بطرف کرمانشاهان از راه اسد آباد عزیمت خواهند نمود. هر کس در منزل سید است از طرف من آنرا ببوسید و ببویید.

صادق بروجردی

۲- نور چشم ما. روح مقدس سید بزرگوار از مسقط الرأس آن مرحوم که تربت شریف اسد آباد است خوشنود نمایند که از عالم قدس بشما دعا کند معارف آن قصبه را بهر اندازه میسر است منبسط نمایند مردم را به حقایق دین مبین اسلام که بهترین ادیان است با خبر کنید که خود عند الله و عند الخلق مسئول و معاقب نباشید اگر ایران بماند و دست ظالم اجنبیان از روی سینه نحیف این مریض محض بر داشته شود فقط و فقط در سایه علم و عمل خواهد بود و علم منحصر بمسائل شرعیه فقهیه نیست هر چیز را که انسان نمیداند و بعد بداند علم است اطفال امروزه ایران آباء فردای مملکت اند آنها را در هد علم و عمل پرورش دهید همان بچه دهاتی بی علم ممکن است در سایه علم و عمل نادر زمان گردد از مزایای علم و عمل بی بهره نماند سعی جمیل خود را برای اولادهای صالح ایرانی مبذول دارید منتظر نباشید دیگران بیایند برای شما ارائه طریق کنند بلکه همت عالی خود را چنان کنید که اعمال شما سرمشق دیگران باشد.

لیس للانسان الاماسعی
صادق بروجردی «۱۳۱۵»

۳- فرزند عزیزم آقای میرزا صفات الله خان اسد آبادی دامت تاییداته و زادت توفیقاته. این نوشته مرا نگاهدار و گاهی بخوان، کلمات مرا که غالباً زلب گهربار استاد المتأخرین و سید المحققین افته خا ایرانیان

شخص اول قرن بیستم سید جلیل القدر اسد آبادی معروف بسید جمال الدین افغانی طاب رحمه الشریف شنیده ام بعضی از آنها را در ضمن نگارش خود اشاره مینمایم که بخوانی و عمل کنی و بمادون خود بیاموزانی - طولی نخواهد کشید که این بیمقدار هم خدمت استاد خود سید بزرگوار شرفیاب و از تشویش ایران و ایرانیان خلاص خواهم گردید - باید آگاه باشید روح ما اعمال شمارانگران و اصلاحات را محمل توجه بازماندگان خواهد دانست - ایران را چنان نگاه دارید که روح پرمالات ما بشما جوانانی که بالنسبه بعوام الناس تربیت شده هستید لغت بنمایید بلکه کاری بکنید دعای رفته ها بدرقه راهنمان باشد میبایست اولین نقطه نظر تان ترقی و سعادت ملک و ملت باشد چه آنکه هر مملکت و ملتی محل نفوذ و استیلاى اجانب شد آثار مذهبی آن نیز مشرف بانحطاط بالاخره منتهی باضمحلال خواهد گردید .

استقلال و ارتقاء مذهب فرع استقلال و ارتقاء مملکت است و مملکت را فقط درسایه دانش ملت میتوان مترقی نمود ایران نیم مرده را بمعارف زنده کنید - چون استاد گرامی من در کلمات و نوشتجاتم تأثیر قرار داده و جوه اعیان و دانشمندان و ترقی خواهان اسد آباد را دعوت نموده سلام خالصانه عاجزانۀ چاکرانه صادقانه را بهمگی تقدیم و مشروحہ مرا در حضور عموم قرائت نموده بامعاونت قاطبہ امالی سعی جمیل در امور معارف و بسط و توسعه مدارس ذکر بنمائید چندی نخواهد گذشت که محصلین از فوائد و افتخارات علم و عمل بهره مند و تاسیس مدرسه انان را واجب میشمارند .

ما بر حسب ادای فریضه اسلامی بافدا کاریهای گرانبهای فوق العاده

قیمتی ملک و ملت را از فشار خود سری درباریان سابق که ایران را از تمام ممالک دنیا پست تر کرده بودند بیرون آورده بدست جوانان تحصیل کرده حالیه که اولادهای نوعی و شخصی ما هستند میسپاریم و اول وصیت ما با آنها سعی در توسعه و استحكام علم و عمل است و آنهم بتدریج صورت پذیر خواهد بود چیزیکه بدرجه قصوی برای عموم ترقی خواهان لازم است بیرون کردن یاس و ناامیدی و آوردن علم و دانشمندی است - ضعف علمی و ادبی سابق دول مترقی عالیه دنیا از امر و زوّه ایرانیان خیلی زیادتر بوده است سعی کردند تا در سایه علم و دانش باین مقام عالی نائل گردیدند .

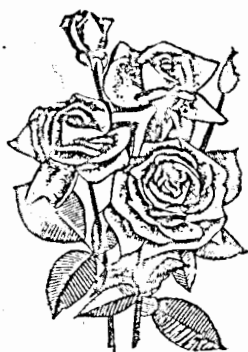
لیس للانسان الاما سعی. صفات الله جان البته میدانید بقاعده الاسماء تنزل من السماء افعال حسنه و صفات پسندیده شما میبایست شایان تقدیر بلکه معرض تقلید دیگران باشد سلسله جلیله سید عالیقدر خیلی لازم است نام تاریخی برای خود بگذارند چنانکه بزرگ آنها گذاشت - مقدمه اقتضایات و تهیه لوازمات سعی و عمل است در سایه سعی و عمل میتوانید سید جمال الدین اسد آبادی باشید وقتی بتاریخ مراجعه میکنید بخوبی ملتفت میشوید چه اشخاص گمنامی نام خود را با خطوط خیلی روشن و بادوام در صفحه تاریخ روزگار ثبت نموده اند - عمر چند روزه دنیا اعم از اینکه غنی یا فقیر باشید اهمیتی نخواهد داشت مثل اینکه روزگار امر و زوّه حقیر در طهران و کرمانشاهان بقدری نامساعد است که نتوانستیم از شما پذیرائی کنم و از وجودتان استفاده نمایم .

در این سفر اخیر چهارده ماده است دولت مرا بریاست محکمه تجارت کرمانشاهان انتخاب و منصوب نموده اعزام داشته است نظر باینکه عموم را بحقوق ملی آشنا کنیم و عوام را نصیحت نمایم قبول کرده بامخرج خود

برای اجرای ماموریت آمده‌ام در این مدت چهارده شاهی از طرف دولت
 به حقیر نرسیده و تمام را بقرض زندگانی خود را اداره کرده‌ام در طهران هم
 اولادهای عالم صالح عزیزم بهمین منوال گرفتار و بکرایه نشینی خانه مردم
 امرار وقت مینمایند این سختی‌ها را مانع اجرای مقصود ندانسته شرط
 ایفای وظیفه را ماکول و ملبوس ندانسته و نخواهم دانست خیلی مشغوفم
 زیر زنجیر هم ایفای وظیفه نموده حقایق را آشکار کرده هر شهری هم رفته‌ام
 بقدر عوامی خود هدایت براه اصلاحات نموده بسیار مؤثر واقع شده
 است، هم الرجال تعلق الجبال را در نظر گرفته گفتنیها را گفته و نوشتنی‌ها
 را نوشته‌ام اولین چیز را که تصدیق نموده و بدیگران هم توصیه میکنم
 نادانی و بی‌علمی خود ماست چه آنکه هر ملتی این نکته مهم را درك کرد
 اول دانائی و ترقی خواهد بود.

اگر ایران دارای اشخاص عالم لایق بود حال او اینطور رقت آور
 نبود پس باید بگوئیم عالم نیستیم و چیزی نمیدانیم بدیهی است برای اشخاصیکه
 مصداق ولقد کرما بنی آدم هستند جهالت و نادانی تشنگ بزرگی است و
 میبایست تحصیل نام کرد - خیال دارم اگر عمری باشد اوایل برج حوت از
 خاك مقدس اسد آباد عبور کرده بعد از بوسه دادن بآن تربت پاکیزه که
 مولد صدف دریای معرفت بوده است بطرف طهران رهسپار شاید از طهران
 هم با عزیزان خودم بخراسان و آستان اقدس رضوی اگر عمر را بقیه باشد
 در آنجا صرف نمایم العبدیدبر والله یقدر، امیدوارم ایران را سعادت مند
 بینم، بعد مردن برایم گواراست - نه ساعت از شب میگذرد که این
 وصیت نامه و شرح حال را بشما که حائز ترقی خواهید گشت مینویسم و باز
 هم بنشر معارف که نگاهدازنده مملکت و دین اسلام است زائد اعلی ماسبق

توصیه میکنم هیچوقت طرفدار اجانب نباشید مظلومان و زحمت کشان را حمایت نمائید اهل منبر را چنانکه در صدر اسلام معمول بوده است بنصیحت نمودن افراد در نشر معارف و تذکرا امور اجتماعی و تهیه کار معاش و ادار کنید، من لامعاش له لامعاده. امیدوارم همینطور یکی که بنده یک اندازه اخلاق اهل کرمانشاهان را تغییر داده ام شما هم موفق شده و از ارائه طریق خودداری ننمائید و من احیایا فکانما احیا الناس جميعاً
 ۲۳ برج دلو ۱۳۰۰ از کرمانشاهان باسد آباد ۱۴ جمادی الاخر ۱۳۴۰ هجری.



سید جمال الدین اسدآبادی در بغداد

چندی پیش تحت عنوان تبعید يك انقلابی مقاله‌ای در ترقی هفتگی بنظر رسید این مقاله مربوط بتوقیف سید جمال الدین اسدآبادی در طهران در سفر دوم نامبرده بایران که منجر به تبعید او از مرز و بوم میهن شده است بود، و چون این تبعید بنابدستور میرزا علی اصغر امین السلطان (اتابک معروف) بنزدیکترین نقطه خارج از ایران یعنی خاک عراق و شهر بغداد که در آن موقع جزء ممالک عثمانی بود واقع شد و نگارنده بر اثر توقف چندین ساله در بغداد توانستم که از مطلعین آن صفحات مختصر اطلاعی از سرگذشت دردناک غم انگیز آن نابغه ایران و فیلسوف اسلام و سیاستمدار نامی شرق در بغداد و بصره حاصل کنم، لذا سزاوار دیدم که برای مزید اطلاع خوانندگان شمه از آنرا بنگارم ولی قبل از ورود باصل موضوع لازم میدانم توضیحاً دو نکته زیر را یادآور شوم.

اولاً - مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی همدانی نظر به برخی ملاحظات اساسی و مآل اندیشی‌های لازمی که برای پیشرفت مقاصد بلند و آرزوهای بزرگ خویش در نظر داشت و توقف چندساله او در افغانستان آن ملاحظات را که (در موقع مناسب بیان خواهد شد) تأیید و تقویت

مینمود صلاح چنان دید که خود را در همه جا به خصوصاً در هندوستان و مصر و حجاز و خاک عثمانی افغانی معرفی نماید، با وجودیکه آن بزرگوار عالیترین هدف خود را ایجاد وحدت دینی و اتحاد جامعه اسلامی قرار داده و روی همین امر مسلمین اقطار عالم را دعوت و تبلیغ مینموده با اینحال تمام همت و کوشش و جدیتش این بود که ایران را سرسلسله آمال خویش بشمارد و افتخار و نیکنامی ایجاد وحدت اسلام را بهمین عزیز خود اختصاص دهد و آنرا پیشقدم و پیشوای این نهضت بی نظیر که در آن تاریخ موجبات پیشرفت آن بیش از هر زمانی فراهم بود قرار دهد و چنانچه این امر صورت میگرفت و عالم اسلام از همان موقع که شصت هفتاد سال پیش باشد بیدار میشد و دست وحدت و یگانگی بهم میداد شاید بیشتر تبدلانی که در عالم واقع گردید روی نمیداد و اوضاع ممالک شرق و اسلام با آنچه که اکنون میبینیم تفاوت کلی داشت و این حقیقت را که سید آنچه را در اتحاد جامعه اسلامی همی جست عظمت و نیکنامی ایران را سر آغاز آن میخواست و سر آمد نتایج آن میشمرد.

از خلال گفته های خود آن بزرگوار که گاه گاه بطور خیلی ساده به خواص نزدیک خود بمیان می آورده بخوبی ظاهر میگردد. او غالباً می گفته «اگر ناصرالدین شاه بنصایح من گوش شنوایمیداد من او را شخص اول شرق و شاهنشاه آسیا مینمودم ولی باشخصی که زندگانی را فقط برای حصول مشتهیات نفسانی بخواهد و سلطنت را برای زور گوئی بر عیای عاجز و بیگناه و جاه و جلال و حشمت و دستگاہ را برای نمایش بزنها و خواجہ سربایان اندرون خود بخواهد چه میشود گفت و از او چه امیدی میتوان داشت.»

آری این گفته مسلم میدارد که هر چه سید در خاطر داشت و

آنچه آرزو مند بود و میخواست اول برای وطن خود بوده و این آرزوی صمیمانه را در همه جا چه در ایران و چه در فرنگستان هر وقت بناصر الدین شاه برخورد میکرد در کمال صراحت و بی پرده آشکار میساخت و با همه کس حتی با مقامات رسمی دولت عثمانی (ترکیه فعلی) که در آن تاریخ بلحاظ اختلاف مذهب با ایران و ایرانیان رقابت داشتند، میان میآورد و از این باک نداشت که مبادا علاقه پایران و دلبستگی بملت ایران که لازمه اش علاقه و دلبستگی به تشیع است با مرام اتحاد اسلامی او منافات داشته باشد - و عجب این است که بعد از همین مسافرت تبعیدی که هم اکنون در صدد بیان آن هستم و هر کس بجای او بود نباید اسمی از ایران بزبان بیاورد برستم پاشا سفیر کبیر دولت عثمانی در لندن گفت که من از اعلیحضرت سلطان که مرا مورد عطا و توفات و التفات ملوکانه خود قرار داده باریگر با ستامبول دعوت فرموده اند از صمیم قلب سپاسگزارم ولی شغل مهم من فعلا اصلاح امور ایران است که باید از فرصت توقف خود در لندن برای این امر استفاده نمایم - و نظائر این اظهارات را در موارد عدیده و مناسبت های مختلف بدوستان و شاگردان مصری خود نیز داشته - ولی بدبختانه همانطوریکه ایران نتوانسته است از مواهب سایر رجال و نوابغ سرزمین خود در تاریخ معاصر استفاده نماید و فعالیت های امیر کبیر، سپهسالار، امین الدوله، صبیح الدوله، در مقابل حوادث زمان نتیجه مطلوب را نداده همچنان نتوانست از افکار اصلاح جویانه و مقاصد عالیه فرزند ارجمند خود سید جمال الدین و دانشمند معاصر او ملک محمد خان ناظم الدوله فایده ای برگیرد و شالوده ای برای بنیاد آمال خویش طرح ریزی نماید، و در پرتو مساعی آن مردان کار دیده و فعال، ایرانی بوجود آید که با ژاپون در آسیا و آلمان در اروپا

همسری و برابری داشته باشد، چنانکه معلوم است سید جمال الدین بعد از مهاجرت از ایران به افغانستان و مسافرت از افغانستان به هندوستان و اروپا دو سفر بایران آمده بار اول بنابذعوت مرحوم ناصرالدین شاه بوده که از راه بوشهر و شیراز و اصفهان بطهران وارد گردید و قرار بود بمقام صدارت عظمی تعیین شود و قانون اساسی برای مملکت طرح ریزی نماید لیکن چندی نگذشت که درباریان و عوام فریبان که وجود و خیالات سید را منافعی مصالح شخصی خود دیدند خاطر شاه را چنان از سید مشوش نمودند که خودش حس نمود و از ناصرالدین شاه اجازه مسافرت طلبید و از راه روسیه باروپا عودت کرد، باردیگر که ملاقات او باناصرالدین شاه باز در مونیخ پایتخت باویر در آلمان دست داد باز هم که با اصرار شاه بایران آمد این بار هم بامخالفت روحانیون مخصوصا میرزای جلوه و مرحوم شریعتمدان که در مباحثات علمی مغلوب شده بودند و علی اصغر خان امین السلطان که مخالف و بلکه دشمن بی امان سید بود مواجه شد و بی آنکه مجال دهند از وجود ذیجودش بهره ای حاصل شود بشرحی که ذیالبیان خواهیم نمود از ایران تبعید گردید، حال برای اینکه عوامل اصلی تبعید سید بخوبی روشن گردد بهتر است که در این زمینه باطلاعاتی که از دوست صمیمی او حاجی سیاح رسیده است متوجه شویم.

حاجی سیاح میگوید، من توسط میرزا رضا بسید پیغام دادم که لدی الوزود برامین السلطان وارد شود و منزل خود را خانه امین السلطان قرار دهد تا اینکه امین السلطان نزد شاه از سید بدنگوید اما سید قبول نکرد و بر حاجی محمد حسن امین الضرب وارد گردید این دفعه مردم بیشتر دور سید را گرفتند، مجالس سری برپا شد و امین السلطان شاه را ترسانید که

عماً قریب حوزه سلطنت ایران را از هم خواهند پاشید۔ شاه ناچار به حاجی محمد حسن امین الضرب نوشت که عذر سید را بخواهد۔ امین الضرب بسید اطلاع داد۔ لذا سید قبل از دیدن دستخط شاه نقل مکان بزایه حضرت عبدالعظیم نمود و مدت هفت ماه و چند روز در زایه مقدسه بدعوت خلق اشتغال داشت و مفاسد سلطنت استبدادی را بگوش مردم رسانید و مردم را به حقوق خودشان آگاه کرد و پیوسته میگفت (من با ظالم و مظلوم هر دو عداوت دارم ظالم را برای ظلمش دشمن دارم و مظلوم را برای اینکه قبول ظلم میکند و سبب جسارت و ظلم ظالم میشود)

باری امین السلطان که از نزدیک و دور مراقب و مواظب گفتار و کردار سید بود بواسیله گماشتگان و جاسوسهای خود کلمات و حتی نفس کشیدن او را میشمرد۔ و از این اظهارات دست آویز محکمی برای تفسیر و توجیه عداوت سید بشاه بدست آورد و صراحتاً لجه سید را در اصلاح طلبی که مضر بعوالم سلطنت مطلقه خاندان قاجار میدانست در هر فرصت و مناسبتی بشاه خاطر نشان مینمود تا بالاخره عرض کرد لابد قبله عالم عریض گستاخانه او را که در ابتدای ورود در اولین شرفیابی عرض کرد: (هر وقت این مار و عقربهایی که اطراف شما را فرا گرفته اند دور شوند در آن موقع داعی هم شروع بکار و مشغول خدمت خواهم شد) در نظر دارند، خلاصه باین دست آویزها و این پشت هم اندازیها کار خود را کرد و شاه را قریب داد و خاطر او را (مخصوصاً بعد از آنکه گزارشهای ساختگی عمال خود را دایر باینکه سید جمال الدین و دوستانش قصد بر هم زدن اساس سلطنت و تشکیل جمهوریت دارند بعرض رسانید) چنان مشوش ساخت که فرمان داد با سرعت وقت سید را از ایران تبعید نمایند۔ این فرمان که هدف دیرین

امین السلطان بود و تمامی قوای خود را صرف حصول آن میکرد سبب گردید که دیگر بسید امان ندهد و از مقام روحانی و حسب و نسب شریفه او گذشته حتی بر حال مرض ورنجوری او ترحم ننماید - فوراً پانصد نفر سوار به حضرت عبدالعظیم فرستاد و بر رئیس آنها دستور داد سید را در هر حالی که هست دستگیر کنند و باو اجازه هیچ کاری ندهند و هر که را نزد او دیدند توقیف نمایند و خود او را منفرداً بکرمانشاه تبعید کنند - باز در اینجابهتر بنظر میرسد که دنباله داستان را از باقی مانده گفتار مرحوم سید که همان حاجی سیاح سابق الذکر است شروع کنیم. نامبرده گفت: پانصد سوار مامور حرکت دادن سید شدند حالت مامورین در آن وقت معلوم بود که چگونه در خانه سید ریختند و بیچاره را که در حال مرض و در بستر افتاده بود کشیده فرصت ندادند که زیر جامه خود را بپوشد - باین حال مرض زنجیر بگردنش انداختند و او را سوار یابو کردند و چون از شدت مرض روی اسب خود داری نمیتوانست - لذا پاهایش را با طناب زیر شکم اسب بستند، و باین حال سید را روانه کرمانشاه کردند حاجی محمد حسن امین الضرب (۱) پول و لباس و لوازم سفر برایش روانه داشت و پولی

(۱) سید که از نوابغ روزگار و در روان شناسی ممتاز بوده از بداندیشی امین السلطان و وفاداری دوست واقعی خود مرحوم امین الضرب بخوبی آگاه بوده از اینجهت در هر دو سفری که بایران آمده در خانه مرحوم حاجی محمد حسن امین الضرب منزل نموده است، پدر نگارنده که در هر دو سفر سید بایران در تمام مدت اقامت سید در خدمتش بوده از جمله اوصافی که از مرحوم امین الضرب دیده بود چنین تعریف میکرد در ایام عاشورا که ذکر مصیبت خامس آل عبا را بر پامینمود هر شب عده بسیاری از مساکین را بشام دعوت مینمود و خودش با پای برهنه و خلوص نیت مشغول خدمت بود و پس از صرف شام بهر يك از مدعوین مبلغ یک تومان یا یک شوب قدك بدل میکرد.

هم برای رئیس سوارها فرستاد که باسید بدرفتاری نکنند - در آن موقع حسام الملك حکمران کرمانشاه بود از حاجی محمد حسن امین الضرب و سایر مریدان سید نامه‌ها و سفارش‌ها باو نوشته شد که جانب سید را مراعات نماید و در مواظبت او در بیخ نکند و همچنین به حاجی حسن آقا وکیل الدوله سفارش‌هایی رسید، حسام الملك اگر چه اذیتی بسید نکرد ولی او را از مراد و به مردم و مردم را از شرفیابی نزد او مانع شد - و داماد خود را افتخاراً نگهبان و مواظب زندان او قرار داد، لیکن وکیل الدوله بر عکس حکمران از سید کمال احترام و تجلیل را بعمل می‌آورد و کوشش کرد تا او را از محبس رهایی داد و بخانه برد و از دسته بندی‌هایی که بعضی ملانماها می‌خواستند بر ضد سید برپا کنند و هیاهو و نمایشات مفسده آمیزی در شهر بدهند جلوگیری کرد و سید را محترماً روانه بغداد ساخت - در این سفر هیچکس همراه سید نبوده است - در اوقاتی که سید در طهران توقف داشته یکی از نوکرهای آقا میرزا سید محمد طباطبائی که موسوم بابو تراب و برادر مشهدی علی نام خادم مدرسه چاله حصار بود مجذوب سید گردید و از مرحوم طباطبائی استدعا کرد که اجازه دهد در خدمت سید باشد ، این مرد خادم وفادار و امین سید بوده و تا آخر عمر در خدمتش بسر برده و چون از برکت مصاحبت سید خود او هم با اینکه عامی بود مظهر کمالات گردید در اسلامبول و مصر معروف بعارف افندی شد - حال معلوم نیست که آیا عارف افندی توانسته است در این سفر در عرض راه یاد کرمانشاه یا بغداد بآقای خود ملحق بشود یا خیر - و احتمال می‌دهند که عارف افندی توانسته باشد خود را از بیراهه در بصره خدمت سید برساند - حال پیش از اینکه از ورود سید ببغداد و ماجرای اموال او در آنجا گفتگو کنیم مناسب بلکه

لازم بنظر میرسد پاره‌ای از مندرجات نامه تاریخی سید را که از حضرت عبدالعظیم بن ناصرالدین شاه و نامه تاریخی دیگری که از محبس کرمانشاه بیکی از دوستان خیلی صمیمی خود نگاشته است برای مزید اطلاع درج نمائیم، اینک نامه سید بن ناصرالدین شاه.... «اعلیه حضرت اسلام پناه، درمونیک وقتیکه از شرف و عدا احترامات و اجازه مصاحبت موکب همایونی در زمره طرد بودند در همان محضر اسنی جناب امین السلطان وزیر اعظم چنان پسندیدند که این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولاً به (پطر سبورغ) رفته پس از انجام آنها بایران بیایم اعلیه حضرت شاهنشاه ادام الله بدعامة الممدن استعسان فرمودند و شب همان یوم الشرف پنج ساعت جناب وزیر اعظم باین عاجز مکالمه فرمودند -

خلاصه اش آنکه اولاً دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آن را حق نیست که ایشان را مورد عتاب و نشانه سهام نمایند و از در معادات و معانیت بر آیند چونکه ایشان یعنی جناب وزیر اعظم مالک و صاحب ملک نیستند و رتی و فتنی امور بقدرت ایشان نیست - دیگر آنکه مسئله (کارون و بانگ) و معادن قبل از ارتقاء ایشان بر تبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است) نهایت این است که اجراء آن از سوء بخت در زمان وزارت ایشان شده است» باری چون نامه مذکور مفصل و درج تمامی آن از گنجایش مقاله ما خارج است بذکر چند جمله بالا که نمونه‌ای از سبک فارسی نویسی آن بزرگوار است اکتفا و باقی مندرجات نامه را بطور خلاصه مینگاریم .

سید میگوید به پطر سبورغ رفتم بارئیس الوزرای روسیه مسیو کیرس و وزیر خارجه آن ویلنکالی و مستشار او زینودیب بکمک یکمده از بزرگان آن کشور از قبیل آ بود چیف و جنرال ریختر و جنرال آغانیف و مادام

نوریکف از بانوهای دانشمند و معروف میباشد توانستم مذاکره نمایم -
اولاً با ولیای دولت امپراطوری خاطر نشان و بخوبی ثابت و مدلل
ساختم که مسالمت و بلکه همراهی روسیه از ایران و طرفداری از قدرت
و استقلال آن برای خود روسیه و مقاصد سیاسی او در شرق مفید و بلکه
لازم است .

ثانیاً در نتیجه مذاکرات طولانی و ملاقاتهای عدیده موفق شدم که
ذهن اولیای دولت روس را دربارهٔ صدراعظم که بدین شده بودند از هر حیث
بالک نموده و قبول کنند که ایشان حسن نیت کامل دارند .

ثالثاً بالاستعانت رجال و همراهی کاملی که رئیس الوزراء و وزیر امور
خارجیه روسیه در بارهٔ بخرج دادند موفق شدم که قضایای کارون و
بانک و معادن را طوری تمام کنم که اصلاً اثر و برخوردی ب سیاست موازنه
دو جانبه نداشته باشد .

حال اعلیحضرت بدانند که با انجام این خدمات و بنا بدستور و
فرمودهٔ شان بایران آمدم جناب وزیر اعظم هیچ التفاتی که بمن نمود سهل
است بلکه موقعیکه بوسیلهٔ وزیر مختار دولت روس صحت اظهارات و
اقدامات من از ایشان سؤال شد اظهار داشتند که سید از طرف ما دستوری
نداشته و آنچه گفته و کرده پیش خود بوده، و نتیجهٔ این امر فعلاً این شد که
تمامی این اقدامات بلا تأثیر بشود - اینجا دنبالهٔ مطالب را اینطور تعقیب
می کند :

لاحول ولا قوة الا بالله راه رفته و رنج کشیده و گره باز شده بی نتیجه
ماند - و سپس اظهار تعجب از نادانی اتایک و لجاجت طبع خود سراو مینماید
که در چنین مواردی رجال سیاست همواره فرصت غنیمت میشمارند و این

اقدامات را و لواز دشمنانشان سرزده باشد چون بنفع مملکت است با تمام قوای خود تأیید مینمایند و جناب اتایک اینطور بازی کرد و مدعی و حریف پرزوری که باتدبیر از سر مملکت رفع شده بود دوباره بخانه اول گذاشت. و باز تعجب از ناصر الدین شاه مینماید که چگونه بعواقب وخیم این اموری نمی برد و یک همچو جامل فاسدی را در چنین مقام خطیری که حیات و ممات مملکت را در اختیار دارد برقرار مینماید و ابقاء میکند. در پایان نامه اشاره بآمدن خود بایران که بنا بدستور اعلیه حضرت شاه بوده است نموده میگوید امین السلطان علاوه بر اینکه اصلاً مدت این چند ماه چیزی از نتیجه سفارت من که بسا استحضار اعلیه حضرت بوده سؤال نکرد و بامن ملاقات ننمود یکبار بیش مجال نداد که من شرفیاب گردم و آخر کار بجائی رسید که اسباب تبعیدم را از دار الخلافه بقم پیش بیاورد.

در خاتمه مینویسد: اگر چه بر مجرب ندامت رواست آنچه پیاداش میهمانی اول بمن گذشت مرا کافی بود که دیگر خیال آمدن ایران نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم آنچه را بخلاف گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم و هم مطیع - اگر خدای نخواسته ظهورات مرا از مسلك خیر خواهی منصرف و منحرف کند بر من چه ملامت خواهد بود - سبحان الله، تعجب دارم از این عقول صغیره و نفوس حقیره که خواسته اند ذهن وقاد شاهنشاه را در حق این عاجز مشوب نمایند، در حضرت عبدالعظیم نشسته تا از مصدر عزت چه صادر شود و اسئل الله تعالی ان یمدکم بالعدل والحق و ینصرکم بالحکمة و یشید دولتکم بقدرته و یحرسه عن کید الځائنین

آمین

جمال الدین العسینی

باوجود اینکه اکتفا بیک قسمت از مندرجات نامه شد مذهب ایتین

است که همین مختصر برای اطلاع بروست فکر کنید در اسرار همه سیاست زمان و درجه علاقمندی او بسر زمین مقدس ایران و دولتخواهی و شاه دوستی او بهترین نمونه‌ای می‌باشد و کافی است که بدانیم آن مرحوم قبل از هر چیز ایرانی و ایران خواه و ایران پرست بوده است و الا دلیلی نداشت که با وجود آن همه شئون و احتراماتی که در عالم اسلامی بلکه دنیای متمدن دارا بود تا این اندازه خود را با ایران و ایرانیان گرفتار کند و کارفرمایی يك نادان بجه طلب خود پسندی چون امین السلطان را قبول کند .

امانامه دیگر از زندان کرمانشاه (۱) حقیقه گریه آور است که يك چنین مرد عظیم الشان و جلیل القدری چنان فشار و زحمت بیند که بدوست خود بنویسد : « در محبس محبوبس و از ملاقات دوستان محروم نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات، نه از گرفتاری متألّم و نه از کشته شدن متوحش، خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن که برای آزادی نوع کشته می‌شوم و برای زندگی قوم می‌میرم ، ولی افسوس می‌خورم که کشته‌های خود را ندرویدم و به آرزویی که داشتم کاملاً نائل نگردیدم » سپس شرح مفصلی از زحمات خود و معایب حکومت استبدادی و اوضاع اجتماعی ایران مینکارد و نامه گرامی خود را که از شیواترین نثرهای فارسی است بجمله‌های زیر خاتمه می‌دهد :

« با کمال چالاکی کوشش کنید، طبیعت بشما یار است و خالق طبیعت مدد کار، سیرتجدد بسرعت بطرف شرق جاری است، بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدنی است شماها تا میتوانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید نه بقلع و قمع اشخاص، شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه

۱ - در بعضی نسخ دیده شده این نامه را از زندان طلائی بابای اسلامبول نوشته .

سعادت ایرانی سد سدید گردیده کوشش نمائید نه در نیستی صاحبان عادات، سعی کنید مواعی را که میانه الفت شما و سایر ملل واقع شده دفع نمائید، گول عوام فریبان را نخورید، انتهى.

راستی برای عظمت شأن این بزرگوار که دنیای آنوقت جز جامعه کشور و امانده ایران بدان اعتراف داشتند اگر شامدی وجود نداشت همین چند کلامه اخیر نامه دوستانه او کافی بود که بدانیم در آن تاریخ که همه مردم این سرزمین را خواب غفلت گرفته بود این رهنمای خیرخواه و طیب حاذق چه فکرها در سر داشته و چه دستور العملها میداده است ولی چه سود که آنروز هم مانند امروز برای شنیدن حرف حسایی و نصیحت و خیرخواهی گوش شنوایی نبوده و بقول خودش که اغلب میگفته (آنچه البته بجائی نرسد فریاد است)

باری چنانکه گفتیم سید بامصاعی شایان تمجید و کیل الدوله از محبس کرمانشاه مستخلص و روانه بغداد شد ولی باکسالت مزاج و اندوه زیادی که از ناملایمات اوضاع ایران در حق خودش و رعایا و کشور دیده بود دچار گردید و بطور گمنام در کاروانسرائی میزیست تا بالاخره یکی از ارادتمندان او موسوم به حاجی عبدالصمد اصفهانی معروف بهمدانی که در بغداد بشغل تجارت اشتغال داشت از چگونگی حال او مطلع شده و قیام بخدمت و پرستاری وی نمود، در همین اوان بود که گویا بهحسین سری پاشا والی بغداد اوامری از بابعالی میرسید که سید جمالالدین در بغداد است محل او را معلوم کنید و تحت نظر نگاه دارید تا دستور ثانی برسد.

سری پاشا بما مورین خفیه خود در همه جا دستور داد که از سید تفحص کنند و جای او را تعیین نمایند. گوینده ای که خود در کاروانسرا حاضر

بوده نقل میکند که دیدم یک نفر ناشناس بکاروانسرا آمد و عکسی در دست
 داشت يك نگاه بعکس و نگاه دیگری بشخصی که تا آنوقت او را نمیشناختم
 که سید جمال الدین است مینمود تا بالاخره مثل اینکه ثابت گردید که
 کم شده خود را پیدا کرده، دو نفر پلیس در آنجا گذاشت که مراقبت کنند
 و خود از بی کار خویش رفت و پس از چندی مراجعت کرد و سید را برد، بعد
 از مدتی شنیدیم سید را سری پاشا نزد خود برده و تحت نظر نگاه داشته
 است - بطوریکه مطلعین نقل میکنند سری پاشا مردی دانشمند و عارف
 مسلک و ادیب و شاعر بوده بشعر و ادبیات فارسی شوق و علاقه مفراطی داشته
 در علم حدیث و تفسیر بهره ای کافی داشته لذا وجود سید را در بغداد برای
 خود بزرگترین سعادت و نعمتی یافته، با منتهای خصوصیت و تواضع با او
 رفتار میکرد و از محضرش استفاده کامل مینمود ولی همینکه او امر و تعلیمات
 سلطان عبدالحمید دایر بمراقبت شدید و سختگیری بر سید رسید برای
 حفظ مقام و منصب ایالتی خود ناگهان رفتار خویش را با سید تغییر داد و
 بقدری با آن بزرگوار سختی نمود که مرحوم سید عبدالرحمن گیلانی
 نقیب الاشراف بغداد متولی مزار شیخ العارفین عبدالقادر گیلانی تلکرافاً
 از باب عالی از سید وساطت نمود و آقا رانزد خود برد و سپس اقداماتی کرد
 و از پیشگاه سلطان مرخصی سید را خواستار گردید و اسباب مسافرت او
 را ببصره و هندوستان فراهم کرد، سید پس از ورود به بصره چون خود را
 مریض و محتاج مداوای کامل میدید ناچار شد زمانی هم در بصره اقامت
 نماید - تجار و اشراف و علمای بصره نسبت باو ارادت ورزیدند و مخصوصاً
 حاجی ملارضا خان بهبهانی که در سلك تجار و اغلب کنسول رسمی بود
 و آقا جعفر بهبهانی و حضرات ده دشتی ها کمال ارادت و خصوصیت را

درباره اش داشتند در اینجا بود که سید علی رغم بدی و ناگواری هوا
 همینقدر که حس کرد سلامتی مزاجش بازگشته و آسودگی خیال و راحت
 فرصتی دارد باز شروع بفعالیّت نموده و چندین نامه مهم تاریخی بمرحوم
 میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ) و غفران پناهان آقا میرزا
 سید محمد طباطبائی و میرزا حبیب الله رشتی و میرزا ابوالقاسم طباطبائی و
 میرزا جواد آقا تبریزی و سید علی اکبر شیرازی و حاجی شیخ هادی نجم آبادی
 و میرزا حسن آشتیانی و آقا سید طاهر و حاجی آقا آقا محسن عراقی و شیخ
 محمد تقی معروف با آقا نجفی و حاجی ملا محمد تقی بهجوردی و جمعی دیگر
 از علماء و مجتهدین ایران و عتبات عالیات نوشت و در تمام آن نامه ها بادلایل
 و براین عقلی و نقلی با آقایان خاطر نشان نمود که امروز وجداناً و شرعاً
 مکلف هستید بایکدیگر متحد بشوید و بنام شریعت غرای محمدی صلی الله علیه و آله
 که خود حافظ و مروج آن میباشید و برای رضای خدا و خرسندی روح
 مقدس خاتم الانبیاء که شور ایران را که در آتش ظلم و بیداد و شهوت رانی
 و فسق و فجور سلطان وقت و درباریان حریص و خائن او میسوزد حفظ و
 حراست نمائید .

امروز ملت ایران مظهر عالم تشیع و محور دنیای اسلام است
 و علمای دین مکلف هستند با شئون و مقامات عالی و نفوذ کلمه ای که
 به برکت شرع مقدس احراز نموده اند این ملت و مملکت را از جور
 حکام خود خواه و بی ایمان و مستبد آزاد نمایند و کاری کنند که نفوذ و
 تطاول و زور گوئی بیگانگان در ایران برطرف شود و ایران بتواند با
 راهنمایی علماء و پیشوایان روحانی خود براه نجات برود و روز عزت و

سعادت خود را ببرکت تعلیمات مقدسه اسلامی درك نماید»

این نامه ها عموماً بزبان فصیح عربی و بالهجه و اصطلاح مخصوصه لائی ایران که بوئی از آن بهشام هیچیک از روحانیین اسلامی چه درافغانستان و چه در سایر نقاط نرسیده است نوشته شده و صریح ترین سند ایرانیت سید جمال الدین میباشد، حقیقه بعد از اطلاع براین نامه ها و استحضار بر آرزوهای صمیمانه سید روشن میشود که آن بزرگوار حقاً همدانی است نه افغانی یعنی از مردم غرب ایران است که از حیث معلومات و طرز فکر و تحصیل و عقاید مذهبی و آداب و معاشرت و مصطلحات سخنوری و انشاء و لهجه و زبان با مردم شرق ایران کبیر که هم اکنون معروف بافغانستان است تفاوت کلی داشته و مهمترین نامه هایی که از بصره نگاشته همانا نامه ایست که بمرحوم میرزای شیرازی نوشته که حقیقه داد سخن داده و میرزا را بادلایل شرعی الزام بقیام برضد ناصر الدین شاه و استخلاص مملکت و رعیت از دست جور و خودسری و نادانی او که بالمآل باعث از بین رفتن کشور خواهد شد مینماید و معروف است که سید باین اندازه اکتفا نکرده و نامه دیگری بمرحوم میرزا نوشته و باز گریست دلیل نابت نموده که ناصر الدین شاه دیوانه و بحکم شرع سلطنت و حکومت دیوانه غیر جایز و بر شما که امروز مرجع اعلاى شرع اسلام و مقتدای انام هستید و اراده ای بالاتر از اراده و رأی شما نیست شرعاً لازم و واجب است که پیروان امت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با احکام قطعی صریح از دست ناصالح حکام جور نااصل برهانید و آنها را از این وضع خطرناک که ممکن است بزوال مملکت شان و انقراض دولتشان منجر گردد مستعاض دارید.

در خاتمه مینگارد لقد اعذر من انذر والسلام علی من التبع الهدی

وطلب السلامة في الدين والدنيا. هر گاه در آینده فرصتی پیش آید ترجمه
فارسی یکی دو عدد از نامه‌ها را که خالی از فایده و عبرت نیست تهیه و
پیوست پاره‌ای از معلومات متفرقه دیگری که مربوط بنکات برجسته
زندگانی سید بوده و خالی از اهمیت نباشد بعرض خوانندگان خواهیم
رسانید. صادق نشأت



بقلم دانشمند متبع آقای واعظ (چرندابی)

دو یادداشت مهم راجع بسید اسدآبادی

علامه اکبر و محقق مشهور حضرت آقای سید محسن امین عاملی مدظله (نزیل دمشق الشام شارع الامین) از سالیان دراز دست بتألیف کتاب بسیار مهم و نفیسی بنام (اعیان الشیعه) زده که اسمش حاکی از معنی است، و حقا در موضوع خود بی مانند و نظیر آن تا کنون نگارش و تألیف نیافته، مؤلف محقق در جمع و ترتیب و تهذیب و تنقیح آن بسی رنج برده و شبها بر روز آورده تا بیاری خدای بی همتا تمام مواد دوره آنرا گردآوری و آماده بطبع نمود و از سال ۱۳۵۳ قمری در دمشق بچاپ آن شروع و اقدام و تا کنون ۲۴ جزء از آنرا که هر جزء قریب ۵۰۰ صفحه میباشد جامه طبع پوشیده (جز از بعضی اجزاء که تجدید طبع و اضافات و اصلاحات لازمه در آنها بعمل آمده) که هنوز حرف حاء تمام نشده و طبع باقی اجزاء بدون تعطیل و تاخیر در جریان است، مؤلف متبع با آن بسط و تفصیلی که از هر يك از مردان نامی شیعه سخن میراند، تصور می رود که دوره کتاب بصدر جزء و بلکه بیشتر بالغ گردد، متع الله العلم والدين بطول حیاتهم آمین، علامه نامبرده در صفحات ۳۳۶ - ۳۷۹ جزء شانزدهم (اعیان الشیعه) شرح حال مبسوط و مفصلی از فیلسوف شرق و اسلام سید جمال الدین اسدآبادی در آورده و

قریب هفت صفحه در پیرامون عنوان (هوایرانی لا افغانی) با خامه توانای خود
 قلم فرسایی نموده و دانشمند محترم آقای علی (جوهر الکلام) هم در تالیف
 خود (تاریخ مصر - ص ۱۸۵ طهران ۱۳۲۰ ش) مینویسد: مورخین مصری تا
 ایام اخیر بنا بر گفته مشهور مرحوم سید را افغانی میدانستند ولی در تابستان
 سال ۱۳۱۷ ش. یکی از افسران مصری بنام (یوزباشی محمد بیک) کتابی
 راجع به کشور شاهنشاهی ایران نگاشته که نام آن کتاب (امپراطوریه فی
 اسطر) میباشد... یوزباشی محمد در کتاب نامبرده مینویسد: نویسندگان
 پیشین مصر اشتباه اسید جمال الدین را افغانی نوشته اند و آن حکیم ارجمند
 از مفاخر اصلی ایران و ایرانیان است، ۲- فیلسوف فرانسوی ارنست رنان
 (۱۸۲۳-۱۸۹۲ م) شارح فلسفه ابن رشد و مؤلف (تاریخ المسیح) در ۲ ج ۱
 سال ۱۳۰۰ هـ. موقع اقامت مرحوم سید اسد آبادی در پاریس خطابه در
 دارالفنون (سوریون) درباره (اسلام و علم) ایراد نموده که در آن خواسته
 منافی بودن اسلام را با علم و تمدن ثابت کند، مرحوم سید اسد آبادی جواب
 وردی بر آن نوشته که آن اوقات در صفحات روزنامه (دیا) طبع و انتشار
 یافته (امیرالبیان شکیب ارسلان - ۱۸۷۰ - ۱۹۴۶ م) در تعلیق خود بر کتاب
 (حاضر العالم الاسلامی ص - ۳۰۳ ج ۲ ط ۲ مصر) از دائرة المعارف اسلامی
 نقل میکنند بعد ذلك بقلیل ترجمت محاضرة رنان مصحوبة بر دمن قلم حسن
 افندی عاصم، و در کتاب (معجم المطبوعات العربیة والمقریة ص ۱۲۶ ط. مصر
 مینویسد: عاصم (حسن افندی تقریب خطبة موسیور رنان الی جعل موضوعها
 الدین الاسلامی والرد علیہ - طبع حجر مصر، و خطبة رنان اخیراً بقلم
 مهندس فاضل (علی یوسف) هم عبری ترجمه و با ردیه مسیو (مستمر) فرانسوی
 در مصر بچاپ سریبی رسیده، نگارنده چندی قبل بحضور پرنور استاد

دانشمند حضرت آقای عباس اقبال آشتیانی نامه‌ای نوشته و خواهشهای چندی از ایشان کرده بود که خوشبختانه در مکتوب شریف مورخ ۲۷/۷/۲۶ لطفاً با جوابهای مثبت مفتخرم فرمودند و از جمله نوشته بودند، درخصوص ترجمه مباحثات سیداسد آبادی و رنان نیز چون مانسوخه‌ای از آنرا در دست نداریم سعی میکنیم که پس از تحصیل مطابق امر عالی رفتار کنیم امید است که استاد از حمنند در خواست های ارادتمند رادر سال چهارم (یادگار) هرچه زودتر عملی نموده و یاد کاری از ایشان در صفحات روزگار باشد و بژه ترجمه مباحثات فیلسوف اسلام مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی با فیلسوف فرانسوی رنان - ناگفته نماند نگارنده قریب دوازده سال پیش از نویسنده توانا و دانشمند آقای کاظم زاده ایرانشهر هم ترجمه مباحثات سید را در خواست کردم متأسفانه در مکتوب مورخ ۲ ژانویه ۱۹۳۶م. جواب دادند بدبختانه اشتغالات مخلص طوری گرفتارم نموده است که غالباً مراسلات دوستان را ماهها نمیتوانم جواب عرض کنم و باید از معاونت قلمی معذرت بخواهم. تبریز ایران ۲۶/۷/۱۳۲۷ش-
حاج عباسقلی وجدی (واعظ چرنابی)

بتلمذ دانشمند معظم آقای جواهر الکلام، نقل از روزنامه شفق

سید اسد آبادی در اسلامبول

همه میدانند که بسال ۱۳۱۴ هجری ایام سلطنت عبدالحمید ثانی روزگار سید جمال الدین اسد آبادی نابغه ناهمی ایران در اسلامبول پایان رسید و همانجا بانهایت ناکامی بزرخاک حسرت رفت ولی با آنکه هنوز عده‌ای از معاصرین سید در قید حیاتند و گفته‌های آن بزرگوار و ردزبانهاست معذک راه بردن بقبر او حتی در خود اسلامبول کار آسانی نیست - زمستان ۱۳۱۰ که نگارنده را با اسلامبول گذر افتاد برسان برسان نشان آن گنج شایگان را در قبرستان (ماچکا) پیدا نمود (ماچکا) یکی از محلات دوردست اسلامبول است و در طرف شمال غربی (بسفور) واقع شده است روی تپه بلندی قبرستان کوچکی بنام قبرستان ماچکادر همین محله واقع شده که هنوز در آنجا مرده دفن میکنند تا چند سال قبل مرقد سید جمال الدین در همین گورستان بی نام و نشان مانده بود (ظاهرأ از همان تاریخ وفات آثار مزاری برای سید ترتیب نداده یا بعدها از میان برده بودند) تا آنکه یک نفر خیر خواه آمریکائی از کیسه فتوت خود آثاری برای مزار بنانموده و این گوی سبقت را از شرقیان ربود بنای مرقد سید جمال الدین اسد آبادی بهمت آن شخص آمریکائی بترتیب ذیل است :

روی قبر يك پارچه سنگ مرمر بار تفاع دو متر، عرض يك متر، طول و متر و كسری، نصب شده و بالای آن حوضچه مانندی از سنگ مرمر راشیده اند اطراف سنگ مزار نرده آهنین نصب نموده اند و چهار طرف سنگ قبر عبارات ذیل به تركی حجاری شده است (بالای سر) بویوك اسلام المی جمال الدین بوراده باتور دوغ (تاریخ ۵ شوال ۱۳۱۴ هجری ۹ مارت

۱۸۹۱ م

ترجمه فارسی: عالم بزرگ اسلام جمال الدین اینجا آرمیده است ریخ تولد ۱۲۵۴ هجری ۱۸۳۸ م. تاریخ وفات ۵ شوال ۱۳۱۴ هجری ۹ مارت ۱۸۹۱ م. و در دو طرف قبر این شعر به تركی حجاری شده: «جهان چونكي اقی قالان دكل- بو عمرن تزر كه كچر مدتی- و فابولمز اوندان نه سلطان نه ل- جهانن همیشه بود و رعادتی» و طرف پائین قبر نام بانی بنامستر چارلسین ه بن آمریکائی (باحروف عربی) و تاریخ بنا ۱۹۱۳ میلادی حجاری شده است

فروردین ۱۳۱۱ شمسی (علی جواهر الکلام)

ناگفته نماند که بعد از آنهمه رنج و آوارگی ها که این علامه کمپرو لمسوف شهر در راه آزادی ملل اسلام عموماً و ایرانیان خصوصاً از دشمنان دخواهان اسلام و مستبدین و مخالفین ترقیات جامعه اسلامی در حیات و دید و کشید بعد از نائل شدن بدرجه شهادت هم در گوشه لحد نگذارند حت بغصب و برخلاف دستور اسلام نبش قبر نموده اسکت آن سید عالی ب رادر اواخر سال ۱۲۲۳ شمسی از قبر بیرون آورده بخاك افغان (کابل)

صفات الله جمالی

تمال دادند

حضور عالم متبحر و فقیه مشتهر حضرت آقای سید هبة الدین شهرستانی -
 با کمال ادب زحمت افزا میشود خواهشمندم مسموعات و اطلاعات خود
 را در باره وطن و مولد فیلسوف بزرگ شرق سید جمال الدین ذیلامرقوم
 فرمائید موجب مزید امتنان خواهد بود. همدان نوزدهم تیر ماه ۱۳۳۵
 صفات الله جمالی اسد آبادی

جواب

بسم الله و الله الحمد

۱- چون این بنده از اوائل جوانی ارادت غائبانه باین بزرگوار
 داشته نظر باشتیاق تامی که بشنیدن اخبار و آثار این مصلح نامدار داشتم
 یادداشت های بسیار را نسبت باحوالات ایشان جمع آوری کرده و قبل از هر
 کس از مرحوم استاد اکبر و علامه مشتهر حاجی میرزا حسین شهرستانی
 مرعشی متوفای سنه ۱۳۱۵ که در سنه ۱۳۰۶ هجری قمری از طهران عودت
 بوطن مقدس خود کربلا فرموده و در مجالس شان برای علماء و ادباء از
 مرحوم فیلسوف نامدار شرق آقای سید جمال الدین الحسینی بیاناتی بطور
 ارمغان آورده و افکار تازه ایشان را نقل و نقل مجلس میفرمودند و امثال
 بنده از خوشه چینان محضرشان بوده و بیاناتشان را یادداشت مینمودیم
 مکرر ایشان از آن شادروان سابق الذکر تعبیر بهمدانی مینمودند و افکار
 عالی او را می ستود .



۲- مرحوم آقای شیخ علی نجفی از خاندان معروف مرحوم فقیه مشهور آقا شیخ جعفر صاحب کتاب کشف الغطاء مکرر در مجالس خود حکایات شیرینی از مذاکرات و محاورات و مجادلات آقا سید جمال الدین همدانی مشهور بافغانی بیان میکردند که در اسلامبول بخدمت ایشان مکرر رسیده و از محضرش استفاده‌ها نمود و ضمناً میفرمود نظر بتقیه و مراعات شتون مذهبی ایشان که شیعه فطری بودند خود را در اسلامبول مشهور بافغانی نمودند و اضافه مینمود که ایشان هم از جهة مذهب تقیه مینمود و هم از جهة تابعیت و جنسیت ایرانیّت چون مخالفین این بزرگوار و حساد مقام

و منزلت ایشان در نزد سلطان عبدالحمید و بزرگان دولت بسیار و بیشتر بود و لذا اگر معلوم میشد که ایشان ایرانی و شیعه مذهب میباشند ابداً امنویات اصلاحی ایشان پیشرفت نمیکرد.

۳- در سنه ۱۳۰۳ هجری که بهوشهر وارد شدند روشنفکران آن شهر از قبیل حکمران بنادر آقای موقرالدوله شیرازی و آقای سید عبدالرضا حافظ الصلحه و آقای حجة الاسلام آقا سید عبدالله بلادی و آقای شیخ محمد حسین مدیر مدرسه سعادت بهوشهر و غیر آنها که درک فیض خدمت و صحبت مرحوم آقا سید جمال الدین مزبور را نموده همه افکار جدیده این بزرگوار را در عالم مدنیت و اصلاحات فرهنگی و مذهبی متواتر نقل کردند و همگی برای افتخار ایرانیت خود ایشان را همدانی مذهب بافقانی میگفتند و معارضه و مبارزه ایشان را با میرزا باقر بوانانی شیرازی صاحب قصیده شمسیه لندنی حکایت مینمودند.

۴- در سالی که بعزم زیارت بیت الله الحرام و مهاجرت ببلاد ژاپون برای رسیدن به هندوستان به بنادر خلیج فارس وارد شدم در هر نقطه و مکان مذاکراتم از حالات و مقامات سید جمال الدین بود کسانی که بخدمتشان رسیده یا تلمذی نموده یا همسفر و مصاحب آن مرد نامی بوده اند اخبار و آثار گرانمایه ایشان را از آنان اسماع مینمودم و همه آنها مدعی بودند که ایشان ایرانی الاصل، ایرانی اللهجه، ایرانی اللباس، شیعه مذهب بوده اند، و مخصوصاً حاجی زائر حسن که در بحرین کسب و تجارت داشت نقل نمود که ایشان در موقعیکه وارد بحرین شدند شرف ضیافت ایشان را در منزل خود داشتم. روزی بمن فرمودند امروز عصر میخواهم بملاقات امیر بحرین (شیخ عیسی بن علی) بروم در قریه محرق لذا دستگاه چای خوردن.

را زود بیا کنید و ایشان بعد از صرف نهار وضو گرفته نماز ظهر و عصر را جمعا خواندند باینکه هر روز تفریق بین صلاتین میفرمود؛ ضمن این بیان بعضی از حضار مجلس از زائر حسن پرسیدند که سید بر طریقه مذهب اهل سنت وضو گرفته و نماز خواندند؟ جواب داد من آنوقت اظهار سنی بودن میکردم نظر بحالت اهل بحرین ولی ایشان با کمال قدرت و بی اعتنائی بمن وضو و نماز و شمار مذهبی شیعیان را داشتند و چون از مجلس امیر بحرین برگشتند از امیر بحرین تنقید و تحقیر نموده گفتند انگلیسها چه کسان حیوان صفت را بلباس انسانی در آورده بر ملل اسلام ریاست میدهند، سپس این بنده از زائر حسن پرسیدم قیافه و شمایل مرحوم آقا سید جمال الدین را برایم تعریف کن. گفت: خیلی شبیه بشما بود، صورت گرد و پیشانی بزرگ و گشاده چشم با قدم متوسط، درانتهای این بیان زائر حسن کف بر کف زد و سبحان الله گفت، این بنده از اوسبب این حال را پرسیدم، گفت تعجب من از کمال قدرت و غیب گوئی مرحوم آقا سید جمال الدین است چونکه در ساعت حرکت از بحرین بمن گفت ای زائر حسن خوب و بادقت بشکل و شمایل و قامت من نظر کن، آنگاه بلند شده بر ارافتاد و چند قدم در اطاق میرفت و بر میکشت و بمن تاکید میفرمود خوب نگاه کن. من از این حالت فکرم پریشان شد که این چه حالی است، عرض کردم مولانا بحمد الله در سراپای شما عیبی و علتی نیست، فرمودند بلی ولی بعدها کسانی میآیند و از تو میپرسند که این مهمان تو شکل و شمایلش چگونه بود، میخواهم از روی معرفت و صحت جواب آنها را بدهی. حالا که شما از من این سؤالات را مینمائی من بیاد گرفته سید افتادم و از پیش بینی او تعجب نمودم.

۵ - چون در سنه ۱۳۳۱ بشهر کلکته رسیدم تا از آنجا بژاپون

مسافرت کنم آقای سید جلال الدین کاشانی صاحب جریده فریده جبل المتین میهماندار بنده بودند و غالباً صحبت ما با ایشان گفتگوی تاریخی و اصلاحی مرحوم سید جمال الدین بود و ایشان خود را از شاگردان آن مرحوم می‌شمردند و می‌گفتند سبب انتقال من از ایران به هند و کلکته توصیه‌های آن مرحوم شد که بنده در سایه آزادی هندوستان بتوانم در راه اصلاح ایران و مشروطیت آن خدماتی بنمایم و همیشه در نامه‌هایی که بسید مینوشتیم این شعر را سرلوحه نامه خود قرار میدادم :

یارم همدانی و خودم هیچ ندانی یارب چکنند هیچ ندان با همدانی
چونکه ایشان از قصبه اسد آباد که از توابع همدان است برخاسته‌اند و ایشان هم در مراسلات خود شعر را در پاسخ مینوشتند که جنبه شوخی کاشانی‌ها را داشت .

۶- در کلکته وارد شدم جناب مولانا ابوالکلام آزاد که در حال حاضر ملقب بامام‌الهند و وزیر فرهنگ بلکه همه کاره دولت هند امروزه میباشند باین بنده و آقای سید جلال الدین جبل المتین صداقت بسیاری داشتند در آنوقت ایشان روزنامه موسوم بهفته‌دار بنام (الهلل) تأسیس نموده و در صفحات آن برای استقلال هند مقالات مؤثری درج و منتشر مینمودند، تصویر منیر آقاسید جمال الدین را با تصویر این بنده در بعضی از شماره‌های روزنامه خود چاپ مینمودند .

۷- دانشمند ذوفنون آقای میرزا محمد حسن انصاری اصفهانی که در حال حاضر بحمدالله در قید حیاتند و مؤلفات بسیار سودمندی در علوم مختلفه دارند و عمر شریفشان بیش از هشتاد سال است مکرر تاریخچه حیات آقا سید جمال الدین را برایم بیان نموده و حضوراً میفرمود که در وقت

تشریف فرمائی این شادروان بشهر اصفهان من بشرف حضور ایشان بایدرم
 مشرف میشدیم چون مانویسنده و کارمند شاهزاده ظل السلطان حکمران
 اصفهان فرزند ارجمند ناصرالدین شاه بودیم و این شاهزاده چند روز از
 سید پذیرائی نمود ولی سید علناً از حواشی و بعضی اعمال شاهزاده تنقید
 مینمودند و دعوت های علماء و تجار اصفهان را قبول فرموده و خواص مردم
 را مفتون بیانات نغز و پر مغز خود میفرمودند و آنان نیز شهادت های روشنی
 بر ایرانی بودن و توطن در همدان این مرحوم داشته و دارند بالجمله شهادت
 بیهود و بیشمار بر همدانی بودن مرحوم سید جمال مذکور موجود است و قابل
 انکار نیست و محقق است که این مرد بزرگوار و مصلح نامدار و مجسمه
 صدق و صراحت و آزادی و کمال اصلا ایرانی است و بحمد الله در مسافرتهای
 متواتره بنده باسد آباد و همدان و ملاقات با زماندگان و منسوبین بلا فصل
 سید که هم اکنون در محل مولد آن مرحوم موجودند شواهد صحت و
 درستی این عقیده معلوم و ثابت گردید و باید اعتقاد نمائیم که مرحوم
 سید جمال الدین اسد آبادی بوده است و شاید اصل اسد آباد نیز اسد آباد
 اطراف همدان بوده که در کثرت استعمال و مرور اجیال این صورت را بنحود
 گرفته است. (۱) همدان ۱۹ تیر ماه ۱۳۳۵ غره ذی الحجة سنه ۱۳۷۵
 هجری قمری هبة الدین الحسینی الشهیر بشهرستانی

۱- پس از تحریر و تقریر شرح فوق جناب آقای سید هبة الدین شفاً
 بنگارنده چنین فرمودند که سید هنگام توقف در پاریس غیر از روزنامه
 عروة الوثقی مقالاتی نیز بنام خود تحت عنوان کشف قسط در مطایع عربی
 پایتخت فرانسه انتشار داده زیرا کلمه قسط در اعداد حروف ابجد با جمال الدین
 و الحسینی هر دو مطابق است (جمال الدین ۱۶۹ الحسینی ۱۶۹ - قسط ۱۶۹)
 «بقیه حاشیه در صفحه بعد»

شرح حال سید که بقلم پدر نگارنده نوشته شده در سال ۱۳۰۴ شمسی
 بسمی و اهتمام دانشمندار جمند و وارسته هوشمند آقای کاظم زاده ایرانشهر
 در برلین بطبع رسید، این نویسنده نامی در نظر داشتند مقالات جمالی را
 نیز به چاپ رسانده با سم جلد دوم ضمیمه شرح حال نمایند چون وسائل آن
 فراهم نیامد از این جهت مقالاتی را که در این زمینه از دانشمندان مطلع
 و معاصرین سید بدست آورده بودند با چند شماره روزنامه بزبان های
 مختلفه ترکی، عربی، فرانسوی که اغلب مطالب آنها را جمع بسید بود برای
 بنده لطف و ارسال فرمودند که از مندرجات آنها استفاده نماید اینک
 بمناسبت موقع و از لحاظ اهمیتی که در آن مقالات بنظر میرسد و نوشت
 چند فقره از نامه ها را بمنظور استفاده قارئین گرامی در این دفتر نقل و ثبت
 مینمائیم.

«بقیه حاشیه از صفحه قبل»

آقای سید هبه الدین شهرستانی که از فتوح علماء و صاحب تألیفات متعدد و
 گران بهایی است با تألیفات گرانبهای خود خدمات قابل تقدیری بعالم اسلام
 و اسلامیان نموده اند و در اثر مجاهدت و فداکاری در راه آزادی ملت خویش
 قوه باصره خود را از پانزده سال پیش ازدست داده باینحال باز هم آرام
 ننشته و تا کنون قریب چهل تألیف در مطالب علمی واجتماعی و اخلاقی از
 خود بیادگار گذارده که مورد استفاده اهل کمال و فضل است.

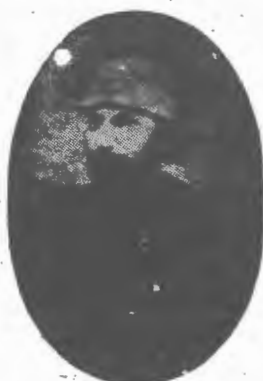
تبیید جمال الدین در اصلا دینی

برخی از حکما گفته اند که حادثات بزرگ مردمان بزرگ را میسراند
و برخی دیگر را رأی بر آن است که در همه جا مردمان بزرگ حادثات
بزرگ را تولید کرده اند .

در هر حال سید جمال الدین ، یکی از مردان بزرگ است که دوره
زندگانی او مصادف با بیداری ایرانیان و انتباه مصریان و تیغ ترکان است ،
و در صورت تسلیم استعداد زمین ، در این که افشاندن تخم چندین واقعات
خطیر که در این سی سال اخیر خاصه در مصر و ایران سرزد ، این مرد بزرگ
بوده در آن جای هیچ شبهه نیست .

سید يك پیمانی فراخ برجسته و يك سر پر مفر معموم و مزین با
گیسوهای چین چین و حلقه حلقه دراز که از زیر عمامه تا بن گوشها فرو
میآمد ، يك بینی موزون و خوش ترکیب - يك استخوان چانه بزرگ و ستبر
که نشانه صلابت و متانت طبع است ، بالهای زمخت و يك ریش فلفل نمکی
کوسه يك سینه پهن و گشاده با يك اندام کوتاه معتدل تنومند ، يك نگاه
پر حشمت شیرانه و خود پسندانه بادور دیده سیه رنگ و وسیع و احداق جسیم
یکدمان عریض با یک صورت مردانه درشت ، دودست کوچک و انگشتان
نازک و خوش نما داشت - در وقت صحبت پر از حدت و هیجان و بشاشت
بود در هنگام جدال و در وقت تهو و سلسله های گیسو را از دو طرف دو گوش
مانند یال يك نره شیر تکان میداد ، سخن را بی پروایانه و بی باکانه میگفت
و آوازی چنان قوی و رسا داشت که مانند غرش شیر در بیشه رعب و وحشت

دردلها میانداخت - يك جاذبه غریبی در نگاه کردن و سخن گفتن این مرد
 بود که شنندگان را در جلسه نخستین مسخر خود میگرد - لباس را که



موجد آزادی ملل مشرق زمین؛ سید جمال الدین اسد آبادی

در هنگام اقامت اسلامبول مرگب از دستار و فینه سرخ و عمامه سفید و شلوار
 سیاه بود همواره پاك و شسته نگه میداشت - قهوه و سیگار بر کی سیاه

«بایروس» رادرحدا فرط میخورد و میکشید ، مشروب الکلی از قبیل شراب و غیره بدهن نمیکذاشت ، مواظبت بسیار بلا ازم تند رستی میکرد . بر سر سفره خوراک را کم میخورد و بیشتر میلش بترشی بود که بشیرینی ، و با وجود اینکه سفره طعامش بر روی میزی بلند و بطرز فرنگی چیده میشد و مهمانان همه با چنگال و کارد غذا میخوردند او تنها با پنج انگشت صرف غذا میکرد و وقتی به آداب و عادات زمان نمی نیاخت .

سید بازن و زناشویی هیچ میانه نداشت در مدت عمر خویش هیچ زن نگرفت در هنگام اقامت اخیر مشارالیه در اسلامبول (که از سال ۱۸۹۲ میلادی تا ۱۸۹۷ طول کشید و منتهی بمرگ شد) اگر چه سلطان عبدالحمید خان ثانی خواست یکی از دختران سرای خلافت را بدو تزویج کند ، سید جمال الدین زیر این بار نرفت و این تکلیف دارد کرد ، در این ایام بود که سید در وقت صحبت گاهی میگفت : سلطان میخواهد که من زن کنم ، من زن میخواهم چکنم ، من دنیای باین خوبی و این بزرگی را بزنی نگرفته ام .

سید درباره مهمانان و مسافران همیشه جوانمردی و سخاوتشان میداد و هر یکی را بفرخور قدر و مرتبه نوازش میکرد . فقراء و ضعفا را پول میداد و اغنیا و نجبا را بسماط می نشانند و در وقت خوردن طعام با مسافران اغلب خطاب باین و آن کرده میگفت « تفضل ، تفضل » بخورید که این مائده سلطانی است ، چشیدن آن نواب است . اما خود قناعت با چند لقمه سبزی یا ترشی مینکرد و صحبتهای سر سفره اش بیشتر لایالیانه و مستهزاه بود . سید جمال الدین تمامی ماه رمضان را در اسلامبول سراسر روز دادر بود و شب زنده دار و شبها را تا بسمحربجای اذکار و عبادات در مذاکرات

علمی و فلسفی با آشنایان و ادباء و فضلا و رجال سیاسی شرق در مهمانخانه سلطانی (در محله تشویقیه نشاناتاشی در اسلامبول) بسر میبرد، روزهای جمعه مرتباً بنماز جمعه در مسجد حمیدیه حاضر میشد در چنین شبها گاهی بی هیچ مقدمه روی بشخصی علی الاطلاق یا بخرقه پوشی از میان مهمانان کرده از سر شوخی میگفت: ای درویش فانی از چه می اندیشی برو نه از سلطان بترس نه از شیطان. و حال آنکه مجلس سید در گز خالی از مأمورین خفیه سلطان نبود، بعضی از آن کسان که در آن اوان در اسلامبول مداوم محفل انس سید بودند اینانند: میرزا عبدالحسین خان کرمانی معروف به آقاخان، شیخ احمد روحی کرمانی، حاجی میرزا حسن خان خیرالملک، آقا محمد طاهر تبریزی صاحب روزنامه اختر، شاهزاده آزاده ابو الحسن میرزای معروف بشیخ الرئيس، معلم فیضی تبریزی، ابراهیم المویللی مصری، سلای افندی عرب، حسین رضا پاشا «وزیر و رئیس کومیسئون مهاجرین ترکیه» که در همه جا علناً اظهار تشیع میکرد، محمد امین بك شاعر ترک «که هنوز زنده است و یکی از وکلای مجلس ملی آنقره است» سید برهان الدین بلخی، سیاحان و جوانان مصری و ایرانی و غیره که اکنون نامهایشان از یادم رفته است

سید جمال الدین زرافکار و اطوار چنان تند و با صلابت بود که طبع جوال و آتشینش بیشتر مایل بمطالب حقیقی سیاسی و مجادلات علمی شفاعی یا قلمی بود و چندان باموضوعات باریک ادبی سازش نداشت و شاعری را کمتر از پایه خود می انگاشت و اغلب میگفت، من در جوانی شعر میسرودم ولیکن در بزرگی به ترکش گفتم. یاد دارم در هنگام صحبت بصراحت طبع و برای پروراندن مطلب و تأیید کلام بیتی مناسب مقام از شاعری عرب

یافرس میسرود و تفسیر معنی فلسفی آنرا بایناناتی غرا که مخصوص خود
او بود ادا مینمود، از آن جمله است این ابیات از گفته‌های عراقی، وحافظ،
که گاه و بیگاه ورد زبانش بود :

نخستین باده کاندِر جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند
چو خود کردند سرخویشتن فاش عراقی را چرا بدنام کردند
خار ارچه جان بکاهد گل عذر آن بخواند

سهل است تلخی می در جنب ذوق مستی
در ضمن توضیح این بیت اخیر میگفت عمرم دراز بوده یا کوتاه این
هر دو برای من یکی است بشرطی که نائل بمقصد آیم و آنگاه بگویم،
فزت برب الکعبة - میرزا آقاخان مرحوم کرمانی بسبب سادگی لوح و طبع
خیال آزمای بلند پرواز خود چنان شیفته گفتار و کردار سید بود که این
بیت را همیشه در حق او زبان داشت .

عرب دیده وترك وتاجيك وروم زهرجنس در نفس پا کش علوم
آقا خان مرحوم بهشق جمال الدین زمزمه‌ها از این قبیل میکرد و فینه
دراکج نهاده و گره بر ابرو افکنده بتأثیر يك جذبه شدید رقص کنان و
سراسیمه‌وار در کوچه‌های اسلامبول میگشت و چنانکه شاعر گوید :
رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست میکشد هر جا که خاطر بنواد اوست
سراپا معو جمال الدین بود ، شیخ محمد عبده مرحوم مفتی دیار
مصر هم که سرآمد مجتهدان و نویسندگان عرب شمرده میشد مفتون
سید جمال الدین بود که میگفت « انا احد من تلامذته فاني لوقلت ان ما
اتاه الله من قوة الذهن وسعة العقل ونفوذ البصيرة هو اقصى ما قدر لغير الانبياء
لكنت غير مبالغ »

سید جمال الدین با وجود داشتن يك مشرب فلسفی و علمی رغم جزئی تمایلش در ظاهر بطریقت صوفیه سالک مذهب حنفی بود و اهتمام شدیدی به ادای فرائض مذهب داشت ، چنانکه شیخ محمد عبده خود میگوید «هواشد من رايت في المحافظة على اصول مذهبه وفروعه» در ظاهر مقصد سیاسی سید جمال الدین و چیزی که در مدت عمر خویش همت و عزم بر آن گذاشته افکار خود را متوجه بدان ساخت و بسبب آن دچار بلیات بی شمار گردید همانا و ارماندن ملل اسلامیة از ضعف و عزال و سوق و هدایت آنها در ترقی و کمال بود ، و سعیش همیشه و بهر وسیله مصروف به تنکيس دولت انگلیس و تقلیس سایه اواز رؤوس طوائف اسلام بود ، عداوتش بدولت انگلیس در هر خطوه از خطوات زندگانش پیداست ، اما در اینکه آرزوی شهرت ذاتی و غرور نفس جبلی مدخلی بزرگ در این حرکات داشت جای هیچ اشتباه نیست .

سید همواره خوش میداشت که بابرگتر از خود بیاورد و با قوتیر از خود بستیزد ، چنانکه پیشتر عرض کردم ، به ضرب قدرت ناطقة غراوبه تأثیر جادویی دو چشم گیرا بود که شیخ جمال الدین همه را اسیر مؤانست خود میکرد و دلها را از دست میر بود ، زبان تازی را بسایک فصاحت فوق العاده و بقول خودش بهتر از زبان مادر زاد خود که فارسی باشد میگفت و مینوشت و فارسی را اندکی بشیوه عرب متکلم بود قدرت وی را در تحریر زبان عرب مندرجات مجله های «عروة الوثقی» و «ضیاء الخافقین» که مدتی در پاریس و لندن انتشار یافتند دلیلی است روشن و برهانی است کافی ولیکن انشاء و کتابت سید در عربی بصحت و صفای بیان شیخ محمد عبده نمیرسد و خالی از معجزات نبود اما چون جلالت افکار سید جمال الدین

درجیادت گفتار شیخ محمد عبده بهم مانند شهید و شکر می آمیختند اعجازها در طرز نگاشتن عربی بدید میآوردند، افغانان و مصریان میگویند که سید جمال الدین در قریه اسعد آباد از مضافات کنر که از اعمال کابل است زائیده شده ولی ایرانیان میگویند که این اسد آباد ایران است و از مضافات همدان رسید ایرانی نژاد است.

و کله یمنی و صلابیلی - ولیلی لا تفر لهم بذاکله اذ انبجست دموع فی عیونهم -
 تمین من بکاممن تباکله گروهی از نویسندگان و مستشرقان اروپا را عتیده
 بر آن است که سید ایرانی الاصل است و اگر خود را در دنیا به افغانی شهرت
 داد بعلت آن بود که اعتماد بر قدرت حمایت دولت ایران از اتباع ایرانی
 در ممالک خارجه نداشت و مسندی قوی برای حفظ حقوق و شئون خود در
 آن دولت نمیدید، یاد دارم که روزی بروقت صبح بعزم زیارت بخانه
 سید جمال الدین در نشاناتی رفتم و اذن دخول خواستم و همینکه پیشش
 رسیدم، دیدم که سید چشم بزیر افکنده از یک سرتالار عمارت به آن
 سرهی باخشم و خشونت قدم میزند و می دیوانه وادی آنکه مخاطبی
 داشته باشد بابانگ بلند میگوید: لانجاة الافی القتل لا خلاص الافی القتل،
 لاسلامة الافی القتل لا راحة الافی القتل سید در آن دم چنان غرق تبور گشته و
 از خود گذشته بود و سر بیامین انداخته پای میزد که از آوازیای من و از ورود من
 بدانجا خبردار نشد، من هم چون او را چنین باخود مشغول یافتیم، تعجبها
 از آن حالت مجنونانهاش کردم و هیچ نشانی از خود نداده به آمستکی از همان
 راهی که آمده بودم برگشتم و او را بحال خود گذاشتم، بیست و پنج روز یا
 یک ماه پس از آن خبر گشته شدن ناصر الدین شاه بشش لول، میرزا رضا
 کرمانی، از طهران رسید.

سید جمال الدین هرگز حاکم بر احترافات نفس خود نبود و ترك دنیا و قناعت به اندك و رياضت وغيره كه از علامات درويشان و از صفات صوفيان است در او نبود، من بارها از او شنيدم كه ميگفت «دو نوع فلسفه در دنيا هست، يكي آنكه هيچ چيز در دنيا مال ما نيست و قناعت بيك لقمه و يكتخرفه بايد كرد، و ديگر آنكه همه چيزهاي خوب و مرغوب دنيا مال ماست و بايد مال ما باشد، اين دومي خوب است اين دومي را بايد شعار خود ساخت نه اولي را كه به پشيزي نميآرد» پرواضح است كه اين چنين كسي نه درويش ميتواند بود نه زاهدانه مرشد و نه مرید، از اينجاست كه ميگويم سيد جز از يك «مقلب» بسيار آتشين با بصيرت و دانا و يكت محرک فلسفي مشرب غليظ القلب و شديد البطش چيز ديگر نبود و به پيشرفت يك ملت از راه تكامل اعتقاد نداشت، پس از آنكه از ايران بحكم ناصر الدين شاه و تصويب ميرزا علي اصغر خان اتابك در يك فصل زمستان و موسم برف و باران بقره جبري از بست شاهزاده عبدالعظيم گرفته شده به حدود عراق تبعيد شد. ديگر نتوانست اين حقارت را كه درباره او روا ديده بودند براي پادشاه و وزيرش ببخشايد و طريق اخذ نارنپيمايد - حكايست ميكرد كه چگونه او را در شدت سرما در حالي كه بيمار و سوار يك يابو بوده و تابالاي زانو هاش برف فرو ميرفته سر بازان شاه تحت الحفظ از منزلتي بمنزلي مي- رسانيده اند و بعد از در زدن به دربان هر كاروانسرا از بيرون فرياد زده ميگفته اند: باز كنيد در را كه سر بازييم و مقصر آورده ايم. و در عقب اين حكايست ميگفت آن مقصر من بودم، آقا يان من عجب جان سختي داشتم كه در آن بالان مردم و خود را از آن مهلكه بيرون بردم، در وقت تعريف اين ماجرا چشمهايش سرخ شده بعرارت وحدت در حدقه ها ميگرديد و مانند دو مشعل ميتافت

و تا مدتی سکون نمی یافت و کظام غیظ نمیتوانست کرد، تمامی روی زمین
 به چشم جمال الدین گویا يك تخته شطرنج بوده و او می گفت: الدینا لمب-
 «هر که برد برد و هر که باخت باخت»

چنانکه عرض کردم سید جمال الدین در عربی گفتن و نوشتن ماهر تر
 بود تا گفتن و نوشتن زبانهای دیگر، کتب علمی و ادبی فرانسوی را میتوانست
 و میفهمید ولیکن قادر بصحبت بدون غلط نبود، می گفتند که اندکی بزبان
 انگلیسی نیز آشنا بوده، سید حکمت یونانی را از ترجمه های عربی آن
 تدقیق نموده بود و از فلسفه جدید اروپائی نیز بی اطلاع نبود اما دست در
 علوم و فنون غرب نداشت مگر بطور اجمال، رسوخ و ممارست سید بیشتر
 در تاریخ ملل مشرق، در تاریخ انبیاء، در حکمت قدیم و جدید، در علم اذیان،
 در علم فقه اسلام، در تفسیر، در حدیث، در معانی، در بیان، در کلام، و علی الاطلاق
 در تمامی شعبات علوم شرقیه اسلامیة بود، تا کنون من ناطقی باین فصیحی
 و جریزه در ملت عرب ندیدم و مهارتش بیشتر در ابداع معانی و اختراع
 مضامین بود تا در انتخاب الفاظ و تطریز اسلوب کلام، در لسان جدل و در صنعت
 حجت حذاقت تمام داشت در این فن هیچکس با او برابری نمیتوانست
 کرد، چنین گوید شیخ محمد عبده رحمه الله در این باب «انه ما خاصم احداً
 الا خصمه ولا جادله عالم الا الزمه وقد اعترف له الارویون بذلك بعد ما قرله
 الشرقيون» فی الجملة بیشتر از همه چیز حدت ذهن، جلالت طبع، خربت
 فکر، کثرت تجارب، و وسعت علم این مرد است که آشنا و بیگانه را
 مفتون شمایلتش کرده و شهرتش را در اطراف جهان دوانیده بود - چون
 در سال ۱۸۸۳ مسیحی سید در پاریس با فیلسوف و مورخ مشهور «ارنست
 برنان» آشنا شد و در ردیک کنفرانس او در مدرسه «سوربون» در باب «دین اسلام

وعلوم، مقاله‌ای در روزنامه «دبا» انتشار داد آن روز یعنی در ۱۹ ماه ایار ۱۸۸۳ رنان حکیم جوابی بسیار مؤدبانه در همان روزنامه بدو داد «رنان» در آن مقاله جوابی خود در باره سید جمال الدین چنین میگوید و وصفی و حکمی پرنواز شتر از این از زبانی صالحتر از این در حق سید هیچوقت کسی نشنیده است: «کمتر اشخاصی در من تأثیری شدیدتر از این تولید کرده‌اند همین مکالمه من با وی «سید جمال الدین» بیشتر از همه مرا وادار کرد که موضوع کفرانس خودم را در «سوربون» بقرار ذیل انتخاب کنم «روابط روح علمی و اسلام» شیخ جمال الدین کاملاً از خرافات آزاد و وارسته است، او از این نژادهای قوی نهاد سمت فراز ایران است و در آنجا روح آریائی در زیر طبقه سطحی هنوز زنده است، شیخ بهترین دلیلی است بر وجود آن حقیقت بزرگ که ما غالباً اعلام کرده‌ایم و آن عبارت است از اینکه قیمت ادیان بقدر آن قیمتی است که پیروان آن ادیان دارند، حریت افکار شیخ، طبیعت نجیب و درست وی، در موقع صحبت مرا باین اعتقاد واداشت که من در پیش خودم یکی از آشنایان قدیم خویش را مثلاً «ابن سینا یا ابن الرشد» را بار دیگر زنده شده می‌بینم یا یکی از آن آزاد مردان بزرگ را که در دنیا مدت پنج قرن تمام نماینده روح انسانیت بوده‌اند مشاهده می‌کنم»

با وجود این باید بگویم که مقام ارنست رنان در علوم هیچ متحمل قیاس با مقام سید جمال الدین نیست، رنان کسی است که بانوشته‌های خود انقلابی بزرگ در دین و افکار تمامی اروپا پدید آورد و یکی از متبحران فلاسفه و مورخین و یکی از بهترین نویسندگان فرانسه در قرن نوزدهم بود، و حال آنکه سید جمال الدین در نظر تاریخ یکی از محرکین

حنورالفکر و آتش زبان مشرق است و بس، امامن شخصاً هرگز پیش فکر و وجدان خود نتوانسته‌ام بعضی از گفتارها و کردارهای عجیب سید را بهم تألیف کنم و پیش خود تفسیر نمایم و به آدمی بدان حشمت علم و عظمت خلق ببرازانم، از آن جمله است صحبت‌های او در باره میرزا آقاخان کرمانی مرحوم و دورفقی دیگرش پس از گرفتاری و حبس آنها در بندر طر بزون و یأس خود از خلاص کردن آنها از پنجه دولت عثمانی - مثلاً در باب میرزا آقاخان بیچاره در آن ایام بادهانی پر از خشم و با زبانی تند پیش دوستان و مهمانان خود می‌شنیدم که از روی نومیدی می‌گفت - نمیدانم چرا این آدم بیچاره را گرفتند و بچه تهمت حبسش کردند، این آدمی است بسیار عاجز و بی دست و پای و بدلا «این کلمه را ترکان بمعنی احمق کار می‌برند» از چنین شخصی چه خیزد - و حال آنکه در آن روزها در افواه ناس شایع شده بود که «میرزا آقاخان و میرزا حسن خان خیرالملک و شیخ احمد روحی» راسید بالذات و بلکه بصوا بدید سلطان عبدالحمید ثانی تحریک و تشویق بگشودن باب مراسلات سیاسی بقصد توحید و تمرکز دادن دول اسلام در زیر لوای خلافت بامجتهدین و علمای عتبات کرده بوده، پس از توقیف و تبعید ایشان از اسلامبول بنا بر طلب و اصرار سفیر ایران «میرزا محمود خان علاءالملک» بنام دولت ایران سید دیگر قادر به برگرداندن و رها کردن ایشان نشده، سید هنوز زنده بود که خبر کشته شدن این انصار او در تبریز بدست جلال «محمد علی میرزای» بدبخت شنیده شد، من بسیار تأسف می‌خورم بر قتل میرزا آقاخان، علی‌الخصوص که علمی وسیع و طبیعتی مطاوع و نرم مانند پنبه داشت و در آتش سید جمال‌الدین بیجا سوخت، اگر چه در باب تسلیم سید بدولت ایران در

حادثه قتل ناصرالدین شاه به عنوان محرک کشته شدن پادشاه شهید میرزا معمود خان علاءالملک بسیار کوشید و اقدامات درسرای سلطانی و در بابعالی بعمل آورد - از آن اقدامات نتیجه نگرفت و سلطان عبدالحمید خان سید را عود بایران نداد و باصرار تمام در حمایت خود نگاهداشت ولیکن چندان از این واقعه نگذشت که سید گرفتار سرطانی دردمان شد و در انجام قطع آن سرطان از طرف جراحان ترك درگذشت - میگویند که سید در هنگام مرض اذن رفتن باروپا برای مداوا از سلطان طلبد ولی نتوانست گرفت ، برخی نیز میگویند که در هنگام اجرای عمل جراحی دردمن مسموم گردید و نیز میگویند در دم واپسین جزایک خادم صادق نصرانی کسی درپیش او نبود و در آغوش او جان بجان بخش داد و در بشکطاس در حظیره (یحیی افندی) در گاهی به خاک سپرده شد رحمه الله علیه و غفرانه .

سید جمال الدین در وقت صحبت اغلب میگفت : من بهر کجای دنیا که رفتم آوازی در آنجا افکندم و جنبشی باهل آنجا دادم ، زیرا که کار (سید) همه با حرف و نطق بود و قلم کمتر روی کاغذ میگذاشت در زمانی که بتأثیر چیز نویسی میرزا آقاخان مرحوم بر سر شوق آمده میخواست مطالبی چند بزبان فارسی نوشته بشکل رساله در آورد و منتشر سازد میگفت عجب دارم از اینکه مردم چندان بنوشته های سعدی و امثال او گرویده اند شماها چنان می انگارید ، سعدی هم چیز نوشته است ، مگر گلستان یا نوشته های دیگر او چیزی است ، ما باید چیزها بنویسیم و خیلی بهتر از او بنویسیم تا مردم بدانند که چیز نویسی کدام است ، از سه انصار سید در اسلامبول تنها يك میرزا آقاخان بود که هم منشی هم آگاه از کل معارف مشرق زمین بود ، والا میرزا حسن خان خیرالملک جز يك ادیب

خوش خط نکته پر داذ بطرز قدیم و شیخ احمد روحی جز از یک مرد انقلابی
 متبیج حراف چیز دیگر نبودند هیچیک از این سه کس آشنا بعلوم و
 آداب مدنی غرب یا یک زبان اروپائی بحد کمال نبود، با وجود این میخواستند
 کاری را که (ولتر) و (ژان ژاک روسو) و (وولنی) بضرب نطق و قلم در قرن
 هیجدهم مسیحی در فرانسه و در اروپا کردند در ایران کنند - وقتی که
 کسی از جودت ذکا و غرازت علم و کثرت تجارب و سیاحت مدید
 سید جمال الدین - آگاه میگردد و مساعی او را در تاسیس وحدت اسلام
 می شنود، دلش میخواست که عاقبت او را مانند عاقبت یک فیلسوف بزرگ
 حقیقی یا یک مرد دانا که در مدت عمر خویش جز آنهم نیکی در مزرعه
 زندگانی نکاشته صاف و روشن و آرمیده و روز باز پسین او را در جهان مانند
 شام بی ابر و باصفای یکی از روزهای خوش تابستان بانجام رسیده ببیند -
 ولیکن افسوس که چنین نیست، این اعجوبه دهر - که به حقیقت یکی از
 تجلیات مستثنای قدرت فاطره بود، مانند یک شعله برق در میان یک طوفان
 بر جهان تافت و گذشت و چیزی از خود باقی نگذاشت مگر اینکه بگوئیم
 که اگر سی سال پیش از این تحریکات و مجادلات سید در ایران بقصد تخریب
 سلطنت مستبد ناصر الدین شاه و مدم سطوت او بوقوع نیوسته بود - احتمال
 که از بیست و اند سال به این طرف ملت ایرانی چندین مسافات در راه
 تیقظ و تعجدد نیموده و بلکه روی آزادی را هم باین زودی ندیده بود -
 سید، یک امر حتمی الوقوع را در ایران تعجیل کرد و راه را برای ملت ایران
 کوتاه تر نمود و الا سیاست اتحاد دول اسلام که سید آنرا سی سال پیش از
 این وجهه عزیمت خود قرار داده بود امروز دیگر باطل و منسوخ است و
 هیچیک از ملل شرق اکنون امیدوار عود چنین سیاستی نیست و همه میدانند

که امتداد و دوام هستی هر ملتی اکنون بسته به ثبات و دوام نیروی زندگی آن است در طریق تمدن و تکامل با نگاهداشتن زبان و آداب و عوائد پسندیده خود «ره چنان رو که رهروان رفتند» - هیچ فراموش نمیکنم که روزی پس از قتل ناصرالدین شاه خبرنگار روزنامه «تان» در اسلامبول ملاقاتی از سید خواست سید خبرنگار را بنزد خود پذیرفت مغیرتان از او پرسید که چه میگوئید در تصدیق یا تکذیب کسانی که تهریک قتل شاه را بشما نسبت میدهند، سید با جرأت و خشم بدو پاسخ داد: من هنوز چنان تنزل نکرده‌ام که دست بکارهای چنین پست و فرومایه بربعبارت خود سید جمال الدین «چیکان» بیالایم.

این ملاقات را که مفصل است میتوان در کلکسیون سی سال پیش از این در روزنامه «تان» در پاریس پیدا کرد، فی الجمله، اگر مقصود تحلیل سائنعات زندگانی سید جمال الدین بود و شرح حادثات دوره حیات او این مختصر از آن بس است، من از مفصل این قصه مجملی گفتم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

اسلامبول ۲۱ ژانویه ۱۹۲۶ میلادی - حسین دانش اصفهانی

مر قومه جناب میرزا سید حسین خان عدالت

«جناب آقای سید حسین خان عدالت از پیشقدمان آزادی ایران بود و در معارف آذربایجان خدمات بزرگی بعمل آورده اند و حالیه در طهران میباشند»

در سنه ۱۳۰۴ قمری سید جمال الدین وارد بطروگرد شد نظر باینکه شخصی مشهور بود اغلب ایرانیها بملاقات او میرفتند بنده هم در ضمن ملاقات با ایشان آشنائی پیدا کردم و بزودی آشنائی مامبدل بصمیمیت

شد علت عمده میل ایشان به بنده شاید همین بود که مشارالیه از اشخاص
متجسس متنبّر بودند و اغلب مایل بودند که اشخاص در رفتار و نقشه‌های
ایشان تفحص نکنند و بنده همین رویه را داشتم و بعلاوه چون زبان روسی
نمیدانستند و محتاج یک نفر مترجم بودند تمام اوقات بیکاری خود را
در حضورشان صرف میکردم بالاخره معمریت تا بعدی رسید که تمام
افکار و عقاید و مشی خود را مفصلاً به بنده شرح میدادند و مطالبی را که
ذیلاً عرض میکنم عیناً روایت خود مرحوم است - قسمتی از تاریخ زندگی
ایشان را «پروفسور براون» تدوین کرده و الحق اکثر موافق واقع و غیر
قابل تردید است باستثناء قسمتی که راجع بمسافرت ایران و روسیه میباشد
بنابر این بنده قسمت مزبور را شرح میدهم، اولاً باید بخاطر داشت که
سید مشارالیه از خود ثروتی نداشتند و همیشه در ضمن مسافرت در حین اشتغال
بکارهای مهم تهیه وجه مینمودند در بدو امر نقشه سید جمال الدین استخلاص
هند از چنگ انگلیسیها بود و بهمین لحاظ روزنامه (عروة الوثقی) را در
پاریس انتشار میداد، بالاخره درجه تاثیر افکار او در هند بجائی رسید
که انگلیسیها برای جلوگیری از انتشار روزنامه مزبور مجبور باجراء
قوانین شدید شدند تا بعدیکه نزد هر کس نسخه‌ای از آن یافت میشد
گرفتار صد لیر مجریه و دو سال حبس میگردد، بعد از توقیف عروة الوثقی
سید جمال الدین عازم بطر و گراد بود ولی نظر باصرار اعتماد السلطنه
ناصر الدین شاه مایل ملاقات ایشان شدند و وقتی سید مزبور از راه اصفهان
عازم دربار ایران بود، ملاقات ایشان با ظل السلطان اتفاق افتاد یکماه و نیم
در اصفهان توقف کردند هر چند مذاکرات خود را با ظل السلطان شخصاً
به بنده شرح نداده‌اند ولی از مجموع روایات ایشان باتتبع از معلومات

چندی که راجع باقامت اصفهان خود به بنده داده اند اینطور استنباط میشود که سید مرحوم قسمتی از خیالات خود را که متناسب با افکار ظل السلطان بوده بایشان شرح داده و در بعضی قسمتها توافق نظر حاصل شده بود بطوریکه از آن تاریخ معارج اقامت بطرو گراد راضی السلطان تکفل کردند، در طهران بحضور ناصر الدین شاه رسیده و در ضمن سوالات اعلی حضرت فرمودند «از من چه میخواهی» سید مشارالیه گفت «دو گوش شنوا» شاه از جرأت او متعجب شد، ولی انگلیسیها که دائماً در کمین بودند بهر وسیله بود بطور غیر مستقیم ذهن شاه را نسبت باو مشوب کردند، طغیان اعرابی پاشا و خروج مهدی سودانی و عزل خدیو و مصر همه را با شاه بمیان آوردند بطوریکه ماندن سید با تغییر عقیده شاه در ایران مشکل شده و بالاخره عازم بطرو گراد گردید «راجع باعرابی پاشا و دو فقره دیگر شرح مفصلی خودشان به بنده گفته اند که فعلاً مجال تقریر آن نیست» از زمان اقامت در پاریس روابط سید جمال الدین با «کات کوف» که از جریده نگاران مشهور روسیه و دوستی کامل با امپراطور داشت شروع شده بود و یکی از مؤیدات سفر سید بر روسیه دعوت کات کوف میباشد ولی همینکه ایشان وارد روسیه شدند کات کوف بدرود زندگی گفت و سید مجبور شد که به تنهایی در بطرو گراد برای اجرای نقشه خود اقدام نماید، سید جمال الدین در ضمن دو سال محبوسیت خود در هندوستان هواخواهان زیاد پیدا کرده بود چنانکه اسباب استخلاص او را هم دوستانش فراهم کردند، اصل نقشه او تهیه اتحاد اسلام و استخلاص دول اسلامی از جنگ انگلیس بود و بهمین لحاظ دائماً گرفتار ضدیت انگلیسیها گردید حتی در بطرو گراد هم دقیقه ای از اعمال او غافل نبودند.

در این ایام سید در نظر داشته که وسایل جنگ روس و انگلیس را فراهم سازد تا همه موقع قیام بدست آورند ولی روسها که جدیداً از محاربه با عثمانی مستخلص شده و گرفتار اختلال مالیه بودند بهیچ جنگ جدیدی حاضر نبودند، سید جمال الدین بکرات بازنویف «مدیر وزارت خارجه روسیه» ملاقات کردند ولی مدیر مزبور ابراز مساعدت بانقشه ایشان نمود، عین عبارت سید جمال الدین است راجع بزنیف «هرچه او را بپوشایند از من مثل گربه روی دست و پا بزمین میافتد» بعد در صدور ملاقات رسمی با امپراطور در آمد زیرا این مسئله را ذی‌مداخله در امور هند میدانست ولی امپراطور فقط بملاقات معمرمانه رای داشت، این بود که فقط یکمرتبه باملکه روسیه ملاقات دست داد چه ملاقات معمرمانه امپراطور بی نتیجه بود، سید جمال الدین از اجرای نقشه خود در روسیه مأیوس شد و خلال این احوال اوضاع ظل السلطان هم مختل شده از رساندن وجه بسید عاجز ماند، این بود کم کم بلامتکلیفی عارض رفتار ایشان میشد تا ناصر الدین شاه سفر روسیه نمود که از آنجا برای حضور در جشن جمهوریت وارد پاریس شود، اوقات ورود ناصر الدین شاه به بطر و گراد سفارت ایران بااعلاءالملک تبریزی بود ارفع الدوله مستشار سفارت بود و مفتخ‌الدوله نایب سفارت و هیچکدام از این آقایان باسید مرحوم روابطی نداشتند که مایل بملاقات او باشند - مرحوم میرزا علی اصغر خان که در این سفر وزیر اول معرفی شده بود، در صورتی که هنگام اقامت سید در طهران با او خصوصیت داشت در این سفر مایل نشد در بطر و گراد ملاقاتش نماید، سه نفر از رجال محترم بتوسط بنده باسید مرحوم ملاقات نمودند که در ملاقات وصحبت ایشان حضور داشتم.

مرحوم اعتمادالسلطنه بهدایت من در کالسکه دولتی تشریف آورد
 و دست سید مرحوم را بوسید و از مقاله‌ای که برضد سید مرحوم بعد از
 عزیمت ایشان از طهران در روزنامه اطلاع نوشته بود عذر خواهی کرد
 و کسب اطمینان از مجرمیت من نموده راجع به سیاست مملکت صحبت
 کرد و از ناصرالدین شاه نهایت مایوسی را داشت، واقعاً هم حق داشت
 صدارت میرزا علی اصغر خان با وجود اعتمادالسلطنه و حاجی امین الدوله و
 حاجی مخبرالدوله مملکت خواهی نبود بلکه خود خواهی بود چون
 سیاست میرزا علی اصغر خان این نبود که خدا و ملت از او راضی باشد
 بلکه میخواست ناصرالدین شاه از او راضی بشود، چنانکه خود میرزا
 علی اصغر خان روزی که بهاسید مرحوم در طهران با درشکه بشاهزاده
 عبدالعظیم میرفتند و سید و خامت اوضاع و عاقبت سوء سیاست روس و انگلیس
 را کاملاً باو فهمانیده بود در حال گریه اقرار کرده بود که تقرب من بشاه از
 این جهة است که از خود رأی ندارم و شاه میخواهد تازنده است آسوده
 باشد و بعد از خودش چه ایران بماند چه برود برای او تفاوت نخواهد کرد،
 این است که ما در انظار ملت مقصر قلم گرفته‌ایم.

اعتمادالسلطنه میگفت برای بیداری شاه هر کتابی را که ترجمه کرده
 میخوانم بجای حسن اثر سوء اثر میبخشد سیاست شاه در این است که نقشه
 روس را در حال حیاسات خود توقیف نماید و ملت را در غفلت و جهالت
 نگاهدارد تا کسی نتواند باعمال شاه ایراد بگیرد همه ناراحتی خود را
 در بیداری ملت میدانست و نمیگذاشت احدی از رجال اولاد خود را برای
 تربیت بخارجه بفرستد - چنانکه حاجی امین الدوله مرحوم را نگذاشت
 که حاجی امین المملک حالیه را که آنوقت همراه آورده بود در یکی از

مدارس فرنگ مشغول نماید ، « این ممانعت را خود حاجی امین الدوله در بطرو گراد بمن نقل کرد »

همینکه اعتماد السلطنه مرحوم از خدمت سید مرحوم خارج گردید سید فرمودند در ایران یکنفر عالم و تاریخ دان اگر هست همین شخص است .

روز بعد در عمارت دولتی مرحوم مخبر الدوله و حاجی امین الدوله راملاقات نمود ، چون این دو بزرگوار مرد و از هم ملاحظه داشتند جوابهای مرحوم سید را بشوخی و محافظه کاری گذرانیدند ولی اعتماد سید زیاده تر از مخبر الدوله به حاجی امین الدوله بود ، در مراجعت بمن فرمود که هرگاه این دو نفر با هم صمیمی بودند ایران را از این فلاکت نجات میدادند - ناصرالدین شاه سه روز در بطرو گراد توقف نمود و از آنجا قصد لندن را داشت .

سید مرحوم نهایت رنجش را از شاه و درباریان در این سفر حاصل نمود و در این صدد بود که يك ضربه ای بشاه بزنند که بلکه از این راه او را متنبه نماید ، در اینجا لازم است قدری جلوتر برویم و اتفاقی که قبل از حرکت شاه از ایران افتاده بود و دولت روس از وخامت آن اطلاع نداشت بیان نمائیم .

یکسال قبل از حرکت شاه از ایران « درامان ولف » که یکی از سیاسیون معروف بود از طرف انگلیس به سمت سفارت یافت از این مأموریت درامان ولف دولت روس ظنین شده بود که دولت انگلیس چه خیال سوئی دارد که این وزیر سیاسی را بایران فرستاد بعد از عزیمت این نماینده سیاسی انگلیس آنچه معروف شد این بود که دولت ایران رودخانه کارون

را آزاد نمود که هر يك از دول همجوار بتوانند در آن كشتی رانی بنمایند چنانكه انگلیسیها در اعمال سید مرحوم مراقبت داشتند - سید هم در افعال ایشان ناظر بود - قبل از هر كس نقشه انگلیسیها را در این آزادی رودخانه كارون ملتفت شده بیکى از جریده نگاران آلمان مقاله مبسوطی در حضرت این راه نوشت و معلوم نمود كه فایده آزادی این رودخانه بانگلیس عاید میشود و سرر آن بروس، این مقاله از روزنامه آلمانی بتمام روزنامه ها ترجمه شده يك ولوله وقیل و قالی در روسیه بر علیه ناصرالدین شاه تولید گردید بطوریکه ماندن سید مرحوم را در روسیه مضرت دانسته مشاورانیه را بامیدهای بایران دعوت نمودند .

چنانكه قبلا اشاره شده بود كه سید مرحوم از خود ثروتی نداشت و در ضمن اجرای خیالات خود پول هم پیدا میکرد همینكه خواست بایران بیاید از هیچ طرف راه گشایشی برای او نبود وجه مختصری از یك نفر دوست گرفته روانه ایران گردید ، من در آن اوقات در تفلیس بودم مرا ملاقات نموده عازم طهران شد ، دیگر از حال ایشان خبر نداشتم تا اینکه شنیدم با آن بیرحمی او را از طهران خارج نمودند تا وفات آن مرحوم از حال ایشان خبری ندارم .

مرحوم سید جمال الدین قد کوتاهی داشت خیلی متناسب نسبه سر بزرگ و دست و پای كوچك ، رنگ گندم گون ، مزاج خیلی دموى بطوریکه هر وقت خم میشد خون بچهره او میآمد ، بازو و ساق پا خیلی خیلی نازك و استخوانها محكم و سینه فراخ و شكم قدری بزرگ داشت ، و چشمهایش سیاه و با جاذبه بود كه هر كس را مفتون میکرد ، صحبت و بیان ایشان در هر باب انسان را خسته نمیکرد ، گاهی میشد كه در يك اطاق

چهار ساعت با من که همه گوش بودم صحبت میکرد و من خسته نمیشدم و بر همه مجالس انس ترجیح میدادم - سید مرحوم مرمعاشی از هیچ طرف نداشت هر چه پیدا میکرد خرج مینمود میگفت چند سال پیش حساب پول را نمیدانستم، با وجود اینکه از ایرانیها خیلی بدی دیده بود به ایرانی خیلی امیدوار بود میگفت «دیر بیدار میشوند ولی همینکه بیدار شدند تند میروند و از همه جلو میافتند» میفرمود «ایران مرکز اسلام است جنساً شایستگی سیادت را دارد اگر ترک بر او سلطنت نکند و از جنس خود زمامداری داشته باشد» و از ترکها خیلی ناامید بود قبل از جنگ روس و عثمانی سید میفرمود «در اندیشه بودم که اگر عثمانیها باین غفلت و نفعوت امر ارحیات نمایند هیچوقت دولت متمدنی نخواهند شد و منقرض خواهند گشت شاید این جنگ یکضربه ای برای بیداری آنها بشود که تکلیف خود را در آتیه بدانند» از یکطرف هم فکر میکرد عثمانی اگر يك شکست بخورد تا پنجاه سال خود را جمع نمیتواند کرد، حکایت میکرد در وسط جنگ که دولت نهایت احتیاج را بمعاونت صاحبان ثروت داشت، چند نفر از پاشایان با ثروت در يك مهمانخانه ای جمع شده به حال پریشانی دولت گریه میکردند و در این بین کنیاك میطلبیدند بعد از ختم عزاداری چهل لیره طلا قیمت کنیاك شده بود، من باین صاحبان غیرت گفتم اگر بجای این سوگواری همین چهل لیره را بدولت اعانه میدادید بهتر از این دلسوزی بود، هر يك از این آقایان دارای ثروت کافی بودند - هر کس از دین سید سؤال میکرد میفرمود مسلمانم.

روزی در مجلس درس یکی از علمای تسنن صاحب مجلس از سید

مرحوم پرسیده بود که در چه عقیده میباشی؟ فرموده بود مسلمانم. صاحب مجلس دوباره پرسیده بود از کدام طریقت؟ سید فرموده بود کسی را بزرگتر از خود نمیدانم که طریقت او را قبول نمایم. صاحب مجلس باز گفته بود که ادعای بزرگی نمودی رأی شما با کدام يك از این چهار طریقت مطابقت دارد، سید فرموده بود مختلف است در بعضی بایکی در بعضی بادیگری. حضرت رسول اکرم ﷺ را خیلی محترم میداشت، بدبختی دولت اسلام را از سلاطین استبداد و علمای سوء میدانست و میفرمود این دو طبقه دین را بر صلاح خود ساخته اند و فرسخها از اسلام دور افتاده اند. بجای اینکه دین را با عقل و منطق مطابقت بدهند، عقل و منطق را میخواستند باین ساخته خودشان مطابقت بدهند این است که دائماً در جدالند باید بدانند تادین را لباس علم نپوشانند در مجمع اهل علم و تمدن حق حضور ندارند.

سید مرحوم میخواست اتحاد اسلام را در روی قرآن قرار بدهند. نه در روی احادیث و اخبار، و سلاطین استبدادی را بر اندازند. پروگرام تحصیل علمای دین را بمقتضای وقت و موقع قرار بدهد، خرافات و موهومات که اضافه بر دین شده است از اذهان فراموش نماید. نفاق و کدورتی که نسبت بادیان دیگر در اسلام ایجاد شده متروک بدارد، هر کس حق حیات و استقلال در خاکی که مالک است داشته باشد.

این بود خلاصه خاطرات این بنده در مدت دو سال اقامت مرحوم. سید که از طفولیت خود تا آنروز به بنده نقل کرده بود ولی آنچه که نوشته ام. راجع بایام پطرو گراد بود که دیگران نمیدانستند و کسی غیر از بنده.

نمیدانست، خیلی‌ها از بنده این احوالات را خواسته بودند ولی اقبال نکرده
بودم بنویسم همینکه اعلان حضر تعالی را دیدم با تمام افسردگی حاضر شدم
که این خاطرات خود را به حضرت تعالی تصریح دارم ، امیدوارم مقبول افتد
طهران ، حسین عدالت تبریزی



سید جمال الدین، یک مجاهد بزرگ

رهبر تجدد کنونی و مرشد شرق علامه شیخ جمال الدین - یک نبذه زندگی او در ترکیه - یار دیرین او برهان الدین قلیچ خان و بعضی از اشعار او یکی از مجاهدین که حصر نفس بتأمین مساعی ملت های مظلوم شرق در ساخت تجدد و دموکراسی نموده اند شیخ جمال الدین است - شیخ جمال الدین در تاریخ ۱۲۵۴ تولد یافته است ، جمال الدین همیشه از اعلام ها و دیپلمات هایی که کوشیده اند اسلامیت را بامدنیّت غرب تالیف کنند میباشد ، هم فیلسوف و هم دیپلمات بود - مشارالیه دفعه اول در اواخر سلطنت سلطان عزیز در زمانی که خواجه تحسین افندی رئیس دارالفنون بود باسلامبول آمده اند - جمال الدین در اثنای این اقامت بادوست خود خواجه تحسین غالباً سید شیخ سلمان بلخی را که از مشاییر علمای باختر بوده و از ترکستان بدینجا آمده در معامله سلطان ایوب مقام گز زیارت میکرد و در آنجا مجلس های علمی و سیاسی منعقد می ساختند در مدت اقامت اسلامبول شیخ جمال الدین در عهد وزارت مینف باشا عضویت مجلس کبیر معارف قبول شده بود - مومی الیه در مجلس معارف و گاهی هم در مجالس علمی مانند جامع کبیر فاتح برای ایقاظ و تنویر اذهان برادران

ترك واجنبی كنفرانسهای مفید میداد .

روزی در جامع کبیر فاتح در حضور بعضی از رجال دولت و علماء و کبرای مسلمین نطق میکرد و این دو بیت مولوی را :

علم حق در علم صوفی گم شود این سخن کی باور مردم شود
علم صوفی حادث و از حق قدیم این چسان در فهم آید ای سلیم
تقریر و ترجمه مینمود در انتهای این مباحثه علمی خواجه یونس و همی افندی که از صدور بود نتایج این مباحثه علمی را تغلیط کرده در نهانی شیخ الاسلام حسن فهمی افندی را تعریک و بوسیله او سلطان عزیز را وادار بنفی و اجلای علامه شہیر کرده بود در روایت میکنند که خواجه یونس بعدها از این کار خود پشیمان شده توبه کرده در مصر برای سرنگون کردن اداره استبداد و برای تامین رفاه حال ملل مظلوم شرق در جامع الازهر درسهای مفید سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و فلسفی میداد و مومی الیه پانزده سال (۱) به ارشاد و اولاد شرق در آنجا بذل سعی نمود در آنجا از جوانان ترکی، مصری، هندی و شرقی وطن پروران ذیل را تربیت کرده است :

شیخ المبعوثین علی نقی بیك ، شیخ محمد عبده ، سعد زغلول پاشا ،
فتحی زغلول بیك ، عبدالله ندیم بیك ، ادهم بیك ، یعقوب خان ، نواب و غیره
شاگردان شیخ جمال الدین در موقع نطق و تقریر حرفهای آتشین او را بدفاتر یادداشت خود ثبت میکردند و امروز بسیاری از شاگردان او برهانبیدن و وطنهای خود از دست مستبدین غرب میکوشند ، این شیخ انقلاب پرور گامی بممالك مشرق سیاحت کرده در آنجاها برای تغلیص برادران دینی

۱- گویا در سفر اول چهل روز و در مرتبه دوم ده سال و اندی در مصر

اقامت داشته .

خود از زنجیرهای ظلم و استبداد میکوشید در ایران و عثمانی و مصر برای اجرای افکار مقدس خود يك سعی متمادی نشان داده است - مقصد غائی شیخ این بود ، ریشه جهالت ، استبداد ، رشوت و تعصب را کنده بجای آن يك آزادى تام ، يك حكومت دموكراسى نشانندن و بالفعل بمیدان ترقى و تجدد عصر كنونى داخل شدن ، شیخ جمال الدین بمحض دچار شدن به تضییقات در ممالك شرفى التجا بشهر پاریس كه آشیانه آزادى است برده و جریده سیاسى و فلسفى عروة الوثقى را در آنجا نشر نموده و در آنجا مشغول بعضى مناقشات قلمى بامتفكرین و سیاسيون اروپا گردید ، شیخ جمال الدین در پاریس و در مسكو در جامع علمى كنفرانسها میداد و فلسفه شرق و ملتهای مشرق را به اروپائیان می شناساند .

رئیس الوزرای حالیه مصر زغلول پاشا كه حقوق ملت خود را در مقابل دعوى انگلیس بر مصر و سودان مدافعه میکند ، از هیأت تحریریه جریده «عروة الوثقى» بود مومى الیه در پاریس عمامه را از سر برداشته و بر حسب ایقاظ استاد خود جمال الدین بتوحید علوم غرب و شرق كوشیده است - علامه جمال الدین كه دفعه اول تركها را قلباً دوست داشته بود در دفعه دوم در زمان سلطان عبدالحمید كه ملت را در زیر ربقة اسارت استبداد نگاه میداشت در ۱۳۱۰ وارد اسلامبول شد قبل از این هم يك دفعه سلطان عبدالحمید او را دعوت كرده بود - شیخ جمال الدین ، آن آفتاب حریت ، این دعوت دوم عبدالحمید را بدون پروا قبول كرده با اسلامبول آمد و در خانه اى كه در مرحله نشانطاش تخصیص كرده بودند اقامت نمود مومى الیه بمحض دیدن اضطرابهای برادران تركى در زیر استبداد عبدالحمید برای برانداختن این استبداد كوشید - در آن زمان ، در همان خانه اشتغال ذیل

و را ملاقات میکردند ، برهان الدین خان یکی از علمای بلخ ، یوسف خلیا پاشا رئیس کمیسیون مهاجرین ، سید فضل پاشا ، شیخ رئیس انقلابی ایرانی و از اعضای مجلس مبعوثان ، مرحوم میرزا آقاخان که در مجادله جریت و در راه آزادی شهید شد ، حسن خان قونسل ، شیخ محمود ، محمد صدیق خان ، فیضی افندی ، آنوقت بر حسب راپورت های ممتلین دربار جاسوسها ، در پنهانی از طرف طرفداران استبداد در زیر مراقبت گرفته شد و عبدالحمید خانه مسکونی او را در زیر تفتیش گذاشت و مداومین آنجا را هم تحقیق کردند و در ماه رمضان ۱۳۱۵ (۱) مومی الیه از روی تسممی که پس از عمل جراحی در زنج در نتیجه ظهور سرطان حاصل شده بود در حال نمود ولی درباره مسموم کردن او دلایل قطعی نیست - مشار الیه در محله بك اوغلی در قبرستان «شیخار» مدفون است ، عبدالحمید مستبد مرقدا این انقلابی شرق را نیز از محل خود نابود کرده لیکن محل آن برای دوستانش معلوم است و مومی الیه در قلوب تمام مسلمین جایگیر شده است .

برهان الدین بلخی که یکی از رفقای مساعی جمال الدین بود و اکنون در ترکیه است ، راجع بادییات کنونی و قدیم آثاری دارد و در زبانهای ترکی و جغتای و فارسی شعرها سروده است که از اشعار فارسی او چند بیت در اینجا مینویسم :

حدیث یار خود را میکنم تکرار میگردد

زدنیا و ز دین فارغ قلندر وار میگردد

۱- سید در سال ۱۳۱۴ قمری مانند اجداد بزرگوارش در اسلامبول مسموم و شهید گردیده در شیخار مزار لقی مدفون گردید چنانکه خود قبلا از این واقعه خبر داده و گفته است :

انا المسموم ما عندی بتریاق ولا واق ادر کاساً و ناولها الا یا ایها الساقی

زبند خرقه و سجاده و تسمیح آزادم
 زباده مست و مخمورم که چون خماری میگردم
 کشم جامی علی رغم فقیر و زاهد و سالوس
 که من بانشاء پیمانه سرشار میگردم
 سید عیسی خان

۳- برهان الدین بلخی و سید جمال الدین

شرح ذیل را بنا بر التماس ما جناب ادیب محترم میرزا حسین خان
 دانش اصفهانی مقیم اسلامبول نوشته اند :

برهان الدین بلخی - این شخص یکی از درویشان صافی دل و از
 سادات نجیب لازم الاحترام است ، در هنگام اقامت شیخ جمال الدین در سال
 ۱۸۹۰ مسیحی در مهمانخانه سلطان عبدالعزیز خان که در محله تشویقیه
 در سمت (شیشلی) بود سید برهان الدین مانند زوار دیگر رفت و آمد بخانه
 او داشت - لیکن چون غیر از یک درویش شرقی سیرت و شاعر خوش بیان
 بلخی چیز دیگر نبود و در خط علوم و سیاسات غرب سیر نکرده بود گفته های
 علمی و خطابه های سیاسی و سخنهای آتشین انقلابی شیخ بر او بیشتر از
 خطبه های متدینانه یکم رشد تصوف پیشه زاویه نشین که خود از اهل راز
 است و سفره اش بر غنی و فقیر بازاری و نفوذی نمیتوانست داشته باشد - کجا
 آن جذبه هائی که سید جمال الدین در روان میرزا عبدالعزیز خان کرمانی
 معروف به آقا خان و شیخ احمد روحی کرمانی و برادرش در اسلامبول و
 در جان مصطفی کامل مصری صاحب روزنامه (اللواء) عربی و در قابلیت
 مفکره (شیخ محمد عبده) مصری و شیخ علی یوسف مصری صاحب جریده

قدیم عربی (المؤید) و در دل چندین جوانان آزادی خواه ایرانی و مصری و هندی انداخت و کجا آن بهره‌ای که چند نفر شیخ و درویش و صوفی خانقاه نشین از انفاس او بردند میتوانم بگویم .

هر کسی از ظن خودش دیار او وز درون او نجست اسرار او

سید اینسان را یکایک دید و رفت هر که را میخواست جان بخشید و رفت - شیخ برهان الدین مزبور پسر سلیمان باخی صاحب ینابیع الموده است و این کتاب در اثبات حقیقت و حقانیت مذهب تشیع به دلالت آیات و احادیث و روایات است و در اسلامبول چاپ شده است - بنده بزمان سید سلیمان نرسیدم و او را نشناختم اما از قراریکه از قرینه کتابش پیدا است مشارالیه یکی از محدثان فاضل و یک شیعی شدیدالعقیده بوده است، ولی پسرش سید برهان الدین دارای این جنبه معدنی و ملاتی نیست چنانکه عرض کردم طبعی دارد لطیف و موزون، شعرتر کی جغتائی نیز مینسراید، در نستعلیق خوش نویس و گاهی غزلی از شعراء مانند حافظ و غیره را تخمیس یا تسدیس میکند و کمابیش از عهده برمیآید، شخصاً و قور و علوی مشرب است عمامه سبز بر سر و لباسهای بلند زرد و سرخ و سفید بر وفق عادات اهل خیره و بخارا اغلب در بردارد بنده مدتهاست که این سید جلیل القدر را ندیده‌ام امروز باید هفتاد و پنج سال یا بیشتر داشته باشد، تخمیناسی سال پیش از این در زمان اقامت حاج شیخ الرئيس شاهزاده ابوالحسن میرزا در اسلامبول، دوستی و صمیمیت و مشاعره‌ها در میان شاهزاده مرحوم و سید برهان الدین بوده است.

۵- مرقومه جناب سید محمد توفیق

آقای سید محمد توفیق از فضایل عصر جدید ایران است که اغلب

حیات خود را در عثمانی گذرانده و در ایام قبول مدیریت مدرسه ایرانیان و مدیر مجله خاور بود و چند مقاله نیز از ایشان در مجله ایران شهر درج شده است.

در شماره هشتم سال سیم شرحی متعلق بر رساله سید جمال الدین نوشته و از مطلعین معلومات خواسته اید اینک خود را مجبور میدانم که نظر دقت جنابعالی را جلب نموده و مطالعه کتاب (اشهر مشاهیر ادباء الشرق) که گویا گرد آورنده آن (محمد محسن عبدالفتاح) است و در مصر چاپ شده توصیه نمایم - این کتاب مستطاب و جزو است و در جزو دوم شرح مفصلی متعلق بسید مرحوم با شرح دخول مرحوم در زمرة جمعیت (ماسون) و رئیس شدن بر آن گروه را با مطالب بسیار دیگری مینویسد و نیز شرح مبسوطی متعلق بشیخ محمد عبده که به (الامام) ملقب است و او را با سعد زغلول پاشا در دورا شاگرد و تلمیذ سید مرحوم معرفی میکند، در همان کتاب چهار مقالات مرحوم در جریده (عروة الوثقی) پاریس که جمعا هیجده مقاله میباشد درج کرده و ترجمه حال شیخ محمد عبده را با جمله از مقالات او هم نوشته است که بعقیده من میباید در رساله سید از همه اینان بحث بمیان آید، دیگر اینکه خود بنده با سید مرحوم قرابت و قرینیت دارم و همه از خانواده حسینیها هستیم، هنگامی که اوطهران بعراق آمد، در بصره با وجودیکه در خانه مفتی بصره (عبدالوهاب افندی) منزل داشت محض تفریح بمنزل پدرم میآمد و چون خانه مالک آب واقع و باصفا بود و با گلپای عباسی لب شط گلکاری داشتیم آنجا می نشست و جای میل مینمود و بنده که کوچک بودم و همه چیز را بخوبی میدانستم و میفهمیدم برای سید کلوچه میآوردم و مرحوم هر وقت مرا میدید بزبان عربی میپرسید (هل اتیت بالکلیجة)

زیرا عربها کلوچه را کلیجه تلفظ میکردند، از تلامیذ آن مرحوم عبداللہ فکری پاشا و عبداللہ ندیم مصری بودند کہ ہر دو از فحول علماء و ادباء و کتّاب آن عصر بشمار میرفتند۔ خود سید با وجود عدم تعصب برای پدرم نقل نمیکرد کہ در شہر بطرزبورغ (بطر و گراد) ماہ رمضان فرارسیدہ بود چون مسلمانان آنجا بسیار متعصب بودند مرا با وجود مسافرت مجبور بروزہ گرفتن کردند روزها چون خیلی بلند بود تقریباً بیست ساعت روزہ میکردم تا آنکہ از رمق افتادہ ناخوش شدم آن وقت دست از سرم برداشتند و بر ختنہ خواہم انداختند۔ بمبئی۔ سید محمد توفیق محمدانی

۶۔ مردان بزرگ

چنان بانیك و بد خو کن کہ بعد از مردنت عرفی

مسلمات بزمزم شوید و هندو بسوزاند

هیچ گمان نمیکنم کسی نظیر سابقہ شرق سید جمال الدین تا این درجہ بفلسفہ این یک شعر عرفی ہی برده آنرا باین مہارت و تردستی سرمشق زندگانی خود کردہ باشد۔ این مرد دانا و فیلسوف شرق طوری عمر خود را بہ آوارگی و بی خانمانی بسر بردہ و بقسمی راحتی و آسایش را بر خود حرام کردہ کہ بزحمت زیاد میتوان سرگذشت حزن انگیز و اسف آور او را تتبع نمود۔ نگارندہ در ظرف سہ سال اقامت خود در مصر آنچه در حدود امکان و دسترس بندہ بود تحقیقاتی راجع بحسب و نسب سید جمال الدین اسد آبادی مشہور بافغانی نمودہ و بالاخرہ چیزیکہ ہویت او را بطرز قاطعی اثبات کند بدست نیاوردم، در تاریخ نہم مارس ۱۹۲۴ میلادی اعضای انجمن (رابطۃ الشرقیہ) در مصر بیاس زحمات و فداکاریہای این پیشوای بزرگ شرق انجمنی نمودہ نطق ما و قصیدہ های غرائی از طرف چندین نفر از فضلاء ایراد شد۔ ولی راجع بایرانی بودن سید سخنی در

صیان نرفت فقط چیزیکه تازه بود اینکه «ژرژ کوشتی» ارمنی که مدتها
 در مصر و اسلامبول در خدمت سید بوده کتابی بزبان فرانسه در تاریخ
 زندگانی سید جمال الدین نوشته و دومر تبه اشاره بیکي از تالیفات او موسوم
 به (الوصية السياسية الإسلامية) نموده است این رساله تا کنون چاپ نشده
 و شاید هم از بین رفته است، در خصوص وفات فقید شرق مینویسد: جمال الدین
 روز سه شنبه نهم مارس ۱۸۹۷ ساعت ۱۲ و ۱۳ دقیقه دارفانی را بدرود گفت
 پس از مرگش عبدالحمید فوراً بعضی از مستخدمین قصر را فرستاد تا آثاریکه
 از او باقی مانده است بدست بیاورند، ولی سید جمال الدین خوش بهختانه
 آنها را بدوست امین و وفادار خود (ژرژ کوشتی) سپرده بود - امام بنام
 شیخ محمد عبده مفتی سابق مصر که سالیان دراز در ک خدمت سید را
 نموده و در مسافرتهاى متعدد باروبا همراه او بوده تاریخ زندگانی و
 سرگذشت عبرت انگیز اسناد خود را اینطور شروع میکند - بحملىنا على
 ذكر شيء من سيرة هذا الرجل الفاضل جمال الدين مارايناه من يخالف الناس
 في امره و تبعاد ما بينهم في معرفة حاله و تبين صورة في مخيلات الاليفتين لخبير
 حتى كانه حقيقة كايه تجلت في كل ذهن بما يلائمه و قوة روحية قامت لكل نظر
 بشكل يشاكله و الرجل في صفا جوهره و ذكاء مخيره لم يصبه و هم الواهمين ولم
 يمسه خرز الخراصين الخ

که خلاصه اش این است: اختلاف آراء و تنوع معتقدات مردم نسبت
 بسید جمال الدین مارا بر آن داشت که اطلاعات خود را در باره او برشته
 تحریر بیاوریم - جمال الدین مانند يك حقیقت کلی است که در هر انسانی
 بمقتضای حال و فراخور مقام او جلوه گر گردد - رو به مرسته سید جمال الدین
 در بیداری شرق و نهضت علمی و ادبی ممالک ایران، هند، مصر، افغان،

ترکیه، چنان جان بازی نموده و طوری سر و دستار خود را در این راه هولناک از کف داده که امروز ایرانیان او را ایرانی، افغانه او را افغانی، و بالاخره مصریان و ترکها بیش از دیگران او را ستایش میکنند، از همه اینها گذشته بطوریکه در یکی دو ماه قبل در جراید ترکیه و مصر منتشر شد علاقه مندی «مستر کراین» آمریکائی که پنجه زارد و دلار از جیب فتوت خود برای تعمیر مقبره سید جمال الدین داده و اخیراً اتمام پذیرفته بیش از همه در نزدامالی شرق مدعوب میشود او محب قراء و دوستدار ضعفاء بود، او یک اختر درخشانی بود که شاید پس از قرنهای در آسمان مشرق زمین نظیرش طلوع نخواهد کرد.

بنابر این برای او وطن و ماوای «و اول ارض مس جلدی ترابها» نمیتوان قائل شد این قبیل بزرگان مابه الاشتراک بشراند و همانطوریکه شاعر عربی گفته «اذا کان اصلی من تراب فکلها» بلادی و کل العالمین اقاربی» و بتمام معنی بر آنها راست میآید، جمال الدین هیچوقت اختلافات مذهبی را دست آویز قرار نداده و مانند سایر مصلحین شرق ماجرا جوئی نمیکرد بهمین جهت تادم واپسین و نفس آخرین یکنفر ارمنی یار و مدد کارش بود، هنوز کلمات برجسته و فرمایشات حکیمانه اش حتی در کوچه و برزن مصر و ترکیه در افواه مردم است مخصوصاً مصریان تازه پس از چهل سال خواب غفلت بفلسفه این عبارت سید جمال الدین - (اتفقوا المصریون الایتفقوا) پی برد و در صدد چاره جوئی و علاج بر آمده اند، سعد زغلول پاشا رئیس مجلس شورای حزب و فدالمصری، مرحوم شیخ محمد عبده مفتی سابق مصر، قاسم امین، منفلو طی، یارودی «۱» شیخ موبلهخی «۲» ریاضی پاشا و صدها هزار نفر دیگر

۱ و ۲ خالی از اشتباه نیست.

همه از شاگردان و تربیت یافتگان سید جمال الدین شمرده میشوند سید جمال الدین قبل از همه چیز در علم معرفت نفس ید طولانی داشته و درست بفلسفه شعر عرفی و این يك شعر سعدی «خواهی که بطبعت همه کس دارد دوست - باهر که در اوفتی چنان باش که اوست» واقف بوده و مانند بعض از ادبای معاصر ما که عرفی بدبخت را در مجله آینده منطبه طهران بپاد انتقاد گرفته کوتاه بین نبوده است من تا کنون ایرانی بودن سید جمال الدین را با تردید تلقی میکردم حتی تحقیقاتی هم که از چند نفر شاگردان آن مرحوم از قبیل استاد محترم شیخ رضا مدیر مجله المنار و مرحوم سید منفلوطی بعمل آوردم چیزی مفهوم نشد تا آنکه خوشبختانه در این اخیر دانشمند سخن پرور فاضل نکته سنج آقای مدیر مجله ایرانشهر خدمت شایان تقدیری بعالم مطبوعات ایران فرموده و رساله شرح حال و آثار سید جمال الدین را که بقلم مرحوم میرزا لطف الله خان اسد آبادی همشیره زاده آن مرحوم است انتشار دادند، مندرجات این کتاب اگر چه جزئی اختلافی با مطبوعات مصری و بیرونی راجع بترجمه فقید دارد ولی در خلال سطور و عباراتش بسی حقائق را آشکار میسازد و اگر در چاپ دوم عکس پاره ای از نوشته های آن بزرگوار را که در ضمن کتاب اشاره به آنها شده ضمیمه بفرمایند دیگر جای هیچ تردیدی باقی نخواهد ماند، در اینجا مخصوصاً از مکارم اخلاق میرزا علی محمد کاشانی که نصف مخارج کتاب را از کیسه فتوت خود مرحمت کرده تشکر نموده و از این مردانگی ایشان قلباً سپاسگزار میباشم خدای در دو جهانت جزای خیر دهد که آنچه کرده ای با صفات آن سزاواری

نوامبر ۱۹۲۶ میلادی - پاریس - مصطفی طباطبائی

مفسر قرآن

در شماره نهم سال سوم ایرانشهر سؤال شده تفسیر قرآنی که مورد انتقاد و اعتراض فیلسوف بزرگ اسلام آقاسید جمال الدین اسدآبادی «همدانی» متخلص بافغانی شد از کیست؟ در جواب عرض میکنم تفسیر مذکور در زبان اردو است و یکی از بزرگترین قواد اسلام سر سید احمد خان علیکده «هند» دارد باز بان علمی جلالت افکارش را بتمام دنیا میگوید. سید احمد خان در زمان خود نصب العین خودش که تعمیم علوم معاشیه جدید در مسلمانان هند بود رسید و بچشم خود هزارها از جوانان اسلام را دید که فارغ التحصیل از دارالفنون مؤسسه او بیرون آمدند و باقیادت خود جامعه اسلامی هند را بطرف بالا سوق میداد در حالنی که قائم دیگر اسلام و معاصر او سید جمال الدین تقریباً ناکام از دنیا رفت و نمر زحمات خود را که ما داریم میچینیم ندید - جهة اینکه سید جمال الدین در انتقاد بر تفسیر مذکور (که در ایام توقف در هند نوشتند) نام مفسر را نبردند همان شهرت و مقبولیت خدمات ملیه سر سید احمد خان در تمام دانیان هند بود و معجز روح ساختن احساسات ایشان کار خوبی تصور نمیشد - لیکن من بسا سید جمال الدین متفقم که تفسیر سید احمد خان خالی از انحراف از مسلمات اسلامی نیست و برای او که قائم علوم معاشیه مسلمانان بود مداخله در

علوم معادیه لزومی نداشت - درجات علمیه جمال الدین بمراتب بیش از استعداد علمی سیداحمد بود لیکن تعجب این است که اولی قائد سیاسی مسلمانان گردید و در ایران و افغانستان و هندوستان و مصر و ترك سرگردان میگذشت و مسلمانان را بیک سیاست استقلالیه هدایت میکرد و دومی قائد علمی مسلمانان ملك خود «هندوستان» شد و فهمید که هیچ ملت بدون علم نمیتواند بريك صراط مستقیم سیاست اتحاد مساعی نماید ، بعبارت دیگر سید جمال الدین میخواست مسلمانان بدون علم اروپائی ، اروپائی شوند و سید احمد میگفت اول باید مسلمانان علوم اروپا را بیاموزند و بعد خودشان قهراً در خط مستوی سیاست خواهند افتاد - بدبختانه در ایران تاکنون يك قائد علمی پیدا نشده است و حتی جوجه قائدهای این چند سال اخیر ایران تمام کله هاشان بوی قورمه سبزی میداده است و همه قواد سیاسی بودند از این جهت در وصول بنصب العین خود ناکام ماندند ، قیادت علمیه علاوه بر اینکه بالنسبه بیخطر است برای نهضت اتحاد فکر ملت ایران الزم و بموقعیت اقرب است ، قیادت علمیه ایران بقدری معدود است که در دوره چهارم مجلس وکیل دره موقع پیشنهاد و تخفیف مصارف معارف يك استخوان پوسیده سر باز را بر تمام معارف ایران ترجیح داد و از مجلس و بیرون هیچ صدابر خلاف او بلند نشد و آخر تخفیف مصارف از مجلس گذشت .

آیا در تمام ایران حزبی یا حیثیتی و یا شخصی سراغ دارید که دستور العمل حیات ، یا مساعی شان تعلیم ملت باشد ، تمام افراد ملت ایران جایدهم سر باز باشند و هم عالم بعلوم معاشیه امروز دنیا ، تدبیر سر باز شدن

روی کاغذ هم آمده است اما تدبیر عالم شدن هنوز در ذهن هم خطور
نکرده است .

سید جمال الدین اعتراض غیر مستقیم دیگری هم بر سید احمد بتوسط
کتاب «رد نیچری» خود نموده است (دیباچه کتاب مزبور را ببینید) چون
شاهد سیاسی ما در حیدرآباد دکن تشریف داشتند مسلمانان کهنه پرست
بایشان عرض کردند جوانانی که از مدرسه علیکده بیرون میآیند نیچری
طبیعی میشوند ! سید محترم کتاب مزبور را در هدایت ایشان نوشته اند ،
اگرچه خود کتاب بسیار مفید است لیکن حالا همان کهنه پرستها هم فهمیدند
که تلامذه مدرسه علیکده بیدین و طبیعی نمیشوند .

ترجمه سر سید احمد و مقایسه او با قائم دیگر با سید جمال الدین از
موضوعات مهمه ایست که باید در صفحات ایرانشهر بیاید و مقصود من حالا
فقط بیان این بود که نویسنده تفسیری که پرسیدند ، سر سید احمد هندی است .
سید محمد علی داعی ، پروفیسور نظام کالج حیدرآباد ۱۳۴۱ قمری
قارئین گرام اگر بخواهند از مضمون انتقاد سید جمال الدین اسد
آبادی بر تفسیر سر سید احمد خان هندی اطلاع کامل حاصل نمایند بایستی
باصطلاح سید جمال الدین تحت عنوان (تفسیر مفسر) که ضمن مقالات
جمالیه منطبعه خاور طهران در تاریخ ۱۳۱۲ شمسی بطبع رسیده مراجعه
فرمایند .
صفات الله جمالی اسد آبادی

همدان - ۲۵ تیرماه ۱۳۳۵ شمسی مطابق هفتم ذی الحجة الحرام
۱۳۷۵ هجری قمری
صفات الله جمالی اسد آبادی .

رونوشت نامهء عالم معروف جناب آقای حاج عباسقلی چرندابی

مقیم تبریز

دانشمند جلیل حضرت آقای صفات الله خان جمالی- پس از ابلاغ سلام و اظهار ارادت معروض میدارد داعی از علاقه مندان و شیفتگان فیلسوف شرق و اسلام سید جمال الدین اسد آبادی بوده و مستم و هر آناری را که از ایشان اسمی برده اند بهر قیمت باشد بدست آورده ام ناگفته نماند برای دست یافتن ترجمه مباحثات سید باارنست رنان پاریس و برلین و... مراجعه شده بالاخره موفق نشده ایم ولیکن اخیراً بااستاد دانشمند آقای عباس اقبال مدیر محترم مجله یادگار مکتوبی نوشته و متذکر شدم که وسایل فراهم و در صفحات یادگار یادگاری از ایشان بماند و ایشان وعده داده اند که نسخه آنرا تحصیل و مطابق میل ما رفتار نمایند

۱۳۲۶ - تبریز - حاج عباسقلی واعظ چرندابی

نقل از روزنامه دنیا چاپ طهران سال دوازدهم دوره دوم شماره ۴۰۹

۲۵ شهریور ماه ۱۳۳۵

بحث و انتقاد بهترین راه اصلاحات کشور است

سرلشگر اسکندر میرزا بر سر قبر سید جمال الدین اسد آبادی رفت. پاکستانی ها باین دلیل سید جمال الدین را ایرانی میدانند نه افغانی. خبر واصله از کابل پایتخت افغانستان باین روزنامه حاکی است سرلشگر اسکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان در مسافرت به افغانستان همسر خود را همراه نبردزیرا در افغانستان هنوز بانوان در حجاب میباشند و خانواده سلطنتی نیز بعزت تعصبات شدید ملی بدون حجاب از قصور سلطنتی خارج نمیشوند و روی این ملاحظات سرلشگر اسکندر میرزا نتوانست بانو ناهید همسر ایرانی خود را به افغانستان برده و بزبان فارسی که زبان اصلی ملت افغانستان است باطبقات مختلف بانوان آن کشور گفتگو نماید، خبر دیگر مربوط به جریان بازدید و فاتحه خوانی سرلشگر اسکندر میرزا بر سر مزار سید جمال الدین اسد آبادی است. سید جمال الدین اسد آبادی که افغانها آن مرحوم را از خود میدانند تا چند سال پیش در ترکیه مدفون بود تا اینکه بنابتقاضای دولت افغانستان مزار سید جمال الدین را شکافته و استخوانهای او را به کابل بردند و

مقبره باشکوهی برای اوساختند که هنوز تزیینات آن پایان نیافته .
روزنامه اصلاح چاپ کابل عکسی از اسکندر میرزا هنگام فاتحه خوانی بر سر مزار سید جمال الدین چاپ کرد و توضیحاتی را که دکتر فرهاد ممدوح افغانی بر رئیس جمهوری پاکستان میداد متذکر شد، اسکندر میرزا روی علاقه ای که به ایران و سنن ملی ایران دارد در این بازدید ابداً سید جمال الدین را افغانی خطاب نکرد و فقط هنگام فاتحه خوانی نام سید جمال الدین را (سید مرحوم) عنوان کرد ، سر لشکر اسکندر میرزا چند سال قبل نظریه خود را درباره سید جمال الدین اعلام و او را اسد آبادی دانست و نیز مجله هلال چاپ پاکستان طی مقاله مفصلی که بقلم منظور الحق درج کرد سید جمال الدین را بموجب اسناد و مدارك موجود از اسد آباد همدان ایران معرفی نمود، بقرار اطلاع دولت افغانستان فاتحه خوانی بر سر مزار سید جمال الدین اسد آبادی راجز و تشریفات رسمی قرارداد و تمام سفراء خارجی موظفند پس از تقدیم استوارنامه به محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان به آرامگاه سید جمال الدین رفته آنهاییکه سفیر دولت مسلمان میباشند فاتحه خوانده و آنهاییکه مسلمان نیستند دسته های کل نشان نمایند .

مقاله آقای ابوالحسن جمالی اسدآبادی در روزنامه خاورزمین
چاپ تهران - تاریخ با نهم بهمن ماه ۱۳۲۳ - شماره ۱۱۹

سید جمال الدین اسدآبادی و افغانها

بیخبری از اخبار روزانه کشور برای مردم بویژه ساکنین ولایات
دور دست که اطلاع آنها منحصر بقرائت روزنامه است بلا و مصیبتی است
و اگر هم از موضوعی بعد از چند روز اطلاع پیدا کنند تا بخواهند در اصل
قضیه وارد و آنچه بیان واقع است نوشته و در معرض افکار جامعه قرار
دهند بواسطه نبودن پست مرتب يك هفته طول میکشد، صرف نظر از
این موضوع.

امروز که سوم آذر است و پست رسیده در شماره ۷۶۰۴ مورخه
۲۰/۸/۲۳ روزنامه یومیه ایران ضمن مذاکرات مجلس بیانات مختصر و
مفید جناب آقای روحی نماینده محترم مجلس که از خاندان فضل و دانش
ایراند و جواب جناب آقای فرخ را که بشجاعت اخلاقی معروف هستند در
مورد نقل اسکت مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی از ترکیه با افغانستان
خوانده و از قسمت اخیر بیانات نماینده محترم اخیر الذکر که میفرمایند:
(نباید سرچنین مطلبی باعث کدورت برادران افغانی خود شویم)!!! غرق
دریای حیرت شده و از این حاتم بخشی مات ماندم.



آقای ابوالحسن جمالی فرزند مرحوم میرزا لطف‌الله محزون
همشیره زاده سید جمال الدین اسدآبادی نویسنده مقالات
سید جمال الدین اسدآبادی

درست است که ایران وطن ما از حیث رجال و دانشمندان بزرگه
مستغنی است و از هر گوشه این کشور حکما و ادبا و دانشمندان بزرگه
طلوع نموده که مایه افتخار ایران و مباهات جهانی بوده اند و درست است
که عده ای از مشاهیر ایرانی در خارج این مملکت فوت و دفن شده اند ولی
تابع حال سابقه نداشته است که از ملل دوست یا دول همجوار و هم کیش ما
بچنین عملی که افغانها بی محابا با آن دست زده اند مبادرت نموده و استخوانهای
یکی از فرزندان نامی ایران را که خاندان او اباعن جد در اسد آباد
همدان بوده و مولد و موطن و حسب و نسب او مانند اجداد بزرگوارش
مثل آفتاب روشن و بستکان او در این جا حی و حاضرند عالماً و عامداً
آرامگاه او را در «شیخلمزار لقی» واقع در اسلامبول نبش و کالبد او را
برای افتخار تاریخی خود بافغانستان ببرند !! نگارنده بارها گفته و نوشته ام.

که اثر وجودی فیلسوف شرق مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی منحصر
بایران نبوده و برای جهانی عموماً و شرقی ها خصوصاً میباشد.

ولی حرف در حقیقت امر و روشن شدن تاریخ است که چرا افغانی ها
میتوانند با سفسطه و مغالطه بگویند سید جمال الدین افغانی است؟! -
سید جمال الدین مشهور با افغانی ، اسد آبادی است و با صرف
کلمه افغانی ، افغانی نمیشود - و بطوریکه ضمن مقاله قبلی که برای انتشار
به روزنامه یومیه ایران و جریده شریفه ناهید نوشته و فرستاده ام ، باز هم در
این جا می نویسم که درباره حسب و نسب و مولد و موطن سید بقدری کتاب
و رساله و مقالات عدیده چاپ و بنظر ارباب کمال و دانش رسیده که اسد
آبادی و ایرانی بودن سید جمال الدین را محقق و دیگر جای شبهه و چون
و چرائی باقی نمانده ، گذشته از عکسهای متعدد خطوط دستی سید و
کتاب سوانح عمری او و مقالات جمالیه که چاپ و در دسترس همگان قرار
گرفته هنوز هم مقداری از مقالات عربیه آن مرد نامی در خانواده مابقی
است که تا بحال چاپ و منتشر نشده .

صرف نظر از تمام این دلایل و مدارک که بواسطه وضوح امر نمیتوانم
بآن ها بیشتر از این اشاره شده باشد اگر اشخاصی باشند که در اوراق و
اسناد مربوط بقتل ناصر الدین شاه قاجار بدست میرزا رضا کرمانی که
هنوز هم عده ای مدعی هستند میرزا رضا بدستور و اتکا سید این کار را
کرده « در صورتیکه اینطور نیست » بررسی کنند ، آنوقت است که این
حقیقت بارز روشن تر شده و آزاد بخوانان ایران پی میبرند که بعد از قضیه
قتل ناصر الدین شاه چگونه خانه و زندگانی و هستی ما بدست مأمورین
ظلم و جور آن روزها بغارت و چپاول رفته و میرزا شریف عموی نگارنده

چند سال در انبار دولتی (زندان آنوقت تهران) حبس و پدرم میرزا لطف‌الله نویسنده کتاب سوانح عمری سید جمال‌الدین که در تمام مدتی که سید در ایران اقامت داشته در خدمت سید و نویسنده مقالات فارسیه آنمرد جلیل‌القدر بوده، برای حفظ جان خود چگونه و باچه وضعی تا دو سال در لرستان و پشتکوه متواری بوده.

در پایان انتظار دارد که از طرف دولت شاهنشاهی و نویسندگان عالی‌مقام درباره این لطمه که بمقاخر تاریخی ایران زده شده اقدام و راضی نشوند حق و حقیقت را بر خلاف واقع جلوه دهند.

اسدآباد - ابوالحسن جمالی

از مقالات و تحقیقات دیگری که در باره وضعیت سیاسی و موطن اصلی سید جمال‌الدین اسدآبادی لازم بود در این مجموعه نقل و چاپ گردد مقاله مشروح و محققانه دانشمند معظم جناب آقای تقی‌زاده رئیس محترم فعلی مجلس سنا تحت عنوان (مشاهیر مردمان مشرق و مغرب) در مجله کاه شماره ۳ مورخه چهارم آبان ۱۲۹۰ یزدگردی غره رجب ۱۲۹۹ چاپ برلین است، که جای ابهام و هرگونه شک و تردید را در ایرانی و اسدآبادی بودن سید جمال‌الدین باقی نگذاشته است - ولی بطوریکه ذکر شد چون بحث ما در اینجا راجع بفعالیت سیاسی و علو مقام این مرد نامی است از چاپ تمام آن خود داری و فقط قسمت متمم مقاله مزبور را با توضیحی که ذیل قسمت ۲ صفحه ۶ مقاله مزبور است عیناً در اینجا نقل مینمائیم اینک قسمت اخیر شرح تحقیقات محققانه دانشمند معظم جناب آقای تقی‌زاده رئیس محترم فعلی مجلس سنا :

پس از اتمام سخن درباره شرح حال سید جمال‌الدین باید بگوئیم.

که باوجود تدقیقات فوق در گزارش ایام او باز بعضی نقاط تاریک میماند که برای نگارنده واضح نیست. از جمله بر روایت میرزا باقر بواناتی معروف (که باسید در لندن محصور بود و حکایت ذیل را یکی از دوستان نگارنده نقل کرده بود) و قتی که میرزا باقر را در جوانی او در شیراز تکفیر کردند و او از آنجا بسوی بوشهر فرار کرد و او را دنبال کردند درین راه (ظاهراً در برازجان) باورسیدند و او را گرفتند و میخواستند پیش یکی از علما برده حکم قتل او را گرفته و بکشند. در این بین سید جوانی از علماء که از طرف بوشهر آمده و بشیراز میرفت بهمانجا وارد شده بود و مردم میرزا باقر را پیش او بردند و وی بدون تأمل یک سیلی سختی بصورت میرزا باقر زده و باو بعبارت «ملعون» و «کافر» و غیره خطابات سخت نموده و بمردم گفت که این ملعون باید پیش من بماند تا او را درست استنطاق کنم و فردا صبح حکم قتل او را بدم مردم متفرق شدند و میرزا باقر را در منزل سیدمحبوس کردند نصف شب سید خود آهسته باطاق محبس میرزا باقر آمده و او را بیدار کرد و گفت برخیز فرار کن، و بدین طریق اسباب نجات او را فراهم ساخته بود. بعدها که میرزا باقر سید جمال الدین را دیده بود شناخته بود که این همان سیداست که او را خلاصی داد. در صورت صحت این روایت معلوم میشود سید جمال الدین علاوه بر دو بار سفر خود بایران یکمرتبه دیگر نیز در آن اوقات که در اول جوانی او مثلاً (۲۵ سالگی) میافتد باز از راه بوشهر بطرف تهران یا اصفهان آمده بوده. علاوه بر این اعتماد السلطنه نیز در کتاب الآثار - والآثار - نسبت میدهد که سید در اول جوانی پس از تحصیلات علوم شرعیه در قزوین بتهران رفته بوده و اصلاح محل تحصیل او درست معلوم نیست آیا

در همدان، در قزوین، در طهران، در مشهد، در اصفهان و یا در کابل بوده است.

یکی از آشنایان که در طهران با او مدتی در سفر اولش هم منزل بوده و در روسیه هم او را مکرر دیده روایت میکند که در سفر اول به طهران جوانی ایرانی که بعد معلوم شد همشیره زاده سید بوده همراه سید بود و سید دوسه صندوق کتب عربی همراه داشت که بتوسط آن جوان بهمدان فرستاد و نیز وی روایت کرد که سید در روسیه یکبار در موقع حاجت به حاجی سیاح در ایران وجه مختصری حواله داد و بعد چندی باز از خود را وی قرض گرفت و عیناً پس داد. بقول این روایت کننده که موثق است سید بلاشک ایرانی بوده و خودش بوی نقل کرده بود که جوانی خودش را در میان افغانها بسر برده و آنها را خیلی دوست میداشت.

مأخذ تاریخ زندگی سید جمال الدین علاوه بر روایات شفاهی از آشنایان که او را دیده و با وی معاشرت داشته اند (و مخصوصاً دو نفر از دوستان ایرانی نگارنده که با او در روسیه بوده و یک نفر که در طهران با او هم منزل بوده و یکی دیگر که او را در لندن پیش از سفرش بایران و بعد از عودتش از ایران دیده و دو نفر از مقیمین مصر که او را در آنجا دیده اند و یکی هندی و دیگری ایرانی است و یک نفر قفقازی که او را در روسیه دیده و دو نفر ایرانی دیگر که یکی او را در طهران و یکی در اسلامبول دیده و با او معاشرت داشته اند) تاریخ حیات است که شیخ محمد عبد مد در مقدمه خودش بر رساله «الرد علی الدهرین» (که ترجمه عربی رساله «رد نیچرینه» خود سید است) مشروحاً نوشته. دیگر تاریخ زندگی مشروحی است که جناب استاد برون در کتاب «تاریخ انقلاب ایران» نوشته اند و با شرحی که در ذیل

آن کتاب از بلنت سابق الذکر نوشته شده، دیگر مطالب زیادی است که خود بلنت در کتاب خود موسوم به «گوردون در خرطوم» از احوال جمال الدین که در تمام مدت بودنش در لندن در خانه وی مهمان بوده در سر گذشت روزانه خود روز بروز درج کرده، دیگر شرحی است که گولدزیهر در دائرة المعارف اسلامی در ماده جمال الدین نوشته. علاوه بر این مآخذ در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» ناظم الاسلام کرمانی و «مشاعیر الشرق» جرجی زیدان و کتاب «المآثر والآثار» اعتماد السلطنه مطالب زیادی در باب سید مندرج است. اگرچه خیلی سهوها و اشتباهات در آنها موجود است ولی فواید کثیری را متضمن هستند و همین مقاله لب تحقیقی و تنقیدی همه این مآخذ را جامع است، در ضمن استنتاجات میرزا رضا کرمانی نیز جسته جسته مقداری از احوالات سید در اسلامبول بدست میآید:

برای روشن شدن کامل تاریخ زندگی این مرد بزرگ که افتخار ایرانی می باشد و پس از تبعات لازمه در موقع اتمام این مقاله بنگارنده قریب یقین شده که وی ایرانی بوده است.

تمنای مخصوص از خوانندگان میشود که هر کس از طالبین حقیقت و خدمت بتاریخ ملی که چیزی درباره این ایرانی بزرگ بی لقب میداند لطف فرموده با دارة کاوه بنویسد که موجب بسی امتنان خواهد شد.

اینک عین قسمت ۲ پائین صفحه ۶۴ مجله کاوه:

(۲) بعید نیست که این رفتن سید بافغانستان اولین سفر او بدانجه باشد یعنی از ایران به هندوستان رفته و در مدت اقامت در آنجا با بعضی از بزرگان افغان آشنائی پیدا کرده باشد و پس از مراجعت که در سن ۱۹ یا ۲۰

سالکی او بود مصمم توطن در افغانستان شده باشد. ترکی دانستن سید و حرف زدن او بآن زبان که بشهادت آنها که حرف زدن او را شنیده اند ترکی عجیبی غیر از عثمانی و شبیه بآذر بایجانی بوده مؤید آنست که هجرتش از اسد آباد همدان در صفر سن «مثلاً هفت هشت سالگی» نبوده زیرا که در آن صورت شاید ترکی اسد آباد را فراموش میکرد و در خود کابل یا حوالی آن ترکی معمول نیست.

این بود متمم مقاله جناب آقای تقی زاده راجع بسید جمال الدین. اگر مجال سخن شد و راجع بمیرزا باقر خان بواناتی و شمسیه لندنیّه اثر منظر ایشان که بخط مرحوم میرزا لطف الله همشیره زاده سید (پدر نگارنده) که نزد اینجانب است بموقع بحث خواهد شد. و راجع به لهجه ترکی سید که در قسمت ۲ باین صفحه ۶ مجله کاوه اشاره شده حرف زدن ترکی سید (ترکی عجیبی غیر از ترکی عثمانی و شبیه بآذر بایجانی بوده) باید متذکر شد که قسمتی از اهالی صفحه اسد آباد مخصوصاً بلوک افشار و اهالی محله سیدان که خانه مسکونی آبا اجدادی سید هم در همین محله است هنوز هم بهمان لهجه ترکی که مورد تعجب واقع شده صحبت میکنند. اگر چه در کتاب سوانح زندگانی فیلسوف شرق سید جمال الدین اسد آبادی تألیف مرحوم میرزا لطف الله متخلص به معز و ن چاپ برلین به تفصیل ذکر شده و دانشمندان و محققین در آثار خود گفته و نوشته اند که همشیره زاده او در ایام توقف طهران همراه سید بوده با اینحال اضافه مینماید که مرحوم میرزا لطف الله همشیره زاده سید جمال الدین در تمام حدتیکه سید در طهران اقامت داشته مسلماً در حضور خالوی خود بوده و سمت محرری مقالات فارسیه معظم له را داشته با اینحال بدیهی است

یادداشت‌های او از روی اطلاع و تحقیق بوده و از جمله یادداشتی است که بخط خودش در حاشیه (کتاب لغت تألیف خودش) نوشته و چون اطلاع از مفاد یادداشت مذکور خالی از فایده برای خوانندگان و مورخین و رجال سیاسی از نظر اهمیت نیست عیناً از حاشیه کتاب لغت مزبور استنساخ و در اینجا نقل میشود (اما راجع بمأخذ و اقتباس آن تذکری نداده)

نقل از یادداشت‌های مرحوم میرزا الطیف‌الله والد م که در حاشیه کتاب لغت خود نوشته‌اند

جنرال کافمان در سنه ۱۸۷۵ میلادی که در جنگ افغان (امیر شیرعلی و امیر عبدالرحمن) مأمور از طرف روس و در افغانستان بوده وزیر مختار روس که در انگلیس بوده و سمت سفارت داشته (وزیر مختار روس در لندن و اسم او کنت شرالف بوده) مینویسد و یک جزء مطلب آن این بوده که دولتین روس و انگلستان در آسیا هر دو یک مقصود و یک دشمن دارند مقصود دولتین مذکور تین اشاعه تمدن و انتشار دین مسیحی است و دشمن آنها اسلام میباشد و فقط همین خطر هم (بجهت حکومت انگلیسها در هندوستان میباشد و سایر مخاطرات توهم است - اسلام دشمن حقیقی و خطرناک دولت انگلیس در هندوستان خواهد بود و در محله‌های مسلمان هندوستان اولین موقعی که بدست آنها بیاید شورش عمومی بمخالفت دولت انگلستان در هندوستان فراهم خواهد آمد لهذا این امر کمال اهمیت را دارد که دولت انگلستان با دولت روس نهایت اتحاد را داشته باشد و باید افغانستان همچنین سایر امارات اسلامی آسیای وسطی قسمت شود تا سرحدات مملکت روس و مملکت هندوستان بهم متصل شود.

تجویز و تصویب دوستی و اتحاد دولت روس را با انگلیس با دلائل
واضح نوشته و بلندن فرستاده باینکه این دو دولت سالها باهم عداوت
و جنگ داشته اند .

«سنه ۱۸۷۵ میلادی مطابق است با سنه ۱۲۹۲ هجری - ژنرال کافمان
فرمانفرمای ترکستان متصرفی روس در آن سال بوده.»

پایان



عکس مؤلف

بقلم : صفات الله جمالی

خاطرات من

یادداشت‌هایی که در این قسمت می‌خوانید خاطرات
مؤلف محترم کتاب است که برای اولین بار چاپ
میشود... این خاطرات حاوی نکاتی جالب درباره
مرحوم سید جمال‌الدین است و مؤلف کتاب آنرا
اخیراً از هم‌مدان برای ما فرستاده‌اند ...

خاطرات من

قبل از شروع بمطلب باید این نکته را بعرض قارئین محترم برساند:
در دو سفر یک‌ه در سال ۱۳۰۴ ه و ۱۳۰۸ ه ق سید بنا بدعوت ناصرالدین شاه بتهران
آمد از بدو ورود تا هنگام خروج و تبعیدش از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم
این مدت و ایام را پدرم در خدمت سید بوده و افتخار حضور آن بزرگوار را
داشتند، بنا بر این آنچه در این باره گفته و نوشته میشود، پدرم شاهد و ناظر و قایم
و جریان آن بوده اند.

در دو روایت معتبر از مرحوم سید صفدر - پدر سید جمال الدین -
در فوت سید مسیح الله فرزند دلیر و نیرومند دیگرش که جمیع کثیری از وجوه
اهالی اسدآباد در تشییع جنازه اش حاضر بوده اند، نقل شده که او با ناله سوزناکی
چنین گفتند است:

آه رفیقم، مسیح الله! سپس چشمان او پر از اشک شده ولی اینقدر سرخود
را بسوی آسمان کرده تا اشکش خشک گشته (این نشان حال خدا پرستان است
که در مصیبت و بلا یا صبور و راضی برضای خدایند) سید صفدر در مفارقت
طولانی و طاقت فرسای فرزند دیگرش سید جمال الدین، هر وقت نامی از او
برده میشده باشد تا سفا و تأثر این بیت را بوصف الحال این مقام مترنم میگرددیده
یوسف عزیزم کوای برادران رحمی تادمی از او بیرسم حال پیر کنعانی
... از بازیهای سید جمال الدین در زمان طفولیت با حاج سید هادی و یکی

دو نفر از هم سالان خود این بوده که چند کیسه پرازمویر و لشمش و خوردنی
نموده و سوار اسبهای چوبی میشده و بهم بازیهای خود خطاب مینموده باید
بهند، مصر، روسیه و... سفر کنیم و به مریم بیکم خواهر ناتنی خود که باو
ملا باجی میگفتند وعده هامیدهد که برای تو سوغاتها خواهم آورد. (این موضوع
را میرزا شریف، عموی من، در یکی از نامه های خود که بیاریس بسید
نوشته، مطرح نموده و در کتاب اسناد منتشر نشده هم بچشم میخورد -).

تا سن شش هفت سالگی دبستانش خانه و آموزگارش پدر
فرزانه اش بوده.. روزی که مشغول خواندن سوره مبارکه «الم نشرح»
بوده باصرار ترجمه و معنی آنرا از پدرش سؤال مینماید. پدر در خور
فهم او آیه را ترجمه میکند ولی سید قانع نمیشود و میگوید میخواهم بدانم
این چه منتهی است، که خدا بد پیغمبر گرامی خود مینهد؛ و صریحاً میگوید
تا معنی آنرا درست بمن حالی نکنی و برای من روشن نگردد درس نخواهم خواند.
به همین جهت درس را تعطیل و با همبازیهای خود سرگرم بازی و سوار
اسبهای چوبی شده، باینطرف و آنطرف می نازد تا اتفاقاً در اوقاتی که سراپا گرم بازی
بوده یکمرتبه بازی را ترک کرده و شتابان بسوی خانه میرود و با آواز بلند میگوید:
آمالا.. آمالا! حالا معنی آیه را فهمیدم (با اصطلاح محلی یفلماء
به آفاملا میگفتند) و طوری بزبان کودکانه معنی و مفهوم آنرا بیان میکند
که باعث حیرت و تعجب پدرش میگردد. و تعجب ندارد زیرا بقول مرحوم
آخوند ملا حسینقلی در جزینی، که از علماء اخلاق و صفای باطن معروف
بوده اینگونه مطالب چشیدنی است نشنیدی.

پدرم میگفت من و برادرم طفل بودیم و تازه به مکتب میرفتیم بما
خبر دادند خالوتان بعد از مدت های مدید از مسافرت های طول و دراز مراجعت

نموده است. بمحض شنیدن این خبر مسرت اثر، من و برادرم باشوق و ذوق هر چه تمامتر رو بطرف محله سیدان نهاده و نفس زنان وارد زیر دالان خانه آقاملا شدیم (به سید صفدر آقاملا می‌گفته‌اند) دیدیم سید در وسط چند نفر قرار گرفته، بسید گفتند اینان میرزا شریف و میرزا لطف‌الله، خواهر زادگان شما هستند. سید ما را در آغوش گرفت و بوسید و گفت:

بدبه، اینها که میرزا شیرهای هستند. چون فصل میوه بوده و باقتضای کوچکی آستین و لباس ماکمی بآب میوه آلود گشته‌بوده. این اولین مرتبه است که سید بعد از جلالی وطن و سفر طولانی خود از طریق کرمانشاه وارد منزل پدر خود در اسد آباد میشود و سه شب بیشتر توقف نمیکند آنهم بدین ترتیب: یکشنبه روز در منزل پدر، یکشنبه روز دیگر در منزل طیمبه بیگم خواهر خود و مادر میرزا شریف و میرزا لطف‌الله، یکشنبه روز دیگر در منزل مریم بیگم خواهر ناتنی خود که با و ملا باجی می‌گفته‌اند مریم بیگم تا سال ۱۳۳۰ هجری در قید حیات بود و مکرر در خانه ما و خانه عمویم می‌آمد و از اوسخنها در باره زندگی طولانی خود و خاندان سید شنیده‌ایم.

پس از این سه‌شنبه روز هر چه پدر و مادر، برادر، خواهران و منسویین سید التماس و اصرار میکنند که از مسافرت و مهاجرت منصرف شود و در نزد پدر و اقوام خویش بماند، مؤثر نمیشود و قبول نمیکند تا اینکه آخرین جواب را با آنان میدهند و با گفتن این جملات کوتاه ولی بسیار بلند و آبدار، آنانرا قانع و ساکت مینماید: من مانند شاهباز بلند پروازی هستم که فضای عالم با این وسیعی را برای پرواز خود کوچک می‌شمارم شماها چگونه می‌خواهید مرا در این قفس تنگ و کوچک (اسد آباد) پای بند و مقید نمایید؟

در همین سفر بود که از اسدآباد تهران و خراسان و افغانستان
رهسپار گردید...



پدرم میگفت در اوقاتی که در تهران شرف حضور سید را داشتم در مجلسی
چنین اظهار داشت :

در موقعی که بسرپرستی پدرم در یکی از مدارس قزوین مشغول
تحصیل بودم، مرض وبا شیوع یافت و جمع کثیری را هلاک کرد و از پای در
آورد چنانکه اهالی از تغسیل و تکفین مردگان عاجز بودند و اجساد مردگان را
در سردابه همان مدرسه که مکان داشتیم، میآوردند و روی هم میگذاشتند
روزی که برای گرفتن نان از حجره خویش بیرون آمدم و به
بازار میرفتم، در بین راه بشیخ حسین نامی که با پدرم دوست و رفیق
بود برخورد کردم و پس از سلام و تعارف دنبال کار خود رفتم. وقتی که برگشتم
خبر فوت او را شنیدم. از فوت ناگهانی و بلا مقدمه او، حیرت و تعجب مرا
فراگرفت که این چه مرض مهلك و زمزمی است که مهلت و امان بکسی نمیدهد
و در آن واحد انسان را هلاک مینماید ؟..

در صدد کشف کیفیت آن افتادم و چند دسته شمع و کبریت تهیه
نموده پاسی که از شب گذشت مخفیانه از پدر، سردابه داخل شده شمع
هارا روشن نموده، کفن مردگان را میگوشودم و بلك چشمها و ناخنها و
بعضی اعضاء آنان را مورد دقت و کنجکاوی قرار میدادم، در نتیجه این
عمل پدرم با خبر گشته، توقف آنجا را دیگر جایز ندانسته، قزوین را
ترك و عازم تهران شدیم و بمناسبت آشنائی و سابقه ای که با سلیمان خان

صاحب اختیار اسد آبادی داشتیم، در منزل او که در محله سنگلج واقع بود وارد شدیم .

(از حالات دیگر سید در مدرس قزوین این است که در شبهای ایام البیض به پشت بام مدرس میرفته و مشغول در صد و دقت و ستارگان و منظومه شمسی بوده ، چنانکه بعضی از طلاب همان مدرس، بکنایه باو میگفته اند جمال الدین کارهای زمین ، را درست کرده ، حالا به تحقیق ستارگان آسمان پرداخته و او در پاسخ آنان میگفتند اتفاقاً همینطور است که شما میگوئید)!

در طهران سلیمانخان نیز مقدم پدرم را گرامی شمرد و با کمال خشروئی ارما پذیرائی کرد، بعد از چند روز از خدمتکاران پرسیدم : ملای معروف این محل کیست ؟

مرحوم آفاسید صادق طباطبائی را نشان دادند و گفتند مدرس او هم در همین حدود است ، من بدون اطلاع پدر بهمان نشانی که داده بودند افتاده وارد مدرس شده جـالو در نشستم . . . در حالیکه معظم له موضوعی را از مسائل فقه و اصول برای طلاب تعریف و توصیف میکرد . من درست بسختی او گوش میدادم . مطالبی که آقا در پیرامون آن بحث میکرد درست بنظرم نرسید عرض کردم آقا این مسئله را بیشتر توضیح دهید که مورد استفاده طلاب واقع گردد .

نگاه تندی بمن انداخت ، توجهی بگفته ام ننمود . ثانیا گفته خود را تجدید کردم . گفتند فضولی موقوف! گفتم :

تحصیل علم و فهم مسائل چه ربطی بفضولی دارد . موضوع این مسئله این است و تمام آنرا صریح و صحیح شرح و بسط دادم . همینکه مطلب را پایان رسانیدم، آقا سید صادق از جای خود بلند شد و بطرف من آمد . من

بصورتی که در قصد تنبیه من است، آماده دفاع از خودم شدم. همینکه نزد من رسید، مرا بوسید و نوازش نمود و دست مرا گرفته با خود برد پهلوی خود نشاند، از حال پرسیدن گرفت، همینکه دانست پدرم کجاست، یکنفر را به طلب پدرم فرستاد، پدرم که وارد شد از او احترام کرد و گفت:

بداشتن چنین فرزندی بتو تبریک میگویم. در همان مجلس فرستاد برای من یکدست لباس زیبا آوردند و بدست خود عمامه ب سرم گذارد. چون تا آنوقت مکرلا بودم (ابو تراب عامی که بعدها بمرتک مصاحبت و مجالست سید جمال الدین بعارف ابوتراب نامیده شد، مستخدم همین آقای طباطبائی بوده که بطیب خاطر با اجازه مخدوم قبلی خود، خادم باوفای سید گشته و در مصر و عند همراه او بوده است).

سید از تهران باتفاق پدرش بقصد عتبات عالیات حرکت کرده و بعد از طی طریق وارد نجف اشرف شده و در حوزه درس عالم و مجتهد بزرگ و معروف آن زمان مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمه الله علیه به تحصیلات علوم دینی و مذهبی و غیره میپردازد که داستان مفصل دارد و در تواریخ نقل شده است. هنگام عبور از بیروجر و برخورد با مجتهد آن محل بنام شیخ محمود، مشارالیه شیفته اخلاق و کلمات صوری و معنوی سید گشته، مدتی باصرار و ابرام، از آنان نگهداری و پذیرائی مینماید (بقول شیخ اجل: دانا هر جارود، قدر بیند و در صدر نشیند)!!!



پدرم میگفت: بعضی از ظاهر بینان از سید پرسیدند: در این مدت مدید در بلاد کفر با خارجیان از مذهب اسلام چگونه رفتار میکردید؟ سید بلا تأمل گفت همانطور که جد بزرگوارم با آنان رفتار مینمود.

مناسب این مطلب سید نامدهای در پاسخ مکتوب حاج محمد حسن امین الضرب نوشته که در ضمن سایر مکاتیب سید ، در کتاب اسناد منتشر نشده آمد و در اینجا برای این موضوع توضیح بیشتری داده و میگوید درست است که آنها خارج از مذهب اسلام اند ، ولی نجاسات ظاهر را می توان با آب پاک و پاکیزه نمود و تطهیر کرد ، اما نجاسات باطنی که اغلب مبتلای آنند ، چاره و علاج آن نجاسات خانمان بر اندازرا باید کرد که نجات از آن کاری بس مشکل و دشوار است .

از کلمات سید است در اینگونه موارد : گریه مرده را زنده نخواهد کرد .

بدرم گفت : در ایام عید نوروز ساطانی از هر طبقه و صنف دسته دسته و جوقه جوقه بدیدن سید می آمدند و سید نیز با اخلاق ستوده ای که داشت از آنان جلب قلوب مینمود . اتفاقاً در یک روزی که بارندگی بود ، چند نفر از کلیمیان برای دیدن سید وارد حیاط شدند و ملازمان حاجی بواسطه بارندگی مانع از ورود شان شدند ، سید ملتفت شد و گفت : مانع نشوید و بگذارید بیایند ، همینکه وارد اطاق شدند با آنها باخوشروئی و مهربانی صحبت کرد و گفت :

میخواهم امروز برسم ولایت خود (اسد آباد) باشما رفتار نمایم دستمالهای آنها را گرفت و بادست خود از شیرینیهایی که در مجلس چیده بودند پر کرد و بدآنها داد ، سپس خطاب به آنان کرد و گفت : چرا بحکم تیرات خود عمل نمی کنید و باسلام وارد نمیشوید ؟

یکی از آنان که آگاه تر از دیگران بود چنین گفت :

اگر اسلام اینست که توداری ، پس وای بحال ما که تاکنون از این فیض

عظیم محروم مانده ایم و اگر آن است که دیگران دارند ، بهتر که دردین خود باقی باشیم .



پدرم گفت **میرزا رضا** کرمانی نسبت بسید عشق جنون آمیزی داشت . بهمین مناسبت در روز عید اضحی بافرزند ده دوازده ساله خود که او را باپوشاندن لباس زیبایی آرایش کرده بود ، بی محابا وارد اطاق شد ، پس از سلام و تحیت ، روبسید نموده و گفت :

گوسفند لایق قربانی چون تو سید بزرگواری نمیباشد! بجای گوسفند این پسر را آورده ام که قربانی توکنم .
سید در حضور حشار برآشفته و گفت :

باز دیوانه شده ای؟ ، بیائید او را بیرون ببرید . میرزا رضا را از اطاق بیرون آورده ، بنحو خوشی از حیاط بیرون بردند - ولی بعد مطلع شدند که اودست فرزند را بدست گرفته و دور حیاط و مکانی را که سید در او منزل دارد، طواف میکند !.

پدرم گفت روزی خانه خلوت بود و سید جمال الدین تنها در بالای اطاق تکیه بسمند کرده و پپی زیر لب داشت و گاهی دمی باو میزد و دود آن از اطراف لباسش بهوا پراکنده میشد ، من با میرزا رضا در کنار پنجره خروجی پهلوی هم نشسته بودیم و آهسته باهم سخن می گفتیم ، غفلتاً میرزا رضا یکی دو مرتبه بانوک آرنج خود به پهلوی من زد و گفت :

فلانی به آقا نگاه کن ! من متوجه شدم دیدم سید بهمان حالی که گفته شد ، بلکه را روی هم گذارده و در حال مراقبه است ، آهسته باو گفتم منبکه چیزی جز شکل و قیافه آقا نمی بینم ! گفت :

تو چشم بینانداری خوب متوجه شو، بین آن دودهایی که از زیر لب
های سید بزرگوار بهوا پراکنده میشوند ، هر قسمتی از آنها مأمور دیار
و مملکتی هستند و حامل پیامهایی از سید میباشند ؟ ...!



پدرم گفت: بعد از آنی که در اثر سعایت و سخن چینی های خائنین
ملك و ملت و بد گوئیهای درباریان خود خواه بدطینت فیما بین ناصرالدین
شاه و سید و حید مظلوم تیره و تار گردید. ناصرالدین شاه بامین الضرب پیغام
فرستاد و نامه نوشت که بسید جمال الدین بگوئید چندی بیکی از اماکن
مقدس سفر کند، تازمانی مناسب باز او را بخواهیم و يك قوطی انفیدان توسط
میرزا علی اسفرخان اتابك و خود اتابك نیز يك هزار تومان و يك حلقه
انگشتر خود را جلو سید میگذارد، سید در حضور اشخاصی که در مجلس
حاضر بودند و جدر اعیانارد مینماید و انگشتر را در همانجا بحاج محمد حسین
آقا فرزند ارشد امین الضرب میبخشد (سید با و فاضل خطاب مینموده)
و در جواب چنین میگوید :

من محکوم امر کسی نیستم که بمن بگوید بیا ، بیایم و بگوید
برو، بروم تا سلطان را بنقض عهد معروف نکنم از اینجا حرکت نخواهم
کرد. فعلا که زمستان و هوا سرد است، هر وقت هوا خوش شد هر جا که مایل
باشم میروم .

روزهایی بدین منوال بهول و هراس میگذشت و بعضی منتظر پیش
آمدی ناگوار بودند . سید بملاحظه اینکده مبادا در توقف او در منزل
حاج محمد حسن - که از مریدان با اخلاصش بود - برای او پیش آمدی بکند
و اسباب زحمتی از طرف دولت وقت برای او فراهم آید ، مرا (پدرم را)

احضار نمود و دستور داد چند صندوق کتاب که همراه خود داشت با آنچه نوشته و اوراق ضمیمه آنها بود، تمام آنها را در یکی از اطاقهای تحتانی منزل حاج محمد حسن باهانت گذاشته، درب آنها را مهر و موم نمایم. من نیز بگفته او عمل نمودم پس از انجام اینکار سید چند قطعه از عکسهای شخص خود را بالباده ماهوت تن پوش و قابلمه سفری و حوله حمام و بکراشته تسبیح ۳۳ دانه درشت (یسر) و یک تیغه قلم تراش خود را به من مرحمت نمودند (پدرم این چند قطعه عکس را که اکنون در نزد نگارنده موجود است با سایر اشیاء مزبور تا آخر عمر گرامی و عزیز می شمرد و بر زمان گذشته افسوس میخورد).

سپس بهزم گردش و تفریح از خانه خارج گشت و در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم ساکن گردید تا مدت هفت ماه در آنجا مقیم بود و همه روزه عده ای از دوستان، بزیارتش می شتافتند و از محضرش کسب فیض مینمودند و سید نیز همچنان آنان را برادری و برابری هدایت و ارشاد مینمود و بر ضد ظلم و زور سخن میگفت. بالاخره کار بجائی رسید که بدستور دولت وقت مختار خان باسی نفر مأمور اخراج ذریه رسول از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم شدند و سید مظلوم را باحال بیماری، در فصل زمستان با زجر و ستم و بی احترامی بیرون کشیدند و نگذاشتند عمامه بسر گذارد و لباس بپوشد و مختصر ائات البیت او را غارت نموده و از جیب او هر چه داشت ربودند و بردند و آن سید بزرگوار را پس از این عمل وحشیانه و غیر انسانی سوار یا بوی لنکی نموده، از راه قسم با چند نفر مستحضر تبعید و نفی بلد نمودند.

سید جمال الدین با اینهمه اذیت و آزار بدون کوچکترین اعتنائی

به‌مأمورین ، آنانرا به گفتن کلمه طیبه: یا عدل و یا حکیم سرکوب
و منکوب می نمود و بعد از این واقعه مؤامنه ظالم کنندگان بآن سید بزرگوار
همه بکیفر اعمال زشت و پلید خود رسیدند...

حاج سیدهادی گفت: شماره اول روزنامه (العروة الوثقی) که از پاریس
بدستم رسید و در سر اوحد آن عبارت «افغانی» نظارم را جلب نمود فوراً
نامه ای بسید نوشته پاریس فرستادم که خلاصه اش این بود «تو افغانی
نیستی و جمال الدین خودمانی»!

بعد از چند مدت پاسخ آنرا از سید بدینمضون دریافت داشتم: سید
هادی جان! در بلاد فرنگ با اینهمه آب و رنکها با این کلاه افغانی و جبه
ترکمانی چگونه راضا ختی اکنون باهمه شاعالی که دارم مثل این است در
جوار امام زاد روی الواح قبور با تو نشسته با هم گفتگو میکنم .

بارها نوشتند و گفته شدند سال ۱۳۰۱ هـ ق که سید در پاریس مشغول
طبع و نشر روزنامه کم نظیر العروة الوثقی بود، سه شماره از روزنامه خود
را برای سه نفر از بستگان باافضل خود به اسد آباد میفرستاد: ۱ - مرحوم
سید صفدر پدر سید ۲ - حاج سیدهادی عمه زاده سید ۳ - میرزا شریف
و میرزا لطف الله خواهر زادگان سید .

مندرجات حکیمانه و محققانه و مؤثر و مفید این روزنامه بود که
انقلابی عظیم در عالم اسلام پدید آورد و سبب نهضت و تحرك روشنفکران
و باعث وحشت و اضطراب استعمارچیان گردید و بالاخره با فشار و حیل
گونگون، اسباب انحلال آنرا فراهم آوردند و نگذاشتند بیش از ۱۸ شماره
از آن چاپ و منتشر شود.

(خوشبختانه مجموعه این ۱۸ شماره با تمامی مطالب عالی آن، با اهتمام و مقدمه دانشمند فرزانه و نویسنده توانا آقای سید هادی خسرو شاهی در يك مجلد، بشکل کتابی مستقل اخیراً در ایران بطبع رسیده و تحت عنوان *الثروة الوثقى والثورة التحريرية الكبرى* منتشر شده است. تهیه يك نسخه از آن و استفاده از مطالب عالی آن بر عموم علاقمندان ضروری است). چهار شماره از این روزنامه که در خانواده ما باقی مانده بود، پس از انتشار کتاب «اسناد منتشر نشده» آن چهار شماره را با مقداری اسناد و مدارك که درباره حالات سید سیاستمدار نامدار در این مدت گرد آورده بودم، همه آنها را بکتابخانه مجلس شورای ملی تهران اهداء و ارسال داشتم. . .

حاج سید هادی گفت: در سفر اول که سید جمال الدین وارد تهران شد بخدمتش شتافتم؛ در وقتی که مقتضی و مناسب بود چند غزل از گفتههای خود را برایش خواندم. اشعارم مورد قبول و تحسین او واقع گردید و گفت بعدها تخلص روح القدس کن^۱، چون تا آن موقع تخلص من هاشمی بود. دنباله مطلب را ادامه داد و گفت:

تو حیفی در اسد آباد بمانی، بیا برادر روحی من باش، هر جا رفتم ترا همراه خود ببرم. گفتم قبول دارم بشرط آنکه از دینم کارت نباشد، گفت: دیگر رفیقی ما با هم نمیشود، زیرا در طفلی تو با من گرد و بازی کرده ای.

حاج سید هادی میگفت سید کتابی از خود تألیف کرده بود بنام «الحقایق» که اختصاص بمریدان و معتقدان او داشت. لیکن نگارنده نه از پدرم که در این مدت مدید با سید بوده نه از کسانی دیگر که از نزدیک با سید ارتباط خصوصیت داشته اند این مطلب را شنیده ام و در تألیفاتی که درباره

سید تدوین و انتشار یافته و بنظر نگارنده رسیده ، اسمی از این کتاب برده نشده است .

حاج سید هادی که در این سفر از طرف سید حامل کتاب تفسیر صافی جهت پدر سید بود ، چنین گفت :

روزی که در خدمت سید بودم جمعی از هندیان وارد سید شدند . سید با کمال مهربانی و گشاده روئی از آنان پذیرائی نمود و بلبچه خود آنان ، با آنها صحبت میکرد و سخن میگفت ، همینکه خواستند بروند دست زیر مسندیکه روی آن نشسته بود برد و مبلغی پول بیرون آورد و بآنان داد .

نگارنده علاوه بر قرابت نسبی که با مرحوم حاج سید هادی دارد مقدمات عربی را در نزد او تحصیل مینمودم و نسبت به نگارنده محبت فوق العاده ای داشت . چنانکه هر وقت از دروازه وارد حیاط اومی شدم و چشمش بمن می افتاد این مصرع را بصدای بلند قرائت میکردند :

آمدی و ده که چه مشتاق و پریشان بودم .

دیوان غزلیاتش را بدستور خود از آغاز تا انجام بخط خود نوشتم در خاتمه دیوان بخط خودش نگارنده را بخطاب قرۃ العین عزیز ستوده و از صمیم قلب در حقم دعا هائی نموده اند ، بارها این دیوان را بدستم میداد و میگفت بخوان از غزلیات عرفانی او که میخواندم و حالتی باورخ مینمود و با آهنگی که مخصوص خود او بود میگفت : (های مقصود گفته شد).

در حالی که سنین عمرش از نو گذشته بود ماه مبارک رمضان را صائم و در فرایض دینی اهتمام داشت گفت : در تعقیبات نماز گاهی ملنفت میشدم تسبیحی که در دست داشتم بزمین افتاد و تسبیح دیگری را بدستم داده اند ... بعضی در علوم مقام روحی و معنوی سید جمال الدین سخن هائی

گفته اند که ما برای نمونه چند جمله از آنرا در این نگارش ذکر مینمائیم و بهمان چند مطلب اکتفا می نمائیم تا سخن بدرزا نکشد و اسباب ملال قارئین گرام نگردد.

این بیت عربی که مصراع اول آن از خود سید میباشد آنرا در سفر اول خود به تهران ۱۳۰۴ هـ انشاء نموده و بخط خود نوشته که عین آن در نزد نگارنده موجود است :

اَنَا الْمُسْمِي مَاعْنَدِي بِتَرْيَاقٍ وَلَا رَاقٍ أَدْرِكُ سَاوَاؤَ نَوَائِلِهَا أَلَا يَا أَيُّهَا
السَّاقِي سِيدِ دُرِّ آيِنِ بَيْتٍ أَزْ شَهَادَتٍ وَ مَسْمُومِيَّتٍ خَوِشْ بِهٖ مَدْلُولِ
حَدِيثٍ مَعْتَبَرٍ اتَّقُوا مِنْ فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ فَانْهَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ خَبْرَ
مِيْدَمِدْ وَبِيشِ بِيْنِي أَوْ اْوَاقِعِيْتِ پِيْدَا مِيْكَنْد . شَيْخِ مُحَمَّدِ عِبْدِهٖ مَقْتِي بِيْزْرَكِ
وَمَعْرُوفِ دِيَارِ مِصْرِ كِهْ بِشَاكْرِ دِيْشِ افْتِخَارِ مِيْكَنْد . دَرْ طِيْ نَامِهٖ اِيْ كِهْ بِسِيْدِ
جَمَالِ الدِّيْنِ نُوْشْتِهٖ وَ دَرْ صَفْحَهٗ ٦٣ كِتَابِ (اِسْنَادِ مَنْشَرِ نَشْدِهٖ) مَنْ دَر جِ اسْتِ نَسَبْتِ
بَاوْجِنِيْنِ اِظْهَارِ عَقِيْدَهٗ مِيْنَمَايْد :

«من از توسته روح دارم که اگر یکی از آنها در جهان حائل میگردد،
دجماد انسان میشد، روح حکمت تو مردگان ما را زنده کرد ما برای،
«تو اعداد و تو واحدی، ما مخفی و تو آشکار، عکس روی ترا من قبله»
«نماز گذارده ام»!

«در صفحه ۱۳۶ همان کتاب حاج محمد حسین امین الضرب در نامه،
«خود که بسید نوشته، سید را بدین عنوان می ستاید : مکرر عرض نموده ام،
«شمارا یا شخص امیر المؤمنین (ع) میدانم یا پسر «امیر المؤمنین» و حاج
سیدهادی بنگارنده گفت غیر از چهارده معصوم پاک و جودی باین کاملی (سید
جمال الدین) در دنیا نیامده است .

پدرم گفت : اولین مرتبای که من از راه اصفهان وارد تهران شدم و با کمال بی صبری بمنزل حاج محمد حسن شتافتم همینکه وارد مجلس شدم و دست سید را بوسیدم. سید صورتم را بوسید و مرا در کنار خود نشاند و در حضور حضار چند مرتبه بعلامت نوازش و محبت بادت خود بشانه و کتفم زد و رو بحضار نمود و گفت: در زمان کردگی که کم کم می خواستم راه بروم وسیله ای از چوب بنام «را هر وک» برایم ساخته بودند که بمدد آن میخواستند طریق راه رفتن را بمن بیاموزند و مادر این جوان (میرزا لطف الله) همراه من بود و از من توجه میکرد . در خاطر دارم زیر دالان منزل پدری که در محل سیدان اسد آباد واقع گردیده قدری مرتفع بود و من با این وسیله نمی توانستم بسهولت از نشیب دالان بفرز آن بروم، مادر این در آنوقت يك نهبی بمن زد که گوئی هنوز بعد از چند سال صدایش در گوش من باقی مانده است .

حمدان : صفات الله جمالی - اسفندماه ۱۳۲۹

پایان



فهرست مندرجات

از صفحه ۵ تا ۷۱	مقدمه مؤلف
از صفحه ۲۷ تا ۲۲	مدارك و اسناد موجوده و سلسله انساب و اسامی بعضی از منسوبین بلا فصل سید
• ۲۳ تا ۲۴	صورت منقوره چند لوح از قبور متسویین سید
	رو نوشت و عکس خط دستی سید بارو نوشت خط مرحوم
از صفحه ۲۶ تا ۳۰	حاجی سید هادی و مرحوم میرزا شریف
• ۳۱ تا ۳۳	مقاله حکیم دانشمند آقای سید حسن مدنی
• ۳۶ تا ۴۳	مقاله محققانه آقای سید محمد طباطبائی
صفحه ۴۳	رو نوشت نامه سید جمال الدین به حاج سید هادی روح القدس
	رو نوشت نامه سید جمال الدین به مشیره زاده خود
از صفحه ۴۳ تا ۴۴	میرزا لطف الله
• ۴۵ تا ۴۸	تخصیلات سید
• ۴۹ تا ۶۲	ورود سید بیوشهر و دعوت ناصر الدین شاه از او
• ۶۳ تا ۶۴	تبعید سید از تهران
• ۶۵ تا ۸۱	نامه تاریخی سید جمال الدین اسد آبادی با ترجمه آن
• ۸۲ تا ۹۳	نامه سید جمال الدین از بصره به علماء ایران با ترجمه آن

- اجمالی از اعتراضات راجع بعمل ناروای افغانها از صفحه ۶۰۰ تا ۶۰۴
- شنیدنی های من * * ۱۰۵ تا ۱۰۸
- آثار سید * * ۱۰۹ تا ۱۱۰
- اوصاف گزیده سید * * ۱۱۱ تا ۱۱۶
- قسمتی از مقاله جمعیت دارالتقريب اسلامي * * ۱۱۷ تا ۱۲۴
- سید جمال الدین اسد آبادی در بغداد «بقلم صادق نشأت» * * ۱۲۵ تا ۱۴۰
- دربادداشت مهم راجع بسید «بقلم واعظ چرندابی» * * ۱۴۱ تا ۱۴۳
- سید اسد آبادی در اسلامبول «بقلم آقای جوامر الکلام» * * ۱۴۴ تا ۱۴۵
- نامه آیت الله سید هبة الدین شهرستانی * * ۱۴۶ تا ۱۵۱
- سید جمال الدین در اسلامبول «بقلم میرزا حسین دانش اصفهانی» از صفحه ۱۵۳ تا ۱۶۶
- نامه میرزا سید حسین خان عدالت * * ۱۶۶ تا ۱۷۵
- سید جمال الدین، يك مجاهد بزرگ «از جریده وطن چاپ اسلامبول» از صفحه ۱۷۶ تا ۱۸۰
- برهان الدین بلخی و سید جمال الدین * * ۱۸۰ تا ۱۸۱
- نامه سید محمد توفیق * * ۱۸۱ تا ۱۸۳
- مردان بزرگ * * ۱۸۳ تا ۱۸۶
- مفسر قرآن * * ۱۸۷ تا ۱۸۹
- بحث و انتقاد * * ۱۹۱ تا ۱۹۲
- سید جمال الدین اسد آبادی و افغانها * * ۱۹۳ تا ۱۹۶
- قسمتی از مضمون مقاله جناب آقای تقی زاده * * ۱۹۶ تا ۲۰۰

فهرست عکسها و اسناد

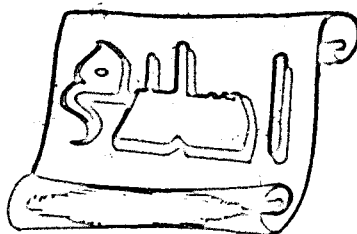
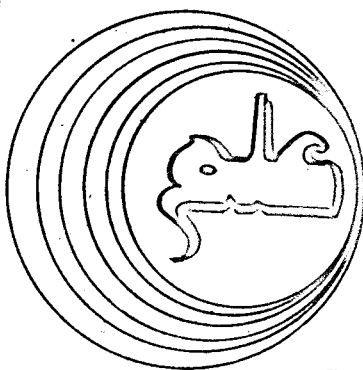
- ۱ - دورنمای منزل پدری سید جمال الدین در اسد آباد صفحه : ۱۱
- ۲ - عکسی از سید جمال الدین همراه گروهی از معاریف در تهران ۱۲
- ۳ - نمونه‌ای از خط سید جمال الدین ۱۳
- ۴ - نمونه خط حاج سید هادی عمه زاده سید در هامش العروة الوثقی ۱۴
- ۵ - نمونه خط محمد شریف اسدآبادی خواهرزاده سید ۱۶
- ۶ - عکس سید محمود حسینی نوه برادری سید ۲۱
- ۷ - میرزا انصر الله ، فرزند میرزا الطیف الله محزون ۲۵
- ۸ - خط سید در پشت صفحه اول تفسیر صافی که آنرا به پدر خود «سید صفدر» اهدا کرده است . . . ۲۶
- ۹ - عکس میرزا شریف خواهرزاده سید ۲۸
- ۱۰ - عکس صفاء الحق مدنی ۳۲
- ۱۱ - عکس آیه الله حاج میرزا محسن فقیهی ۳۳
- ۱۲ - عکس داعی الاسلام همدانی ۳۵

- ۱۳ - عکس میرزا لطف الله، خواهرزاده سید ۴۴
- ۱۴ - سید جمال الدین در تهران ۶۶
- ۱۵ - شعری بزبان عربی، بخط سید ۹۶
- ۱۶ - عکس میرزا صادق بروجردی که سه سال همراه سید بود ۱۱۸
- ۱۷ - عکس آیه الله سید هبة الدین شهرستانی ۱۴۷
- ۱۸ - نمونه هایی از عکسهای مختلف سید ۱۵۴
- ۱۹ - عکس ابوالحسن جمالی نودخواهری سید ۱۹۴
- ۲۰ - آخرین عکس صفات الله جمالی، مؤلف کتاب ۲۰۲



☆ خاطرات من، بقلم: صفات الله جمالی از صفحه ۲۰۵ تا ۲۲۱ چاپ شده است.





و

بضمیمه دو رساله: قضا و قدر - چرا اسلام ضعیف شده؟

تألیف: سید جمال الدین اسدآبادی

ترجمه و توضیحات از: سیدحاجی خسروشاهی
مقدمه از: پرفسور محمد حمیدالله حیدرآبادی
سید جمال الدین در پاریس از سخنرانی ارنست رنسان
فیلسوف معاصر خود، در باره اسلام و علم آگاه شد و پاسخ مهم
و جالبی بر سخنرانی او نوشت که در روزنامه‌های فرانسه به چاپ
رسید . . .

این پاسخ جالب، پس از ۹۰ سال، بزبان فارسی ترجمه
شده و بضمیمه دو رساله دیگر درباره قضا و قدر و علل ضعف
مسلمین که هر دو بقلم سید جمال الدین است.

برای اولین بار بزبان فارسی منتشر شده است.
تهیه و مطالعه این کتاب را به عموم علاقمندان توصیه میکنیم.

□ جیبی □ ۱۷۲ صفحه
□ جلد شیز، لوکس، رنگی □ ۳۵ ریال

از انتشارات مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ اسلامی